



۱۴۲۸۳
۵۰۳



۵۰۳
۱۴۲۸۳

اشعار و اسباج و فحش و لغو

احكام

محمد علی رزق رانی

علی شاه بخاری محمد بن محمد
ملقب به اختیار

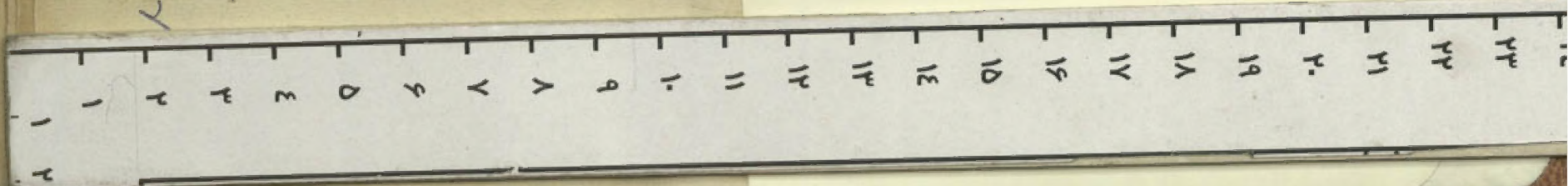
کتابخانه باقر قزق
شماره ۱۱۲
۹

۵۰۳
۱۴۲۸۱۳

۶۸۶۶۴

۱۳۵

۱۳۵





محمد و ثنا آفرید کاری را که افلاک دوا بر و نجوم سوار بر یافزید و شکر و سپ
 واجب الوجودی را که عناصر و ارکان وجود آورد و از اثر علویات و تاثیر سفلیات
 مزاجها ساخت و مزاجی که باعتدال نزدیکتر بود آدمی را داد و کثرت عقل و نفوذ
 و حکم کرد اینها تا بقای علم را بهر دو و بد قلیق آشیا رسید و درود و تحیات
 برستید اینها محمد صطفی و اولاد و شیعیان ^{و اهل بیت} او باد و سلام تسلیما کثیرا
اما بعد چنین گوید که یثرب این سواد عیلت است بر ^{و اهل بیت} الخوارزمی المشهور
 بعلا بای الخاری حرمه الله عن النواب الزمان که چون انعام و ایادی و اکرام خداوند
 خواجه صاحب معظم دستور و الت العرب و البحر افکار ایراک ملاذ اهلایان ملجأ العلماء
 و الفضلاء معزی القربا و الضعفاء مشر الدینا و الذین زین الاسلام و المسلمین عده
 الملوک و السلاطین محمد بن صدر السعید بدر الدین مبارک شاه اطال الله
 فی الدارين بقاء و ادام فی الرفعة علای در حق این فقیر غریب بسیار شد و عذر
 زادگان که گوهران کان و لغزان آسمانند بدر الدین مبارک شاه و سیف الدین احمد شاه
 اطال الله بقاءها اشارت شده بود بتحصیل این علم شریف دقیق چون از حساب

در بیان اصول این احکام که حکیم
 در بیان اصول این احکام که حکیم

و اصل هندی و اصل پنج الحاقی فارغ گشت و اصل این احکام که حکیم
 کوشیا بنسبیت در بحث آوردند و چند نوبت فرخواستند و اتفاق کردند
 نوی جمیع آنها باشد از احکام شرح و معضلات هر چیزی آنچه ضروری باشد
 و موافق باشد و چون آنچه در خواست کردیم با تمام رسید و مقبول
 خانده شد و بفرزد نشاید کرد اگر چه ملالت خاطر عیانیت رسید بود و پنج
 مزاج نهایت پوسته و صفت و پیری قوی گشت اما شفقت پدر فرزند و پیر
 رنج برد و تربیت جمیع و شام و موافقت نمود و ایام بند با حسن ادب و لطفت
 ایشان جمیع شد و نکلاشت که این درخواست بر زمین افتد التماس را اجابت
 کرده باشد و شرف روزگار خود شمرده آمد و حقوق خدمت و عزت داشت
 ایشان را بدین استقبال نموده آمد و بر مختصر تالیف داده شد الله ولی الاجابة
فصل در بیان اینست که هستی هم موجودات از اجزاء الوجود است
 لذاته و وجود هر چیزی را سببی آفریده است که آن سبب چون موجود کرد آن
 به ظاهر گردد و نه فلک هست کرده و چندین هزار کواکب در میان فلك نشاند
 و از آنکه هست کواکب را بهر هفت سیر داده و باقی را بهر هفت ثابت گردانیده و چهار
 عنصر مختلف بدیده آورده و بر فلك قمر و اجرام علوی را بر رتبه آگاهان داده و اجسام
 سفلی را بهر زلزله اموات نشاند و موالید ثلثه را در وجود آورده از میان ایشان
 چون فرزندی که از میان مذکر و مؤنث برآید و حکمت ازلی و آدمی را در دایره
 موجودات بر کشید و مکرر کرد این و بسعادت های معانی و قوتها نفسانی و تعقلات

در بیان اصول این احکام که حکیم

بوجبه موجودات و حرکات و از منزه کواکب را علت و سبب ساخته
 تا درین عالم بهر طریقه العین چندین هزارگون و فساد بدیدار که هیچ یک از آنها
 پس پادشاه بحق اویست و افلاک و انجم ضعیف و کجاست و مدبران
 عزت او و کارگران بقدرت و علم او را آن و تعالی و تقدس پیر
 در آدمی زاده پیش از آن اثر کند که در دیگر حیوانات و باز در شیخی
 تربود که فیض فضل الهی در حق وی غالب تربود و از نیست که احکام حق
 بر ایشان راست و ظاهر تربود **فصل شریک صاحب احکام** که زیر نباشد
 صاحب احکام را از معلوم کردن صفات و مزاج و کواکب و تقریب کردن
 میان قوتها و ضعفها در صورت طالع و حالات و کواکب و امثال اینها از علم
 طبیعی یا خبر بودن که احکام نتیجه این بوده است و کثرت تجربه و قوت الهی
 باید که باشد و بی علم و سن میگوید که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن میان
 کان و یقین باشد پس اگر کان از میان برخیزد یقین حقیقت علم باشد نه غلبه ظن
 و شک نیست که بنجم میان رگ زده و زخم خورده دشوار فرق تواند کرد بلکه نتواند
 و میان رده و خفته همچنین و اگر کسی گوید که میتوان کرد انکس از حقیقت این صنعت
 خبر ندارد پس ثابت بود که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن شامل صدق و کذب بود
 پس نباید بر چیزی حکم قطعی کردن و مفرد است که دانستن حقیقت کلیات
 احکام ممکن نیست و جزئیات را نمیشد چوین این مقدار معلوم
 گشت و وقتی که بنجم طالع مولودی حکم خواهد کرد باید که نسب و اقلیم

غالب است

و بلاد مولود و احوال دین و دولت را اعتبار کند و صفات پادشاه و
 هم چنین **اما** اگر حکم در امور عالم کند احوال پادشاه و اقلیم و ناحیه و شهر و هوا
 و نوع توان اصغر و ذله او را نگاه دارد که خاصیت زمین هند و مزاج بکلی مخالف مردم او
 و عجم و مزاج مردم اوست و حکم هفت اقلیم و نواحی و بلاد عالم همین است
 خانه و بنا و فراخی و تنگی و خیر و شر و مانند این و چون از اجرام علوی با جسم
 بی حس و حرکت و هر شخص بقدر استعداد خود قبول کند و مناسبت شود
 بدان اثر اما اگر مانعی نباشد چنانکه اقبال بر همه کوهها براید و بتابد اما در کوه
 بدخشان اهل شود و در دیگر کوهها نوره و کج و حکم نباتی و شخص همین است پس
 واجب کند چنانکه گفته شده است که اگر کواکب انجاء ظاهر تربود که استعداد
 وی قوی تر و غالب تر باشد **اما** اهل مولود را از آن سبب نگاه دارند که
 پیر پادشاه هر چند بدطالع بود سعادت او پیش از عجز باسبان باشد و زنی
 اقلیم و بلاد ما از آن اعتبار کنند که دلیل سرها در شهرهای گرم و سردان اثر کنند
 که در شهرهای سرد و صورت بجان خطایی همان نباشد که در صورت
 مردم هند و روم و اسوال پادشاه را از آن نگاه دارند که رعیت بر دین و روش
 پادشاه وقت باشد پس بیاورد انست که تفاوت میان احکام سال
 و طالع سبب عالم و مولود انست که آن مجموع خلایق و احوال عالم باز کرد و
 این بک شخص معین بود پس واجب آن بود که بر صاحب احکام که هر حکم
 خواهد کرد اول دلیل آن مطلب دارد چنانکه کیفیت آن گفته شود

و رنگ

و از جایها بر آتش خانها و کوشکها و جایهای عالی و مقام مسکوران و اهنگران و مطنخدا
 و اغل کوسفندان و سلاخ خانها و از خورهای دلیلیست بر فراخ روی و معاشرت
 و تحرک و تازه روی و گستاخ و دیوی و تیز خشی و کینه داری و حاضر حوا
 و میان آوازی و از دواب دلیلیست بر کوسفندان و بختی و بزرگوار
 باشد و شایخ دارد و از نباتها دلیل است بر نفق و ارجینی و زنی
 و کبابه و مانند آن و از شرها دلیل است بر بال و فارس و از برای چنگ
 و طربستان و از اعضا دلیل است بر سر و روی و کوشتهای اندام و از برای
 بر در چشم و در سر و سرخ باد و کوری و کنگی و کلف روی و برجی است و نم
 او از **نمره دوم** در صفات و منسوبیات **نور برج** در خانه زهره است و شرف
 ماه و وبال برج و غزاج سرد و خشک است بر طبع خاک و بهار است و مونس
 و شنی و شمالي و ثابت بر نک سفیدی روشن و نکاح دوست و تیز شهوت
 از مردم دلالت بر دم و کم و زن بزرگ چشم و بیرون و ملکان اداکان و وکیلان و عاملان و انبارگان
 و چون به حال بود **نور برج** و خاقانای عقیقه و مطربان و خدمتکاران اهل طرب و مردم احمق و از
 نباتها بر این شیرین بود و مغز موهها و سبزهها و آنچه خورسند و از جایها بر اینها
 و بیستانها و تیره زارها و بهر جا که در وی دواب دارند و بکوه نزدیک باشند
 و کجها و از شرها دلیل است بر دشتی و بصره و همدان و سواد و عرب و
 اسکندریه و فرغانه و هرات و از خورهای دلیلیست بر حق و کاه و مکروفت
 و غر و غفلت و نامضبوطی و از دواب دلیلیست بر کاه و میش و نخیران

و چون به حال بود
 بر ما در آن مطربان

و انبارها

کاه و میش

کوهی دلیل است بر کوه تراخته و بلیل و از جایها بر طوق و جبال و کردن نبد و از اعضا
 بر این و سر و مطنخ و از اینها در پها بر در دگلو و آنچه بر اطراف کردن حادث شود و
 نویسی است و میان او از **نمره سوم** در صفات و منسوبیات **جوز برج**
 و عطار است و شرف راس و وبال شتری و عیوط ذنب و حضیض
 و هره و مزاج گرم و توانست بر طبع باد بهار است و مذکور و روزی و
 خانه طرب
 و در جسدین و مغز و بر نک سفیدی که بر زردی زنده و خوب صورت
 است و میان نکاح و میان فرزندان و در بار سالی متوسط و از مردم دلیلیست
 بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان و دیوان و تجار و عال
 و تصرفان و شعر و اندام و اهل دیوان و حیوان بد حال بود و دلیلیست بر
 طرادان و کبسه بران و شاعران و هذیان و کلاه کسان که در کارها عظیم کنند
 و از نباتها بر درختان عالی میوه دار و درخت جوز و بادام و از میوهها آنچه
 مغز دارد و آنچه اندرون او را بخورند و از انواع دار و ها و از جایها دلیلیست
 بر کوهها و غارها و منظرها و باد کوهها و خانههای بازی کران و دیوانها
 و مکتبها و مواضع طیب و از شرها بر صر و دقه و کیلان و صوغان و امرا
 و کرمان و از خورهای بر جو اغردی و گفتن حکایات و روایات و نیز بر جستن
 و تیر خلاصی و اینچنین با مردم و از حیوانات دلیلیست بر جانوران تیز رونق
 خانگی و قمری و آنچه با مردم انس دارد و از اعضا بازوها و دستها و انگشتان
 و از چهار پاها علما و تهی روی و دستها و زحمت از بارهای زشت بردست و

اقاب

و شرفا

و سنده

و حکمت

روی و برج انسی است و بلند او از **عمره چهارم** در صفات و منسوبات
 سلطان **برج سرطان** خانه نهارت و شمشیر و هبوط مرغ و وبال از خل و نواج
 سرد و تر بر طبع آب و تابستانی و سفت و شنی و منقلب و کافی و شمای
 زرد و بسیار فرزند و نکاح دوست و نایار سا و از مردم دلیست
 و نایبان و ایران و کشتی با نان و ملاحان و غرضان و شراب
 بد حال بود دلیل کند بر کرمه تابان و سقایان و نفع کاران و
 دلیست بر دریاها و آب گیرها و رودها و حورها و انجمنها و ساحلها
 و سقایها و از شهرها دلیل است بر ارمیه صغری و بحرین و مشرق
 خراسان و مرو و بلخ و از نباتها بر انچه از میان آب بر آید چون قصب
 و مانند آن و از جوهر بر مروارید و مرجان و مهرها و نایا و از خوینها
 دلیست بری ثاق و دیانت و کم غمی و از اعضا بر سینه و پستان و تن
 و روده و از بیماریها دلیست بر کفهر روی و ریختن موی و سستی اعضا
 و درج پیوند و از حیوانات بر انچه در آب بود چون خرچنگ و ماهی
 ریزه و خرندهکان زمین که برین مثال باشند و برج کنکت و بی او از
عمره پنجم در صفات و منسوبات **برج اسد** خانه انتایه
 و وبال از خل و اوج مرغ و عراج کرم و خشک است بر طبع آتش و
 تابستانی و مذکور و روزی و شمالی و مشرقی و ثابت و بزرگ و رخ و روشن
 و نکاح دوست و نیز شهوت و کم فرزند و از مردم دلیست بر ملوک

از مردم دلتا
 چون بده
 بر مادر
 م
 و ا

و سقید

و سلاطین و سروران قوم و نزدیکان پادشاه و جوهریان و صرافان و اسکندر
 و درم زمان و اگر بد حال بود دلیل کند بر مردم آتش کار و مبطی و روی کرو و مرغ کلاه
 نو و خویها بر کبر و کردن کشتی و بزرگ باشی و نیز خشتی و کینه داری و طلب جاه و منصب
 و عساکر دلیست بر لعل و یاقوت و زمرد و از جامهها دلیست بر تختههای
 خانه طشت نصیرهای عالی و سرهای مقدس و دار الضرب و کوههای با جواهر و گاهها
 در شهرها و از شهرها دلیل کند بر اطراف مشرق و بلاد ترک چین و سمرقند و
 نگران و طوس و سمنان و بیت المقدس و از جانوران بر پلنگ و شیر و یوز
 شکاری و کرک و انچه درنده بود و از وحش و از نباتها دلیست بر خرمن
 و انچه برین بود و از اعضا بر پشت و معده و پهلوها و خیمها و از بیماریها در
 معده و در چشم و کوزی پشت و کتفها و برج سبع است و میانه او از
عمره ششم در صفات و منسوبات **برج سنبل** خانه و شرف
 عطار و وبال شیری و هبوط زهره و عراج سرد و خشک است و طبع خال
 دارد و تابستانی و شمالی و زو و جسدین و بر نکندم کون و خوب صورت و
 کم نکاح و کم فرزند و کونید عقیم است و در پارسائی میانه و از مردم دلیل
 است بر روز را و احباب دیوان و دیوان و مردمان کافی و نایبان و عوالتان
 و حکما و فضلا و ارباب عقل و حکمت و اهل تیز و چون بد حال بود دلیل کند
 بر و کبلا و دلاکان و قصابان و تاجران و پیاعان و در اصل بر مردم میانه
 حال دلیست و از خویها بر خوش گفتاری و فصاحت و بلغت و خواندن

دزو و مرصقات

و اوج
 و موت

کتب و اشعار و دانستن معقولات و حفظ کلام و فلسفه و توفیق حفظ و از بنای نهادن لیل
برکنند و جو و باقی و ماش و آنچه تخم دارد و سرو و از جواهر بر درم و دنیا و جواهر
منقش و ملون و از حیوانات بر کبوتر و طوطی و دراج و کجشک و از جایها در لیل
بر سرهای عالی و دیوان خانها و تیرها و کاروان سراها و کتاب خانها و انبارها
و زمینها و مرغ و بازها و مقام برده فروختن و از شهرها در لیلست
افریقیه و اطراف فرات و کوفه و موصل و صنعا و بعضی از شام و بعضی از روم
اعضا که گاه و میباید شکم و جگرهای درون و از جایها در لیلست بر عله اشک و میا
و ریختن موی و کافری کردن و کم عقلی و آنچه در مویها حادث شود و بر جانی
و بلند او است **شماره هفتم** در صفات و منسوبیات میزان **برج میزان** خانه
زهره است و شرف فعل و وبال برج و جنوب افتاب و بمزاج گرم و تر بر طبع
باد و یوماهی و منقلب و مغرب و مذکور و روزی و بزرگ سفیدی که بکنند
کون زند و خوب صورت و شیرین زبان و بسیار نکاح و بزرگ شهوت و بسیار
فرزند و پارسا و از مردم دلیلیست بر بیسیان و اکابر و صاحبهای و اهل
خرد و ادب و شرف و خوش بوی و مطایبه کننده و طریقه دوست و باطلی و
راست کار و راست دل و درست قول و اگر بد حال بود دلیل کند بر مهربان و
در قضا و قیادت کننده کان و از خوبها دلیلیست بر منفردی و محافت
و ترسندگی و امانت گذاری و راست طبع و دوستی کننده و عاقل و کم صبری
و از جایها دلیل کند بر تاخیر انداختن و شک و ایهام و از خانها و منظرها و مقامهای

از مردم دلیلی

و چون در جای
بر ما در او

و اینها

باز زهره

باز زهره و تماشاگاهها و آسیاها و کوچههای میوه دار و مجلس خانها و از
میوهها در لیل است بر آنچه از لذت باشند شیرین و خوش خوار و از جواهر در لیل
نویسنده از وی زینت کند و کم و کبیه و میان بند و از شهرها در لیل است بر بلاد
و عوالم مصر و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم و
دلیلیست بر هزار دستان و چکول و قهری و کبوتر و مرغ خانگی و فاخته
در دراج و جهای و از اندامها و پیرین و زیر ناف و نشستن گاه و رحم و شانیه
و از بیمارها و اسیر و ورههای بافتنی و زرد کشیدن روی و بچی در بیتی و برج
انسانی است و بلند او از **شماره هشتم** در صفات و منسوبیات عقرب
برج عقرب خانه مرغ است و وبال زهره و جنوب قمر و اوج عطارد و بمزاج
سرد و تر بر طبع آب و یوماهی و ثابت و جنوبی و مونس و شبنم است بر بزرگ
سرخ که بسوی زند و باشد که اشک بود و کم نکاح و بسیار فرزند و پارسا
و از مردم دلیلیست بر او لشکر کشان و بسیار ازان و شجاعان و سیاهپان و
سرهنگان و کشتی داران و اگر بد حال بود دلیل کند بر مکاران و حیل
کران و ساحران و غریب خوانان و پسران راست شنونده و خادمان سفید
پوست و دست کاران و جراحان و مخمران و دزدان و دشت بانان
و آب کشان و صیادان و خادمان گرمابه و چاه کنان که بر خود مرغ
و آتش زنند و خود را در آغوش دارند و احق و کاهل و از خوبها دلیلیست
بر خدایت و مکر و دروغ گفتن و حیل ساختن و ترس روی و کینه داری

و مخشان

و کسان

و از جایها دلیل کند بر کند های او با چاهها کند و چشمها و اینها و الیها
 و باد کیم چیزها و سیاست گاه زندان و قمارخانه و دزدخانه و خوراک
 خانه و از شهرها دلیل است بر بلاد مجاز و دشمنی و بمن و خرز و
 و امل و ساری و نهاده و تیریز و اینها و دلیل است بر قصبها و درخت
 که بر لب رودخانه است و ادویه های سهل و از آلات دلیل است بر
 و عصا و سنج و قس علی هذا و از جانوران بر حیوانات ای و حور و
 و از دها و خوراک و مزاران ای و از اندامها دلیل است بر ذکر و خصیه
 و نرج و مقعد و مثانه و میان ران و از بهارها بر سستی و قصب و زخم
 فساد آمدن و اجناس بول و جراحات و آب و نفوس از چشم و دهان
 و لکنت زبان و کوری و کوری و کلی و بینی و برج کنگشت و بی او از بعضی
 گفته اند سبعی است **نمره ششم** در صفات و منسوبات قوس
برج قوس خانه ششرب و شرف ذنب و هبوط راس و وبال افراط
 و اوج راس و در وقت تصنیف این رساله خانه حنیض شمس بوده اما
 درین وقت بجای افتاده و حنیض زهره و بمنزاج کرم و خشکت
 بر طبع آتش و شرقی و مذکر و روزی و جنوبی و ذ و جسدین و پرمایه
 و پارسای میانه بزرگ سفید که بعل کوفی زند با کافوری و کم نکاح
 و از مردم دلیل است بر ائمه قضا و قضا و روزا و احباب صنفه و اگر بد حال بود
 بر زبان قاضی و زرگران و مسکوران و فلس گران و بيطاران و در آ

و کم فرزند

داران و ریاضت دهندگان ستور و پیامان برده و ستور و در اصل بر مردم بیانه
 حال و از خود دلیل اند بر تعصب کردن در کارها و خادی سجد و صومعه
 نویسی و از جواهر دلیل کند بر سر و تفرقه و برج و قلعه و چیزهای مرکب
 و عسل و دلیل است بر آنچه شیرین بود چون خرما و امرو و انکور و انجیر
 خانه طعم و آب دلیل کند بر اسرار و دراز کوشش و شتران بزرگ
 چون ناقه و جوجه جان و از شهرها دلیل است بر کوهستان و غران و نیور و
 و اصفهان و بغداد و اینها بود و جوجان و از جایها دلیل کند بر دراز
 الضرب و دار القضا و سجد و صوامع و جایگاه اسبان و برده نویشان
 و حمامها و از اعضا دلیل است بر رانها و رگها و عصبها و از چاهها دلیل
 کند افتادن از دواب و زخم خوردن از چهار پایان و هر پیری که
 متغیر نبود و نعل اول و انشی است و آخر بهی و برج با و از است **نمره**
دوم در صفات و منسوبات جدی **برج جدی** خانه حمل و شرف
 برج و وبال افراط و هبوط شری و بمنزاج سرد و خشک بر طبع خال و وحشی
 است و زمستان و منقلب و مونس و شی و بزرگ سیاه و روشن و نکاح
 دوست و تیر شهوت و بسیار فرزندان و از مردم دلیل است بر قلعه داران
 و رئیسان و لشکر داران و امرا و مشایخ طریقت و اهل صا و حبال
 و دهانتین و خاندانهای قدیم و اگر بد حال بود دلیل کند بر کله بانان و
 صیادان و کیم و مردوران و بزرگوران و بنندگان و خادمان سیاه و خا

و در سر

و مردمان پیر

بنیان و کلکای و کورکنان و مجاوران تربتها و از خوابها دلایست بر دوزخ
و دروغ گفتن و طعنه و فراوشی و غل و اساک و حیلت کری و دزانی و دزدی
و از شهرها دلایست بر هندی و مکران و شرقی و روم و اهواز و از جایها
قلعهها و حصنها و کوههای خشک و سنگستانها با خارها و شوره
و زمینها خشک و باخوف و تاریک و مسکنهای مسکینان
و سیاستخانهها و زندان و سنگخانههای خراب و کهن و از بناها
دلایست بر آنچه حیوانات خوردند و انواع درختان میوه و خشک و انواع
زهرها و از جواهر دلایست بر سرب و مقناطیس و سنگ خاره و کج و نوره
و شوره و از حیوانات دلایست بر کوسه و سگ و بز و گوسفند و کاه و کوهی و خر
کوش و شغال و بوزینه و موش و از حشرات زمین آنچه میخوردند
و قوی و از اعضا دلایست بر زانو و عصبهای پای و پیوند کاههای زانو و از
بهارها دلایست بر کنکری و گری و لنگی و پستی و زشتی صورت و برج
است و ضعیف و از بعضی گویند سبعی است **ثمة یازدهم**
در صفات و منسوبات **دلو برج دلو** خانه زحل است و وبال
اقتاب و خضیض و برج و مزاج گرم و تر است بر طبع باد و زمستانی و
ثابت و مغربی و مذکور روزی و بر نیک عمل کردن که بسیار هیزند و کم
نکاح بود و اندک فرزندان و از مردم دلایست بر مملکت قدیم و حکامان
و دیسار و حکما و شیخ طریقت و پیران پیش قدم در کاهها

و سوسمار

و سنگان و عقلا و اصحاب رصدها و گوایب را که بد حال بود دلیل کند بر
عنایت خوانان و طلم سازان و افسون کران و فال گوینان و تیرت
نویس و آنان که بر می در جام بلور و آب بیدارند و آب کشان بر او
و عطر و زعفران و غیره و نشان در اصل بر مردم فرومایه و از خوابها و رسیدن
خانه طبع و بار یکی نظر در سنگ و صوری و از شهرها دلایست بر
و در حوالی او و قزوین و بادیه عرب و حجاز و عرقین و اطراف فارس
و چیزی از کلمات و از جایها دلایست بر حصارها و کوشکهای و کورخانهها
بلند کنند و آسیاها که از باد کنند و باد خانهها و انجای که رعد کوایب
کنند و مقامهای نقر و منارها و خانقاه و زاویه درویشان و پیشها
و درختستانها و اشیان و غان و کشتن و جودان و از حیوانات دلایست
بر سنجاب و سمور و روباه و کلای و لعلی و جغد و عقاب و بوم و خاد و
ستوران و بارکش و از **مهر** دلایست بر سفالین و نماده و آب و پیرایه که بر مردم
کنند و از اندامها بر ساقهای پای و استخوان ساق و عصبهای و قوی
مانند و از چهارپا دلایست بر کنکی و عیبه از انقادن از بلند و از
دواب و در چاه بوی اندام و هر چه که از نکره بدیداید و برج انبی است
و بلند و از **ثمة دوازدهم** در صفات و منسوبات **حوت برج**
حوت خانه شریست و شرف زهره و وبال و هموط و خضیض عطارد و
مزاج سرد و تر است بر طبع آب و جنوط است و موش و شبی است و زمستانی

بجیز

عزیز و بعضی

و فراستک

و زو جسدین و نکاح دوست و بسیار فرزند و نیز شهوت و در بار ساقیانه
و از مردم دلیست بر علما و قضات و حاکمان و اشراف و اهل اوج و صوفیان
و وزیران و اگر بد حال بود دلیل کند بر غوصان و ملاحان و کشتی بانان
کیران و مردم زهد فروشن و منافق و مزور و سالوس و ازجانب
بر مردم سها و باطما و خرابهای عالمی و مسجد ها و سره ابا و ح
که در دنیا بود و جزیره های و ساحلهای معور و صیدگاهها و مساجد و معنی
و از شهرها و دلیست بر سخنان و طبرستان و مازندران و بخارا و درهای
عن و شام و مشرق و زمین هند را از خوبیها و دلیست بر تاز و روی و خوش
خیوی و سخاوت و ناطق و عفت و سخاوت و دلبری و از بنا نهاد دلیست بر
و هفتاد و نصاب و سبب و شقتا و و میوه های شیرین و الو و از حیوانات و دلیل
کند بر مرغ ای و ماهی بزرگ و قیل و کلوان و از جواهر دلیست بر صدف و
دانه های بزرگ و عقیق و مرجان و از اعضا دلیست بر سرهای پای و کعب
و از بیماریها دلیست بر قوس و بسیار خفتن پاها و اختلاجات و سستی
دو عضه پایا و بر طرح کنکستوی او از و بعضی گفته اند سبی است
نمره سیزدهم در کیفیات درجات بروج **دره برین** ازین بروج
درجاتی باشند که انرا بعضی نمره و منصبه خوانند و بعضی را نظم و باب گویند
و بعضی را عمه و بعضی را خالیه و بعضی را مذکر و بعضی را سعد و بعضی
نحس خوانند و انرا که باتفاق نحس داشته اند انرا ابار گفته اند اهل

در
پیش

ایل و از ان جاهها خواستند در صفات شمس بسیاری گفته اند پس ما اینج باتفاق
سعدیها و کردیم و آنچه در روی خلاف بسیار بود بکننا شیم **اما** درجات سعد
نویسنوزدهم و از **سیم و هفتم و از** **پازدهم و سیم و از** **اول و سیم و**
و هفتم و از **سیم و هفتم و هفتم و از** **دوم و دوازدهم و پازدهم**
خانه **سیم و پیم و پیم و پیم و از** **دوم و از** **دوم و پیم و از**
سیم و دهم و پیم و پیم و از **دوم و از** **دوم و پیم و از** **دوم و پیم و از**
پیم و هشتم و از **هفتم و شانزدهم و هفتم و پیم و از** **دوم و از** **دوم و پیم و از**
دیم و پیم و پیم و پیم و از **دوم و از** **دوم و پیم و از** **دوم و پیم و از**
یا موضع نمره بود از دین و یا موضع سهم السعادة یا صاحب طالع یا موضع سستی
بر طالع یا عاشر مولود بسعادتها و عظیم برسد از طبیعت ان برج بآن دلیل و یکی
ازین سعادتها که بعضی ارباب و اصحاب احکام از ان غافلند اینست **اما** درجات
نحس که انرا ابار گفته اند در حمل پنج است **و مارک کلا** و در نورشش است
و کلا که در درجه پنج است **و کلا** و در سرطان شش است
و کلا که در اسد هفت است **و کلا** که در سنبله هشت است
و کلا که در میزان چهار است **و کلا** و در عقرب شش است
و کلا که در قوس شش است **و کلا** که در جدی هشت است
و کلا که در دلو پنج است **و کلا** و در حوت شش است
و کلا که اینست درجات نحس که انرا ابار گفته اند و در اصطلاح اهل

مرصع

بابل پس یکی ازین درجات درجه طالع بارگزاشتا بر وضع ماه یا اقیانیا باشد
 السعادة یا موضع دیگر افتد بمولد هیچ سعادت نرسد و توقع حضرت
 بود هر چند دلیل قوی بود بر عکس آنکه در درجه سعادت کفتم
 نشاید که قمر دین درجات بود یا درجه طالع ازین درجات
 الغرض **ثو چهاردهم** در صفات و منسوبیات بروج بط
 اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالند و انرا عالی خوانند از آنکه روز افزون
 بود از شب چون اقیانیا درین بروج بود و از اول میزان تا آخر صفر جنوبی
 بود و انرا خفیه خوانند از آنکه شب افزونی بود بروج **است** از اول جدی
 تا آخر جوزا مستقیم الطلوع اند و کوتاه مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس
 معوج الطلوع اند و از مطالع **است** برجهای اتنی دلیل اند بر معادن و
 کرمها و برجهای خاکی دلیل اند بر نباتات و سرها و برجهای بادی و دیگر حیوانات
 و رفق بادها و برجهای دلیلند بر حیوانات ای و آبها و بارندگی **است** بروج اتنی
 دلیلند بر مردم عالی همت و پاک روی و کور کنش و بانگ **است** بروج خاکی
 دلیلند بر مردم نافل و احمق و دون همت و دروغ کوی **است** بروج بادی دلیلند
 بر مردم شریف و عاقل و عزیز و عالم **است** بروج آبی دلیلند بر مردم خسیس
 و کاهل و تعطیل کننده در کارها **است** بروج که بر صورت ادی اند برجهای
 بادیند و سنبله و نیمه اول قوس **است** بروج باعین حمل و سرطان و عقرب و
 جدی **است** بروج خوب صورت حمل است و سنبله و میزان و عقرب و حوت

و بروج نشانه
 نور است و جواهر
 و جدی

^{مقطوعه}
است بروج بریده اندام که انرا استخوان خوانند حمل است و ثور و اسد و حوت **است**
 بروج دو آب که انرا برهی خوانند حمل است و ثور و نیمه آخر قوس و نیمه اول جدی و الله
 نویسنده **ثو دوم** در طول و عرض و ارباع عالم و اوقات طالع و منسوب بروج
 و عرض **ثو اول** در طول و ارباع **ثو اول** عالم باصطلاح بخان و مقدمات از
 است تا اقصی مغرب و ان یکصد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک
 باشد و خدا و بقول یونانیان از جزایر خالانت و بقول متاخران از ساحل عراق
 قینا فوس که انرا بحر مغرب خوانند و مابین این حدود ده درجه است **است**
 عرض عالم از خط استوا است تا قطب شمال و ان فود درجه بود **است** ازین فود
 درجه شصت و شش درجه و نیم مهور است **است** مواضعی که طول ان فود درجه
 بود که نصف طول عالم است و عرض اوسی و سه درجه که نصف موده است بخارا
 اوسط آبادی خوانند و طول بقیه کوئینا مواضعی که طول او پیش از فود درجه بود
 عرض او پیش از اسی و سه درجه بود این مواضع را ربعی شرقی شمالی خوانند و
 منسوبیت بمنته اتنی و شهرهای معروف او بلاد شرقی و ترکستان و فرغانه
 و شانش و خند و خوارزم و بلخ و دشت قجاق و روس و ارمنیه صغری
 و اما مواضعی که طول او پیش از فود درجه بود و عرض او کمتر از اسی و سه درجه از موضع
 را ربعی شرقی جنوبی خوانند و او منسوبیت بمنته خاکی و شهرهای معروف او
 بلاد هند است از اقیانوس شرقی جزایر بحر هندی و سند و مکران و بعضی از
 خراسان و کرمان و فارس و عرب و عمان و یمن و بادیه عرب **است** مواضعی که

و عرض

ساحل

معتبره

طول او کمتر از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه ان ربع جنوبی شرقی خوانند و او منسوبیت بمنزله بادی و شهرهای معروف او از جزیرهای سیاهات از حبشه و زنگبار و کناره دریای مغرب و مصر و شام و هر شهر که انرا میسر خوانند اما مواضع که طول او کمتر از خود درجه و عرض او بیشتر از ربع انرا مغربی خوانند و ان منسوبیت بمنزله او و شهرهای معروف انرا بطواف و افریج و صقالیه و رومیه کبری است **ثالث** در داشتن او نازک و در طالع و رابع و سابع و عاشر او نازک طالع گفته اند و ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل گویند و ثالث و سادس و تاسع و ثانی عشر را زایل خوانند و یازدهم را از طالع و دوازدهم و هشتم و ششم را ساقط گفته اند پس چهار او نازک بود و چهار مایل او نازک و ازین چهار که ساقط اند در مایل گویند و ان دوم و هشتم است و دور از مایل او نازک و ان ششم و دوازدهم است و این چهار از ان ساقط گفته اند که بطالع ناظر نیستند **چهارم** در نسبت طالع با رابع او و فصول عمر مولود **طالع** شرقی و درجه عاشر دلیل شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب و مابین درجه طالع و عاشر دلیست بر ان ناحیه که میان شرق و شمال است و انرا ربع مذکور خوانند و مایل دلیست بر عمر مولود بر عهد صبی اما از درجه عاشر تا غارب دلیست بر ناحیه که میان شمال و مغرب است و این را ربع مونس خوانند و او دلیست بر عمر مولود بر عهد جوانی اما از درجه رابع دلیست بر ان ناحیه که میان مغرب و جنوب است و ان ربع را مایل

مونس

سابع ماه

و مایل

و مایل خوانند و او دلیست از عراق و ان و کهنیت است **است** درجه رابع تا درجه طالع دلیست بر ان ناحیه که میان شمال و جنوب و شرق است و او را ربع مونس و زایل خوانند و نسبت از عمری مولود در ایام پیری است **است** بر طالع مذکور است و ثانی مونس و عصر و هم چنین دوازده خانه طالع اگر چه در اصل بر طالع مونس افتاده باشند خانه طالع در نسبت از رابع عالم بروج و کواکب مطلع حمل و میزان در منصف انست **چهارم** در نسبت از رابع عالم بروج و کواکب مطلع حمل و میزان در منسوبیت اما آنچه مابین مطلع مغرب است از طرف شمال بر طالع و مشرق منسوبیت و مغرب و مطلع است از طرف جنوب بجدی زهره و عطارد مشارکت با هر یک از آن دو در ان جهت است **است** قول مقدمان است که برج سرطان و مشتری دلیل عراق و بحج اند و برج میزان و زحل دلیل رومند و برج عقرب و زهره دلیل عربیاند و برج جدی و عطارد دلیل هندند و برج اسد و مریخ دلیل ترک اند و سوت و زهره دلیل ماوراءالنهر اند و حمل و اقربا دلیل خراسان و سنبله و مریخ دلیل فارس و جوزا و عطارد دلیل شامند و قوس و مشتری دلیل عراق عرب اند و زهره و میزان دلیل خوارزم اند و سنبله و عطارد دلیل خطاند و دلو و زحل یا بلند و ثور و مریخ دلیل دشت قفقاز است **است** شمس دلیل شرقین و قمر دلیل غربین **چهارم** در احوال منازل اربع بیت و هشت صورت است فردا در روزی که هر یک از این چند کواکب انرا امتداد خوانند و نامهای ایشان اینست سرطان بطین **تریا** **دبران** **هتفه** **هتفه** **ذراع** **نوره** **طرفه** **جهه** **زبره**

آینه مایل

صرفه عوا سماء، غفر، زبانا، الکلیل، قلب، شوله، مقام، بلده، ذابح، بلع،
 سود، احبیه، مقدم، موخر، رشتا، پس هر هفت ازین منازل و ربعی از ارباع
 فلک البروج اند و بعضی از فضول سال منسوب و بعضی از جهات عالم چنانکه
 اول نسبت به سه برج ربعی دارد و شمالی اند و صاعد و از ارباع عالم در جهات
 مشرق و شمال است بدین هفت منسوب است **اما** هفت دوم نسبت به برج
 دارد و شمالی اند و هابط و آن ربع که میان شمال و مغرب بدین هفت منسوب است
اما هفت سیوم نسبت به سه برج خریفی دارد و جنوبی اند و هابط و ربعی که میان
 مغرب و جنوب بدین هفت منسوب است **اما** هفت چهارم نسبت به سه
 برج شتوی و جنوبی صاعد اند و آن ربعی که میان جنوب و مشرق بدین هفت
 منسوب است پس نود درجه هر ربعی را از فلک البروج بر هفت منزل قسمة کرده اند
 و هر منزلی را دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و کسری نصیب افتاده است **اما**
 بعضی ازین منازل سعدند و بعضی نحس اند و بعضی منزه و بعضی مذکور بعضی
 مونس و بعضی گرم و بعضی سرد و بعضی خشک **اما** قول بعضی است
 هر هفت که بعضی منسوبند طبع آن فضل دارند و بعضی گفته اند هر دو منزل
 که در یک درجه افتاده اند طبع آن برج دارند و آن منزل که شریک میان دو برج
 و متمم نسبت بین اهل ابل و عرب و هند و اختیارات بر منازل قمر نهاده اند
اما بر حواشی تقویم طلوعات هر منزلی نویسد است که هر منزلی چون از
 تحت الشعاع آید و صبح در مشرق ظاهر شود علامات طلوع الهی نویسد و درین

نارنج فرع مقدم را در چهاردهم از ارماء روی علامات طلوع کنند بر اول تقویم
 و بعد از وی هر یکی بسیرت و زطالع شود و در سال کبیس روی نثره را چهارده روز
 نویسد **اما** آنچه بر چهار انقلاب است شرطین در اول حمل و نثره در اول سرطان
 و حواله اول میز است و ذابح در اول جدی است **نثره ششم** در دلا لالت دوازده
 خانه طبع **بیت** طالع دلست بر تن و جان و آغاز کارها و تدبیر در مصالح و
 آنچه مولود خواهد کرد و ن طلبیدن و کیفیت و زندگانی و سعادت و شقاوت
 و از اعضاء دلست بر سر و روی مولود **بیت نانی** دلست بر مال و عساک و باری
 کران و کیفیت هر یک و دخل و خرج و سخا و بخل و خوردن و استامیدن و از اعضاء
 دلست بر کردن و حلقوم و اطراف کردن **بیت آث** برادران و خواهران و اقربا
 و از جای بجای و نیکی و بدی خویشان و مهمانی و بحث علوم و امر و حق چیزها
 و کیفیت هر یک از اعضاء دلست بر بازوها و دستها **بیت رابع** دلست
 بر بدن و مادیان و اسلک و مقام خنم با شینک و صبیاع و عقار و جایگاه دفع کردن
 مال و دانستن احوال بداران و مایوران در قدم فرزندان و عاقبت کارها و
 کیفیت هر یک از اعضاء دلست بر سینه و پستان **بیت سادس** دلست
 بر فرزندان و ملوک و هدیه و تشریف از بزرگان و هوای دل و پیت المال است
 و خانه اخبار است و فرستادن رسول و کیفیت احوال او و نیکی و بدی ببلو سا
 و از اعضاء دلست بر نشستن گاه و کرده گاه **بیت سادس** دلست
 بر پیکارها و افتها و عیبها و دانستن علل و صحت و سلامت و احوال بیماری

و شناختن احوال بندهگان و خدمتکاران و مستوران و ضایع شدن چیزها
و کیفیت هر یک از اعضاء دلیل است بر شکر و نافر **بیت سابع** دلیل است
بر ازدواج و خصمان و شرک و زندان و دزدان و مخالفان و نکاح و خصوصیتها
و طفر و خیریت و یافتن و مایافتن و زدی و کم شدن و انجاسا فرخ رفت
و کیفیت احوال هر یک از اعضاء دلیل است بر نافر و سرین و نشسته **بیت هاشم**
دلیل است بر خوف و خطر و موت و میراث و باطل شدن چیزها و رسیدن
انده و بکیت و دانستن نام و بیت المال از وای و شرک و کیفیت احوال هر یک از
اعضاء دلیل است بر آلات تهوت و مشاغل و مفقود **بیت ناسع** دلیل است بر سزا
دین و مذهب و اعتقاد و طاعات و تحصیل علوم و خواها و تغییر کردن
و رای و تدبیر و لطف طبع و عقل و کیاست و دانستن احوال غایب و توانگری
و درویشی و کیفیت هر یک از اعضاء دلیل است بر انهای مولود **بیت دهم**
بر سلطنت و جاه و رفعت از بادشاه و اکابر و سروری و معروفی و حکومت
مادران در قدم مولود و شغل و عمل و عزل مولود و کیفیت هر یک از اعضاء دلیل
بر زانو و پیوند زانو **بیت یازدهم** دلیل است بر سعادت و رجا و اسیدها
و دوستی کردن و بیت المال سلطان است بر روز را و خلفا و پایان و آنچه
از شغل و عمل طلب دارد و احوال عاشقی و دانستن دوستان صادق
و کاذب و کیفیت احوال هر یک از اعضاء دلیل است بر سزا **بیت یازدهم**
عشر دلیل است بر دشمنان و شقاوت و قرض دادن و گرفتن و ستوران

و یافتن راهها

و دلیل

و گرفتار شدن و خلاص شدن و عز و تهمت و جور و شناختن نیکی و بدی و احوال
دشمنان و کیفیت هر یک از اعضاء دلیل است بر سزا **بیت سابع** دلیل است
بر صفات و منسوبیات کو اکب هفتگانه و راس و دنبه و
بیت چهارم در صفات و منسوبیات قریب بر اضر است و از فلك اول تا بد و
سعادت و متلون مزاج است و مزاج خاص او سر و تراست و موت است و شی و
بر یک سزی که بسفیدی زدن باند گذردی و طعم او شود است که بوشی زدن و از
پویه آنچه بوشی مایل است بلفی است و از حسیبها بوق دارد و از اعضا جانیه
چساور است و معده و شش و پستان و کردن و پوست نرم و از سنها
طفولیت او را است و از بهارها آنچه از ماده بلفم تولد کند و از مردم دلیل کند
بروی عهدان و خلفا و ملک و اذکان و ناپیان و حاجیان و باز رکانان و
دسولان و اگر نخوس بود دلیل کند بر پیکان و جاسوسان و مردم سفل
و عوام و کودکان خورد و از صورتهاد لیل کند بر روی خوب و چشم نهاده
و ابروی پیوسته و دندانها کشاد و کز دران و شکم در روی دلیل است بر
برمازان و درایگان و کنیزگان و از خورهای دلیل است بر مردم سلیم و اینزنده
و حریس در حق زنان و مردان و مردم سخن چین و دوستی از روح و از
نبا نهاد دلیل است بر قصب و کتان و پنبه و خیما دین و ازجا نوران بر مرفان
انی و دراج و قوی و از معادن دلیل است بر انواع مهربا و دهج و مردارید
ریزه و نفقه و ازجاها بر آبگیرها و شرابها و دریاها و باغها و حوضها

و حایطها و از دینهاد لیلیت بر دین بت پرستان و اقلیم هفتم اورا ست و از
 بر سقین و حایلقا و ملغار و سقلاب و روم و بکنند بر طرف محیط تابند پایتخت
نمره دوم در صفات و منسوبیات عطار **عطار** مترجم است با هر کوی که
 بایزد طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج برج گیرد و از فلک دوم تابد و مزاج
 خاص سرد و خشک و باد انگیز بود و برنگ ملون است و جوی وی ایچنه باشد
 و سودا می است و از حسها حس بصیرت و ذوق دارد و از اندامها دلیلیت بر
 زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیلیت بر اصحاب دیوان و
 متصرفان و متکلمان و وزیران و اهل حکمت و سخاوت و مهندسیان و اگر بد
 حال بود دلیل کند بر شاعران و بنندگان امر و مردم پیروده و فال گیر
 و از خوره دلیلیت بر عقل و فکر و حفظ و حرص و دوستی و شناختن
 مکر و حاضر جوابی و سخن فروشی و از سنهاد لیلیت پیش از بلوغ و وقت تعلیم
 و تفهم و از نباتها دلیلیت بر ایچنه ساق ندارد و بهنگام او پیری زند و
 ماس و با قلا و کشتیز و گذر و درختان بامیه و ایچنه او را از جای بجای
 گردانند و کلک لای و از حیوانات دلیل کند بر سگان شکاری و روباه
 در سر و طوطی و مرغ و جوزین و طیور و ایچنه در شهرها قرار گیرند و لعب
 امرزند و از معادن دلیلیت بر کهر یا زرنج و سیاه و رو بنه دانه های واکو
 منقش و الت کتابت و از لباسها بر فوطه و جامه با طره و عبا می و از
 بیا رها بر ریختن سوی و صرغ و دیوانگی و کزانی در زبان و کش سیاه

شرها دلیلیت

او کشند

و مرها

و بر انداختن خوی و سواس و مالخولیا و سرفروقی و از جایها دلیلیت
 بر دیوانها و عبادت خانها و بالا خانها و بیما و از دینهاد دلیل کند بر دین
 حکما و اقلیم ششم اورا ست و شهرها او کوه یا حوج و ما حوج است و جابر یا
 و زمین کفر و بنشمار معولان و اطراف ترکستان و چرکس و هروج و بعضی
 از شهرهای مصر و شام تابند پای مغرب **عشر سوم** در صفات و
 و منسوبیات زهره **عشر** صغیر است و از فلک سیوم و تراست و روش
 و شبی و برنگ سفیدی روش دارد از اطعمها چرغ و شیرینی کند که لذیذ
 بود و از خلطها غریزی دارد و از حسها حس شم بختهای خوش بوی و از اندامها
 الت شهوت و رحم و کرده و ابروی و سیاهی در چشم و سیاهی در حوی
 و ساق و دست و کف و از سنهاد سن بعد از بلوغ و از مردم دلیل کند بر
 امردان و خاتونان و زنان و جوانا و خوب صورتان و اهل طرب و زینت
 و خادمه مان و چون بد حال بود دلیل بر بخششان و جامه شویان و مشاطگان
 و قوادکان و بیکاران و از خوره دلیلیت کند بر خوشی و کشاده و روی و خوات
 و معاشرت و لغو و طرب و لعب و هزل و مزاج و طلب سرود و شر و زدن
 سازها و موسیقی و عشق بازی و بسیاری نکاح و راندن شهوت و بکار
 داشتن عطرها و رقااض و دلیلیت بر مادران و دایکان و صورت های فریب
 و آبادانی و فریبی سرب و ران و ساق و از نباتها دلیلیت بر ایچنه خوش
 بود و شیرین و مغز میوها و انگور و شفتالو و آبی و انجیر و از معادن

و آنچه از این
سازد

دلیلست بر جنت و زجر و مرادند و سنگ سره و چشم و فیروزه و لاجورد
و پیرامه و آنچه سفید بود و از جایها دلیلی کند بر سرداها و بستانها و تیره زارها
و سبزه زارها و گلزارها و هر جا که غاشا و عشرت کنند و از بیماریها دلیلی کند
بر آنچه از ماله بلغم تولد کند و از اندن شهوت حادث شود و بیماری عشق
و ضعف دل و دماغ و درد مقعد و آنچه بدینها اند و رخ کرده و بواسیر
و احتباس بول و از حیوانات دلیلست بر خوکوش و ماهی و قاخته
و هزار دستان و بلبل و کبوتر و آنچه او از خوش و صورت خوش داشته
باشد و از اینها دلیلست بر دین اسلام و اقلیم بخیم او راست و شهرهای
معروف او زمین جرجان و جوص کلد و عبد رحیم و کاشغر و فرغانه و ساش
و خجند و سمرقند و بخارا و نسف و تزد و خوارزم و ادر با بجان و از شهر
و رومن و عرب و حجاز تا بدریای مغرب **شهر چهارم** در صفات
و منسوبیات افتاب **آفتاب** نیز اعظم است و بنظر سعادت و محرم
خس و از فلک چهارم تا بدریای کرم و خشک است و گفته اند مذکور
و متذکر و روزی و متوسط است میان علویات و سفلیات و برنگ
نارنجی است و خشتان و بلغم نیز است و لطیف و از حشرات خاص سابی
و بعضی گفته اند لاسه و از اندامها دلیلی است بر جانب راست و دل
و سینه و معده و دهان و چشم راست و از سنان شباب و از مردم
دلیل است بر پادشاهان و حاکمان و سروران و کریان و پیشروانی

هر قوی و چون بد حال بود دلیلی کند بر ریشان و معادن و استادان و
دیران و قبیان و از صورتها دلیلی است بر مردم اهل بیار و سینه بزرگ و
قوی او از خوب بالا و سینه و از خوبیها دلیلست بر خورد و فهم و ترفع و کبر و
حس و غلبه جستن و سرعت غضب و طلبه یاست و جمع کردن مال و غنمت
عالی و از بیماریها دلیلست بر آنچه از کوی و خشکی حادث شود و بدلتعلق
دارد و در چشم دلیلست بر تابانگی و از بناها برنی و شک و ترنجبین
و عسل و انار شیرین و انکور و خرما و از معادن دلیلست بر یاقوت
و لعل و زمرد و الماس و فیروزه و از حیوانات دلیلست بر اسب و اسبان
قیمتی و کوسندگان و کوهی و اهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و سونقار و
و زنبور عسل و از جایها دلیلی است بر سعدنما و قصرها و سلها و تختگاهها
پادشاهان و از آنها دلیلی است بر تاج و کلاه و کمر صناع و جامه های ناز و از
دینها دلیلی است بر دین نصاری و بعضی گفته اند بر آتش پرستان و ایلیم
چهارم او راست و شهرهای معروف بلاد چین است و کشمیر و کوه بلور و درختا
و غور و غر جستان و پنج و زمین خراسان و مازندران و کوه دماوند
و الموت و قزوین و قصر سیاه کوه کرانرا شتر خوانند و همدان و شهرزور
و رقه و بیت المقدس و قاهره تا بدریای مغرب **شهر پنجم** در صفات
و منسوبیات مرغ **مرغ** نحس اصغر است و از فلک پنجم تا بدریای کرم
و خشک است با فراط و مذکور است و روزی و بعضی گفته اند بونته شیا

در صفا

و از اینها

:-

مذهب

و سینه

و بطعم تلخ و تیز است و برنگ سبز و سفید و تیره و بوی ناخوش دارد و صفای
است و از عناصر آتش افروخته و از اعضا دلیل است بر زهره و رکهای نا
حسبند و ساقها و گوشتها و اعضا و از مردم دلیل است بر ابر و سروران
لشکرها و ارباب اصلاح و چون محوس بود دلیل کند بر اهل فتنه و
شریران و دزدان و مفسدان و خونیان و مخالفان و جلادان و سلاخان
و از خوبها دلیل است بر شجاعت و دروغ و خلایق و بسکساری و بدعهدی
و از صورتها دلیل است بر مردم بلند قامت و بالا و بزرگ سر و خود کوش
و سرخ موی و آبله زده روی و زخم خورده و شکسته دندان و سنهای
سن و قوف و اول کھولیت و از نباتها بر درختان باخار و یغم و عود و سندا
و کدنا و سیر و پاز و ترب و انواع زرها و از معادن دلیل است بر شش آتشن
و آهن و مس و از آنها انواع سلاحها و زین و ستام و هلالی که از آهن
سازند و از حیوانات دلیل است بر کوسفند و کورخ و ز و یوز و کرک
شکار کرده و مار افعی و عقرب و خاربشت و از جایها دلیل است بر آتش
کدها و لشکرگاهها و جایها سیاست و مطبخها و بر جای که حیوان کشند
و از جایها دلیل است بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و تنهای پوسه
و جراثیمها و سوختن ریشها و کش زرد و آنچه بدخ و شقی محتاج
بود و زحمت بکمر و بر انداختن خون و در غلت که از کمر و شکی
بود و از جامها آنچه در حوب پو شدند و از دنیا دین آتش پرستان

و بعضی گفته اند بپستی و اقلیم سیوم او راست و شهرهای که یکطرفه کشید
است و لها و رود قندهار و جبال و الان و بعضی از غور و غرین و از بلستان
و کرمان و شیراز و اطراف اصفهان و لرستان و خورستان و بغداد و کوفه
و بصره و بادیه عرب و بلاد مغرب تا ساحل **شمال** در صفات
و منسوبات مشتری **مشتری** سعدا که است و بمنزاج گرم و تر است بر
طبع حیات و مذکر است و روزی و برنگ سفیدی که پسری زنده یازگار
و بطعم شیرین است و خوش بوی و از مردم دلیل است بر پادشاهان عادل
و مردم شریف و انچه و قضاة و وزرا و زاهدان و بازرگانان و توانکرا
و مردمان پادشاهان و امانت و رقیبان و خزانه داران و چون نخور بود
دلیل کند بر زاهدان و زرق فروش و منافق و خویشین ستای که
که حجت اندک چیزی نفاق بسیار کنند و خود را اینک نمایند از چیزها
دلیل کند بر تلفظ و جام و زهد و یارسیای و امر معروف و نهی منکر و راستی
و حرص و اصلاح در کارها و از نباتها دلیل کند بر گندم و جو و حصص و بجد
و قرطم و سیب و انار شیرین و از معادن دلیل است بر زر و سیم و الماس
و برنج و حجرهای شریف و از حیوانات دلیل است بر آنچه خوردنی باشد و
حلال باشد و طاموس و ههای و لعل و از جایها دلیل است بر پادشاهان
و ساجد و صوامع و منبرها و اعطان و عالمان و مقامهای عالی و معور
و خزانههای پادشاهان و از صورتهای دلیل است بر صورت پادشاهان و شریفان

و از فلک ششم می باید

و اما

و میباید که از اندامها دلیلت بر خون طبیعی و نطفه و مغز و جگر و حلقوم
 و زخم و رگهای جنبیده و از بیماریها دلیلت بر آنچه از وی نفوذ باشد و اما سها و
 بادی که رنگ بگردانند از سنها حس کوهلیت و از حسها حس لمس و از بلسها آنچه
 کبود بود و عالمان دارند و فوطه و جاسه پاکیزه و او بر همه دینها دلیلت کند از وی
 از روی علم و پاکیزگی و بعضی گفته اند بن ترسیلی و اقلیم دوم او راست
 و شهرهای او مکران و سمنان و طرف خراسان و حدود دریای فارس
 و بحر و بحر و طایف و مکه و مدینه و اطراف مغرب زمین **شهر هفتم**
 در صفات و منسوبات زحل **حل** غس کبر است و از آنکه هفتم باید و عجاج
 سرد و خشکست با فراط و عجاج موت و مذکر و زنی است و خصی بطن ترش
 و زنی او سیاه است و بوی او ناخوش و از مردم دلیلت بر مردم دیرینه و ارباب
 و خاندان قدیم و مشایخ و مردم قلعه دار و ریشیان و دهاتی و اگر بد حال بود
 دلیل بود بر زاهدان بی علم و مشایخ بی کار و بندگان و مزدور و او کل کاران و
 خسیان و مردم سودای و گوشه نشینان و بلیغی است و از اعضا دلیلت
 بر سبزه و استخوان و روده ها و پوست و چشم و ناخن و بلندی پشت و از
 بیماریها دلیلت بر آنچه دراز کش بود چون استسقا و تفرس و سستی اندام
 و کس سیه و بلفها خام و علمهای باطن و آنچه در پیروی بدیداید و سبب آن
 سرد و خشک باشد و از حسها حس سمع بظهر گران شده و از خوابها دلیل
 بر جهل و ترس و بخل و فکر و وسوسه و صبر و ستیزه کاری و کاهل و تقریر و از

گویند

صورتها دلیلت است بر صورت زشت و بزرگ سر و خرد چشم و پیوسته ابرو
 و فراخ دهان و ستبر لب و سخت او از او سنها دلیلت بر سن بیوی
 و از حیوانات آنچه بارکش بود و سخت کار و قوی و شتر مرغ و عقاب و طالع
 و بوم و جغد و مگس و ملخ و آنچه بر زمین خانه دارد و خوش و مار و مانند
 آن جانها دلیلت بر آنچه از چشم و موی سازند و پوستها و خلقا نهاد و از آنها
 دلیلت بر عقایر و پنهان و اروها قابض و هر چه بدین مانند این و گفته بود
 و از معادن دلیلت بر سرب و آهن کار بنا برده و روی و سنگهای قیمتی
 و شورستانها و از جایها دلیلت بر کوههای خشک و بلند و غارها و غارها
 خراب شادستان و کورستان و قلاع و از دینها دلیلت است بر دین بود
 و اقلیم اول او راست و شهرهای سرانند و اقصای سند و هند و جزایر
 دریای جنوب و چشم و زنگبار و بدای مغرب **شهر هشتم** در پنج اقلیم
 خلاف کرده اند چنانکه صاحب جمل آورده است که اقلیم دوم شمسی است
 و اقلیم سوم عطارد و اقلیم چهارم مشتری را و اقلیم ششم قمر را و اقلیم
 هفتم مریخ را و در اولی هم خلاف نیست و قول اول را اصح گفته اند
شهر هفتم در دلائل سعادت و شقاوت از موی کلیات
شهر هشتم دلیل کارهای عالم کون و فساد است و دلیل موجودات و اهل
 تغیر حالات و هر یک از موالید باشد خاصه نفس انسان و سهم العادة
 بد و منسوبات و دلیل سعادتها و حاجت و چون مال و جاه **شهر نهم**

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰

دلیل آورد در آخرت و اهل غصب و رسیدن موجودات بکمال تمام شدن
 هر وجودی در عالم خانه نفس انسان و سهم الغیب بدو منسوبست و
 سعادت های باطنی چون رای و تدبیر و از این است که موضوعات شرایع را در
 شمس و قمر است **است** زحل دلیل نخت کارهای دنیاوی است از شقاوت
 و نوسیدی و فقر تنگی و بیماری و اندوه و دشواری و سختی کارها و **میرج** دلیل
 منجست کار دینی است از فسق و فجور و قتل زدی و خیانت و دروغ و هر
 فساد که بسبب شقاوت آخرت باشد **است** زحل دلیل است بر امور
 دنیاوی و طلب سعادت های عالم از ناز و نعمت و خوردن و آشامیدن و پوشیدن
 و زینت و مناجات و توالد و قتل و **شرقی** دلیل آورد دینی است و ابتیاه آخر
 و طلب کارهای پسندیده و حسن اخلاق و ادب و پاکدراستی و محبت و صدق
 و درج و حسن سعادت آخرت **است** اگر دو غص مستوی شوند بر
 مولودی و بد حالی بودند دلیل کند بر ظهور فساد و شقاوتها در دنیا و
 آخرت و اگر شک حال بود صفتهای هر دو غص بقوت بود اما بفعال ناید
 و اگر این محسان در خطوط سعدان باشند یا سعدان بدیشان
 نکرند آن صفتهای موجود نشود مگر اندکی و از قوه بعقل نیاید اگر چه
 بفعال آید که پسندیده نماید و نفاق باشد **است** اگر دو سعد مستوی
 شوند بر مولودی و بد حال بودند دلیل بود بر موجود شدن اندکی
 و از سعادت های دنیاوی و آخری و قضاوت کند بر مولود بدان و اگر نیک

بصورت بنظر آید

حال باشند دلیل کند بر تمام شدن سعادت های دنیاوی و آخری **است**
 اگر سعدان در خطوط محسان باشند یا محسان بدیشان نکرند دلیل
 باشد بر ضعف آن سعادت ها و کم تنای در آن و از این است سعادت باشد شقاوت
 در امور دنیاوی و آخری **است** عطارد مزاج سعود و غوس قبول کند یاری
 دهد در سعادت و شقاوت دنیاوی و آخری و چون او متعلق است
 به دو طرف پس حکم او بر مستوی بود بر موضع او یا از آن کوکب کید و
 ناظر بود یا او در خانه آن کوکب بود و الله اعلم **شرقی** **فهم** در صفا
 و منسوبیات راس و ذنب **راس** کرم و تراست بر مزاج مشتری و سعدا
 و زیاده کنند و اوله عقد شمال و جوزهر بنخوانند و او دلیل است بر
 پیری و جیان و **ذنب** سرد و خشکست بر مزاج زحل و غوس است و کم کشته
 و اوله عقد جنوب خوانند و او دلیل است بر دیو و عقاریت پس چون
 قمر در عقد راس آید عرض او بطرف شمال افتد از منطقه البروج و
 چون در عقد ذنب آید عرض او جنوب بود و این راس و ذنب دو
 موضع است که تقاطع کرده اند مثل و فلک حامل را که بفر منسوبند و فلک
 ذنب در مقابل راس باشد و بعد میان هر دو شش برج است
شعبه چهارم در اقسام بروج بر کوکب هشت **شمس** اول در قسمت
 خانها این دو فازه برج بر هفت کوکب قسمت کرده اند با انواع مختلف
 از آن جمله یکی قسمت خانه است چنانکه اقیاب و ماه را هر یک یک خانه است

فلک

پنج دیگر هر یک دو خانه و بنا این قاعده بر آنست که اقناب بادشاه کوکب و
 اسد بادشاه بروج و ثابت است و مزاج و اقناب و اشرف عناصراست
 پس خانه اقناب او شایسته تر است از بروج دیگر و ماه برج سرطان کاین تر
 بود از آن جهت که منقلبترین بروج سرطان بود و بر مزاج قمر است پس
 کاین تر بود و از آن بجهت گفته اند که از اول اسد تا آخر جدی بر توالی حیز
 اقنابست و از اول لوت تا آخر سرطان حیز ماه و این هر دو حیز را ولایت
 نیز خوانند اما هر یک از حیزه شیر و راد و حیزه اقناب یک خانه نصیب افتاده است
 و در حیزه ماه یک خانه چنانکه زحل را جدی از حیزه اقنابست و لوت را از حیزه
 ماه و برج را و عقرب از حیزه اقنابست و زحل از حیزه ماه و زهره را بیزان
 از حیزه اقنابست و جوزا از حیزه اقناب بر توالی افلاک پس گفته اند سبب
 سعادت و خوشی کوکب یکی از این اقنابست و شکل افتادن خانه های
 ایشان باین دو نیز چنانکه دو خانه زحل چون در مقابله هر دو خانه بنویسند
 و نظر بمقابله تمام غنی است و کیفیت آن گفته شود پس زحل را غنی بزرگ
 گویند و چون هر دو خانه مشتری در تثلیث هر دو خانه بنویسند
 و نظر بتثلیث تمام سعادت پس مشتری را سعد بزرگ گفته اند و چون هر
 خانه مرغ در تریج هر دو خانه بنویسند نیم غنی است پس مرغ را غنی
 اصغر گفته اند و چون هر دو خانه زهره در تسد پس هر دو خانه بنویسند
 در نظر تسد پس نیم سعادت پس او را سعد اصغر گفته اند و چون هر

و تراز نیز ماه و عطارد را
 سبب از قمر اقنابست

یک از دو خانه عطارد و حیزه آن نیز که هست از خانه او ساقط است پس
 او را غنی سعدی و غنی بنده اند و عتوج خوانند اما گفته اند هر کوکب که در حیزه اقناب
 در قوت و تربیت باشد نادران نصف بود و چون در حیزه ماه اید در قوت
 و تربیت ماه باشد و قول بعضی آنست که سعادت و خوشی سبب قریب و بعد
 فکر هر یک از اقناب و ماه و اجتنافست که یقین است که اعتدال مزاج قلت
 سعادتست و افراط سبب غیبت پس چون فلک برج نزدیکتر است با اقناب
 از زحل و در گرمی و خشکی با افراط است خاصه که خشکی ساقط است از اقناب
 پس او را غنی اصغر گفته اند اما فلک زحل و در تریج کوکب است از اقناب
 مزاج او سرد و خشک که با افراط خاصه در سردی و در تریج اقنابست پس
 او را غنی بزرگ گفته اند اما مشتری در وسط است و وسط با اعتدال
 نزدیکست و به تسد پس اقنابست پس او را سعد بزرگ گفته اند چون این
 کوکب علوی اند سعادت و خوشی ایشان را سبب اقنابست اما علت
 سعادت زهره از قمر است از آن جهت که قمر نیز اصغر است و نیز با اقناب
 و زهره سعد اصغر است و نیز مشتری و مزاج زهره و موافق قمر و در وسط
 از قمر و در تسد پس او را سعد اصغر گفته اند اما عطارد چون از قمر
 ساقط است بفلک او را بنوعی منسوب نکرده اند اما سبب سعادت و قریب
 گفته اند مزاج با در دارد و عتوج است چون دو کوکب سفلی اند خلالت
 ایشان را بقدر متعلق کردند علویان را با اقناب اما گفته اند که در کوکب

کوکب

او پس را

چنانکه

بحقیقت هیچ مزاج نباشد بهتر آنکه جوهر بیض اندکین حالات ایشان غله
وجود مزاجها بود ترکیبات اما صداقت و عداوت هست میان کواکب
و سبب آن افتادن شکل خانههاست چنانکه در سعادت و غنوت کفیم
باین پس هر کواکب که در خانه دیگر افتاده است آن هر دو کواکب که در خانه او
دوازدهم خانه دیگری افتاده است آن هر دو کواکب که شش یکی باشند
هم تریج و مقابله همین است و هر کدام کواکب که خانه او در تسدین
تثلیث دیگری افتاده است دوست یکدیگر باشند چنانکه سنبله
دوازدهم میزان است و ثور دوازدهم جوزا پس میان عطارد و زهره
دشمنی باشد چنان میان زهره و مریخ دشمنی باشد و میان زهره
و مشتری دوستی باشد و میان زهره و زحل دوستی بود باین مریخ دشمنی
و زهره دوستی و میان یونین و زحل دشمنی بود و با مشتری دوستی بود
و با مریخ دشمنی و با زهره دوستی و با عطارد نه دوستی و نه دشمنی و یک
سبب دوستی میان دو شخص اینست **قصر دوم** در قسمت خانهها
شرف هر کواکب را برچی خانه شرفست بدرجه معین چون کواکب در آن
خانه اید قوت شرف او اندک کند چون بدان درجه رسد غایت قوت
بود و چون از آن درجه بگذرد آغاز نقصان قوت بدید اید و
بدریج کمتر شود تا از آن برج بگذرد پس آن قسمت چنانست
که برج سرطان خانه شرف مشتریست در پانزده درجه محل شرف غص

او دوازدهم طه

و چون سنبله و مقرب و مل
باجوزا در تسدین است
عطارد و مریخ دوستی باشند

است در نوزده درجه و جدی شرف مریخ است در بیست و یک درجه
و میزان شرف زحل است در بیست و یک درجه و ثور شرف مریخ است
در سه درجه و حوت شرف زهره است در بیست و هفت درجه
و سنبله شرف عطارد است در پانزده درجه و جوزا شرف راس است
در سه درجه و قوس شرف دنب است در سه درجه **است** این
قسمت بدان سبب چنان افتاده است که سرطان عالم است و مشتری را
حیات شرف او درین خانه موافق بود افتاب یا دشتا فلک است در
عاشر سرطان که برج محل است شرف او موافق بود و چون مریخ دلیل
ضدیت است و خصوصت برج هفتم سرطان که جدی است شرف او
در جبر را بود و زحل دلیل گشت و ذرع و عارتست در میزان که چهارم
اوسته شرف او اولی بود **است** از روی دیگرانست که چون
طالع او و تادیر و ج منقلب اند افتاب و سه کواکب علوی را شرف در
در او تادیر بعد اولی بود **است** مریخ چون خلیفه افتاب است و از مایل
الوتد هیچ کدام قوی تر از یازدهم نیست و آن نور است و شرف
او در ثور موافق تر است و چون زهره سودا است دلیل یا کوه
خانه است موافق مزاج او و هم از سرطانست شرف او درین خانه شایسته
بود و چون عطارد دلیل فهم و علم است و سنبله برج انسی و سیوم طالع
بنابر آنکه برج انسی است و دلیل فهم و عقل و کبریا است و در تسدین

درین

و عطارد را

ثالث

هم

چنانکه

و بال آفتاب

و خانه او شرف او بیست و نه در تندیست و در تندیست و در تندیست
 عطارد و مریخ در تندیست و شریف و مقابل هم زهر است و زهر
 در مریخی و در تندیست مریخ است پس ازین اوضاع معلوم شد
 که اقلید کوکب ازین خانه ها ناظرند خانه سفلیان به سفلیان
 و علویان به علویان اما از اس چون از بالا کوکب است شرف او در خانه ساقط
 بهتر بود و آن جزو است و شرفه ب هم چنان مریخ و آن قوس است
است هر کوکب خانه ایست که آن خانه را بال خوانند یعنی خانه مریخ و
 زحمت و آن برج هفتم بود و از خانه کوکب زحل را سلطان و اسد هر دو
 و بال است که سلطان در برابر بودی است و اسد هفتم دلو و باز خانه
 دلو و بال آفتاب است و خانه و بال ماه جدی است و خانه و بال مریخ از زحل
 میزانت و از عقرب ثور و خانه و بال زهره از میزان حمل و از
 ثور عقرب و مریخی را خانه و بال از قوس جوزا و از حوت سنبله است
 و عطارد را خانه و بال از سنبله و حوت و از جوزا قوس است
 پس کوکب مادر و بال بود ضعیف و بد حال بود **است** وضع دیگر
 هم ط است و آن برج هفتم بود از خانه شرف و درجه هم ط همان
 درجه شرف بود در هفتم چنانکه شرف مریخی در سلطان است و ط او
 در جدی و قوس علی خلد **مشرک سوم** در قسمت او باب مثلث است
 این قسمت سه برجی که بر یک طبع اند این مثلثه پس مثلثه چهار باشد
 خوانند

و تا کوکب در هم ط بود در
 زمان و نه باشد و ضعیف
 و بد حال بود

بروز و غنیمت و هر مثلثه را سه کوکب داده اند و آن سه کوکب را
 از باب آن سه برج مثلثه خوانند و اصل این قسمت بر آنست که مثلثه
 مذکور از باب کوکب مذکور اند و مثلثه مونت از باب کوکب مذکور
 چنانکه که در قسمت مثلثه انشی که محل واسد و قوس است در طالعهای
 روزی رب اول آفتاب و ثالث زحل و در طالعهای شریف مریخی
 را مقدم دارند بر آفتاب و همان زحل را در شریف است و بعضی کسان
 شریفها اعتبار نکرده اند **است** مثلثه بادی در طالعهای روزی
 زحل داده اند و عطارد و شب عطارد را مقدم داشته اند و شریف مریخی
 بروز و شب شریف **است** مثلثه خاکی را بطالع طع زوری برزخ
 و قمر داده اند و شب قمر را مقدم داشته اند و شریف مریخی
 بود **است** مثلثه آبی در طالع روزی برزخ و مریخ داده اند و شب مریخی را مقدم
 داشته اند و در روز و شب شریف بود و در مثلثه آن شریف کسان زهره را مریخی مقدم داشته
 لیکن این مقدم داشتن بغیر از دیگر است پس در مثلثه مذکور اند انشی و بادی و کوکب
 ایشان مذکور و مثلثه مونت اندابی و خاک و کوکب ایشان مونت **مشرک چهارم**
 در قسمت حدود بر حتمه مخیر **اقسام** حدود و چند نوع است آنچه مستعمل اهل روزگار است
 اینست که در جداول نموده میشود و بطریق سنی این را اعتبار کرده و آنرا اهل مصر
 واصل و چنانست که هر روز با بر منتهی قسمت کرده اند یا قسام مختلف و فلان نصیب
 دو در جاست و لکن نصیب او داده درجه و آن مریخی خود و چنان افتاده است و این

مونت

شریف

اما چه و دیگر را

شرف لکھنؤ

ل ۱ ۲ ۳ ۴
و ۵ ۶ ۷ ۸
د ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲

افسوس که کتب

ل ۱ ۲ ۳ ۴
و ۵ ۶ ۷ ۸
د ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲

افسوس که کتب

ل ۱ ۲ ۳ ۴
و ۵ ۶ ۷ ۸
د ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲

وما
شأ
وبلح

فرع الدرع ^{بود} و فرع
چون نفس اصغرات
و نفس اصغرا

انقد جهان بود که بیاوردنش

三

احباب احکام از طلوع نصف آفتاب و نزدیک مقدمات از دایره نصف
النهار **اما** و شب از غروب نصف مجمر آفتابست و طلوع سیاهی از
مشرق پس این شبانروز را پست و چهار قسم کرده اند و هر قسم را ساعتی
خوانند و ساعات بر دو نوع است سببی و معوج مستوی آنست که
یک جزو از پست و چهار جزو او یا نوزده درجه مطلع باشد یعنی سبب او را
ساعات مستوی نام کردند **اما** عدد او در روزهای تابستانی و ششها
زیستای زیاده شود او را ساعات معتدل خوانند **اما** ساعات معوج آنست
که جزو پست از دوازده جزو روز یا شب اگر روز را از پست یا کوتاه تر عدد او
از دوازده بیش و کم نکرد **اما** نفس او زیاده و کم نشود از دوازده درجه
مطلع سبب زیاده و نقصان زمان او را معوج گفتند **اما** از هفتة هر روز
یک کوکبیست کرده و هر شبی را یک کوکبی و ساعات اول از روز را از ساعات معوج

ورحانی نیز گویند

بدان کو که اند چنانکه روز یکشنبه منسوبست بافتاب پس اولین از روز
یکشنبه اوراست و ساعت دوم زهره را که تحت فلک اقتابست و ساعت
عطار در چهارم قر و پنجم زحل را و ششم مریخ را و هفتم بافتاب را و هشتم
زهره را و نهم عطارد را و دهم قمر را و دوازدهم زحل را اول از شب
دو شنبه ششتری را بود و ساعت دوم مریخ را همین قیاس میگردانند
دوازدهم از شب دو شنبه عطارد در همد و ساعت اول از روز دوشنبه
بقمر و دوم زحل همین قیاس شب سه شنبه زهره را بود و روز سه شنبه
مریخ را بود و شب چهار شنبه زحل را و روز چهار شنبه عطارد را و شب
پنجشنبه اقتاب را و روز شششنبه او شنبه قمر را و روز شنبه زهره را و
شب شنبه مریخ را و روز زحل را و شب یکشنبه عطارد را و ساعت دوازدهم
ازین شب مریخ را و او باب ساعت از روز یکشنبه اقتاب بود هم چنین بود
ترتیب دوری کنند **اما** اهل بابل و بزرگان که تتبع کرده اند چون از حق
کندی و ابو معشر الحلی و دیگر بزرگان استخراج مییابند باب ساعات نموده
و در طالعها ابتدا داد و از صاحب ساعت بود و روزی کارها که بگویند
او منسوبست و هر ساعتی که صاحب او تعلق دارد چنانکه روز یکشنبه
بافتاب منسوبست دیدار یاده شاه را نیکو بود و آن شغل که مناسب او
بود و حکم شب هر یک از جمیع روز و شب **شعبه پنجم** در نظرها گویند
بعضی بعضی چهار شمره **شمره اول** در کیفیت نظرها گویند بایکدیگر

ششتری را و هفتم
دوازدهم از شب
دو شنبه زهره را و
ساعت اول از روز

اول
ایشان
کنند و عمار

و تا
نه
وید

و آن پنج نوعست بهشت قسم **اول** اقتابست چون دو کوکب درین برج بدر بود
و دقیقه برابر شود و آن قران بود **دوم** تسدیس است **سوم** ترسیع است
است **چهارم** تثلیث **پنجم** مقابل است و یک تثلیث و یک تسدیس و یک ترسیع
بود دیگر در ابراست این مبلغ هشت باشد **اما** اتصال این اند بود که هر
تو ای بود چنانکه از طالع برسیم و چهارم و ایزد بود که از نهم و دوازدهم
و اتصال این را بر ایزد تفاوتست **اما** قران سعدین سعد است و شش
غسل **اما** نظری مقابل است که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر ایزد بود
و دقیقه برابر شود و حد او صد و هشتاد درجه است یعنی شش برج که
در فلک است پس چون هر یکی در خانه دیگر بود در مقابل این نظرها عرض
و تمام دشمنی خوانند **اما** نظر ترسیع از برج چهارم کوکبی بود حد او نود
درجه بود که ربع بود و فلک است و او نیمه مقابل است و او را لخص
نیم دشمنی گفته اند **اما** تثلیث از برج پنجم کوکبی بود و حد او صد و بیست
درجه است که ثلث است و در فلک است و هر نیمه که تثلیث از دو برج بود
که برین طبع باشند چون الحمل باشد بقوس یا از قوس باشد بحمل پس
مواقت طبع او را سعد و تمام دوستی گفته اند **اما** نظر تسدیس از
برج سیوم کوکبی و حد او شصت درجه بود که سد بود و در فلک است
و او نیمه جد است پس او را سعد و نیم دوستی گفته اند **شمره دوم**
در انواع اصلاکات و اوضاعی که کوکب را اتفاق افتد و کیفیت آن

و پنجم

باشد

اصح کوکبه در صورت اتصالات بسیار نفع است و لایق تحضر نیست
 آنچه بیشتر واقع میشود و موثر است دوازده نوع است **اول** بقویت **دوم**
 ردیت است **سوم** دفع است **چهارم** دفع طبیعت **پنجم** انکار **ششم** نقل
 النور **هفتم** اشکاف **هشتم** بیدار اتصال **نهم** خالی السیر **دهم** دخی
 السیر **یازدهم** تریع طبیعی **دوازدهم** دستور **براست** نظر قبول نیست که کوکبی
 در خطوط کوکبی دیگر بود و آن خانه است یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه یا
 صاحب آن خط اتصال کند پس صاحب آن خط آن کوکبه قبول کند
 در خط خودش او را و این نظر دلیل بود بر و اشتد حاجات و یا فتن
 و امیدها و ثبات حجت از جانب کوکبه قبول کنند **براست** بدانست که کوکبی
 ضعیف شده باشد چنانکه در و بال یا در هبوط خود بود یا راجع یا محترق و
 باشد این پس نظر کوکبی را که بدو پیوندند و از خود دور کنند قوت
 قبول ندارد مثل شخصی که بر حتمی مانده بود بعلتی یا غیر آن شخصی دیگر
 خواهد که با او توبه بگریزد و از خود دور کند و حکم این نظر ضعیف است
 از برآمدن حاجات و یا یافتن مراد پیش بزرگان و فروماندن در کارها
است دفع قوت که کوکبی در خط خود باشد بکروا پند از صاحب خط
 او را قوت دهد و اگر هر دو کوکب در خط خود باشند هر یک قوت خود
 بدیگر دهند و این غایت دفع قوت بود چنانچه زهره در صورت بود
 و قمر در سرطان پس او دلیل باشد بر دوستی تمام میان دو کس از هر

مرادها

اورا

در
زنده
ویر

طرف و خواستن محبت و برآمدن کارها و مرادها بچهره و یاری دادن
 و ستان و مردمان در کارهای که خواهند **است** دفع طبیعت است که کوکبی
 در خط کوکبی دیگر بود و آن دیگر در خط این دهد بکروا پیوند پس هر یک
 طبیعت خود بدیگر دهد و بعضی کسان این را دفع قوت نیز خوانند
است این وضع قوت از دفع قوت بود و اثر در رسانیدن سعادت و عافیتها
 و امیدها و دو شدن حاجتها و پیش رفتن کارها و معاونت مردم و
 دوستیها و امثال این زیاد از همه اوضاع دیگر است **است** انکار است
 که کوکبی دیگر را پند از خانه و بال یا هبوط او بشان کوکب از قبول نکند
 چون در و باشد یا هبوط خود بشان بینند و این خدعه دفع طبیعت است
 و اگر هر دو در و بال یا هبوط یکدیگر باشند انکار از هر دو طرف باشد پس
 احکام اوضاع احکام دفع طبیعت است **است** نقل النور است
 که کوکبی بسک و کوکبی کران رو را پند از تمام نصرف نشد باشد بکروا
 پند پس نور کوکب اول به کوکب ثانی دهد اگر چه آن هر دو کوکب از
 همدیگر ساقط باشند و این بمناب اتصال بود میان آن دو کوکب
است کوکبی در محل بود و دیگری در عقب و کوکبی سبک و روتر از
 هر دو در سرطان یا اسد باشد پس اول آن کوکب را پند که در مثل
 باشد و هنوز از و نصرف نشده باشد آن کوکب را پند که در عقب است
 پس نور کوکب اول بلام داده باشد این دلیل بر قوسط کارها

اموری

و رساله بیان کسان و مصالح و عجایب و اشغال این چون نظرهای بیک و قبول
باشد و اگر نظر نفس و نام قبول باشد دلیل کند بر دوری و حق چنین و خصوصیت
انداختن میان مردم و مانند این **اما** اشکالات است که کوکی سبک رو خواهد
که کوکی کزان دور باشد هنوز هم کوز سبک باشد کوکی سبک رو را جمع کرد و از انصاف
بشکند و تمام نشود زیرا باشد که کوکی سبک رو را جمع بود خواهد که کوکی کزان
رو بلند مستقیم شود و اتصال تمام نکند و این دلیل شکست عمل بود و نیز
از کارها و تر در خاطر و نو میدی از جایگاهی که امید داشته باشد و دلیل
مراجعت مسافران بود و خلاف افتادن میان مسافران و امثال این **اما**
بعید الاتصال است که کوکی در برجی اندازد و ایل برج هیچ کوکی را نیند
و در آخر پند بران حال که کوکی ضعیف بود این نظر دلیل تعطیل بود
در کارها و تعویق و کار را بر و نه برادر انداختن و تعطیل کردن و تقصیر
اما خالی السیر است که در ایل برج کوکی را بپند و به کوکی دیگر پیوندد
دران برج و دران وقت کوکی ضعیف بود و بدتر از آن بود که ان کوکی شخصی
بوده باشد و این دلیل بود بر فراق و دور افتادن از کسان و طمع داشتن
در وعده های در دروغ و بریدن از مردم **اما** و حسی السیر است
که کوکی در برجی آید و پیرون رود و هیچ کوکی را پیوندد و این حال قریب است
بود و ادخس باشد درین وقت بدتر آنکه قوس در قوس و حسی السیر بود که از
برجهای غریب در قوس از هم ضعیف تر است جهت آنکه از جنوب پیرون

و آن

و آن

یا بلند روی بوالی نهد و از آن برجا و غریب بهتر از آن بود که از شرف
پیرون نماید و روی بخانه نهد **اما** برج عکس این باشد درین دو خانه
و این حال دلیل بود بر فروماندن کارها و نقصان مال و کسب و پیش آمدن کارها
مودت و عداوت **اما** ترسیع طبیعی است که عطارد و زحل بود و کوکی را
پند که در چرخ باشد و این ترسیع بقوت چرخ شلیت بود و این حال شتر بر
پو باشد در قوت و حوت **اما** در ستودیت چنان و عست یکی بیک بعید است
و یکی بیک ضعیف بعید است که صاحب بخل یاد کرده است پس دو نوع دیگر است
که نزدیکتر است یکی است که صاحب طالع در معاشرت و صاحب عاشر طالع
نوع دیگر است که کوکی در و تندی باشد و از و تندی باشد و او باشد
و کوکی را پند که ان کوکی هم در و تندی باشد و ان خانه یا شرف او باشد
اما دستوریت کال قوت است و دلیل سعادت یا بزرگ و حکم او بر سلطنت
باشد و حکومت و شهرت و بلندی و ثنوی و قدر جاه و کمال سعادت و اعلی
و عاشر طالع و اقل طالع **اما** در انصاف محل این اتصال نظر است
و او را شایسته خوانند و انصافات طبیعی گویند و بجای انصافات نظر نگاه
دارند اگر چه با هم ناظر نباشند و این انصافات بر سه نوع بود یکی نسبت
موافقت بمطالع دوم نسبت بدیازی و زدن چنان بود که بعد از گذر
از نقطه اعتدال برابر اتفاق باشد بجای نظر نشینند **مثال** آنکه کوکی
در پست درجه محل بود و دیگری درده درجه حوت میان هر دو تندی

بود که این هر دو جزو موافق اند در مطالع جهت آنکه بعد هر دو از محل مساوی است
 بر توالی محل بر خلاف توالی حوت پس اگر این هر دو کوکب درین جزو باشند
 بجای تسدیس نشینند و همچنین اجزاء خود یا مطالع موافق اند و بر توالی
 دل بر خلاف و این تربع بود بجای تثلیث نشینند و اجزاء خود را با جدی موافق
 بر توالی و خلاف توالی و این بجای مقابله نشینند و همچنین اجزاء سرطان با قوس
 و اجزاء اسد با عقرب و اجزاء سنبله با میزان و ابتدای این از میزان باشد
 و حکم همین باشد **اما** اجزای که موافق نه در دوازده روز بعد ایشان
 از دو نقطه انقلاب برابر باشند چنانکه اجزاء سرطان بر توالی جزو بر خلاف
 توالی پس اگر کوکبی در بیست و سه سرطان بود و دیگری در ده درجه جزو
 میان هر دو تسدیس باشد همان طریق که در دو بعد از نقطه اعتدال
 گفته شد هست آنکه در از ده درجه جزو همانست که بیست و سه سرطان
 و همچنین اسد را با ثور و سنبله را با حمل و میزان را با حوت و عقرب را با دل
 و قوس را با جدی و اگر از نقطه جدی این ابتدا کنند همان حکم باشد
 اینست حقیقت اتصال **والله اعلم** **فصل چهارم** در حدود اتصالات
 و اجزای کوکب و بی اتصالات و بدان حدیث که تا بدان نرسد اتصال
 آغاز نشود و حدی دیگر است که تا از آن نگذرد باطل نشود و بنا بر این هر دو
 کوکب است که هر کوکبی را مقدار جرم معین کرده اند از پیش و از پس و
 او را انوارین خوانند پس نور جرم انقلاب یافته در ده درجه است و نور جرم

دو در

از پیش

اینکه هر دو از ده درجه
 نور جرم است و نور جرم
 هشت درجه و زهره و عطارد هر یک هفت درجه عقده راس و زنبهری و
 دوازده درجه اما اتصالات را سه حال بود هرگاه که نور کوکبی بکوکی رسید
 آغاز اتصال بود چون بعد میان هر دو نصف الجرمین رسد آغاز اتصال
 قوت بود و چون مگر مگر مرکز رسد غایت قوت اتصال بود و چون جرم از
 جرم منفصل شود تمامی اتصال بود **اما** اعتبار نصف جرمین را
 در جمع اتصالات و بعضی گویند نصف جرم کمتر معتبر باشد **مثال**
 است که جرم شتری نه درجه است و جرم قمر دوازده درجه پس دواز
 ده جمع کنند بیست و یک باشد نصف هر دو ده و نیم باشد پس هرگاه
 که میان ماه و شتری بیست و یک درجه بعد ماند نور هر دو هم رسد و آن
 آغاز اتصال باشد و چون ده درجه و نیم بعد قوت بود و چون مرکز
 مرکز رسد اتصال تمام بود و غایت قوت بود و چون نصف الجرمین
 رسد نهایت قوت بود و چون بیست و یک درجه بعد شود منصرف
 گشته بود **اما** اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند و چون چهار درجه
 و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و قول اول حکم تر است **فصل پنجم**
در مقدار بر شهادت قوتها و ضعفها اگر که هفت غم
غم اول در شهادت اصحاب این صنعت گفته اند که خداوند خط از غم
 گویند و شاهد گویند قوت او را در خط خود شهادت خوانند

ماه دوازده درجه و نور جرم شتری و زحل هر یک دوازده درجه است و نور جرم
 هشت درجه و زهره و عطارد هر یک هفت درجه عقده راس و زنبهری و
 دوازده درجه اما اتصالات را سه حال بود هرگاه که نور کوکبی بکوکی رسید
 آغاز اتصال بود چون بعد میان هر دو نصف الجرمین رسد آغاز اتصال
 قوت بود و چون مگر مگر مرکز رسد غایت قوت اتصال بود و چون جرم از
 جرم منفصل شود تمامی اتصال بود **اما** اعتبار نصف جرمین را
 در جمع اتصالات و بعضی گویند نصف جرم کمتر معتبر باشد **مثال**
 است که جرم شتری نه درجه است و جرم قمر دوازده درجه پس دواز
 ده جمع کنند بیست و یک باشد نصف هر دو ده و نیم باشد پس هرگاه
 که میان ماه و شتری بیست و یک درجه بعد ماند نور هر دو هم رسد و آن
 آغاز اتصال باشد و چون ده درجه و نیم بعد قوت بود و چون مرکز
 مرکز رسد اتصال تمام بود و غایت قوت بود و چون نصف الجرمین
 رسد نهایت قوت بود و چون بیست و یک درجه بعد شود منصرف
 گشته بود **اما** اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند و چون چهار درجه
 و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و قول اول حکم تر است **فصل پنجم**
در مقدار بر شهادت قوتها و ضعفها اگر که هفت غم
غم اول در شهادت اصحاب این صنعت گفته اند که خداوند خط از غم
 گویند و شاهد گویند قوت او را در خط خود شهادت خوانند

ماند آغاز

و شهادت پنج نوعست و هر یک مقدار نموده اند چنانکه گفته اند صاحب خانه
 پنج شهادت است یعنی پنج قوت از روی تقدیر و صاحب شرف را چهار شهادت
 است و صاحب مثلثه را سه شهادت است و صاحب حداد و شهادت و وجه
 یک شهادت و درین خلاف هست آنچه حکیم کوشیار آورده است خلاف اینست
اما اگر کوکب در خانه خود بود شهادت او که پنج است مضاعف شود
 یعنی ده کرد و حکم صاحب شرف و دیگر شواهد چنانست **اما** گفته اند
 که هر برج که صاحب وی در وی نبود همچون بدی باشد بی جان و اگر صاحب
 وی در وی باشد جسمی باشد زنده از هر چه لایق او بود طلب کند حاصل باشد
 و اگر کوکب غریبه رو بوده باشد و هر چند مقبول قوت و عدد اگر از ادب
 حفظ او کوکبی بدو قوت ناظر بود **شماره دوم** در قوتها ذاتی
 کوکب قوتها کوکب در حصر نیاید **اما** آنچه در حساب آورده اند شصت و
 شش نوعست از ذاتی و عرضی و قوی و ضعیف و میان آنچه از ان مبلغ اثر
 ترست سیزده نوعست قوت ذاتی است که کوکب در خانه خود بود یا در غیر
 یا در مثلثه یا در حدیاد و وجه خود شصتیم بود و علویان مشرق باشند
 و سفلیان مغرب و کوکب در حین خود بود و کوکب مذکور که در برج مذکور
 و مونث در برج مونث و زایده در سیر و صاعد بود در افلاک خود **اما**
 زاید است که هست او در شبان روز بیشتر از حرکت وسط او بود و صاعد
 است که از نقطه حقیض روی با وج دارد تا بنزد فلک تدویر و حینرا

قوت

قوت
زنده
بود

کوکب

که کوکبی دوزی بر وز بالا زمین و کوکبی غبی در شب بالا زمین باشد **اما**
 مقصود را یکی از قوتها نموده اند و ضعیف است که بعد کوکب کمتر از شانزده
 دقیقه باشد و قوی که مرکز او مرکز افتاب دسد در احتراق تا این مقدار یک
 از مرکز زمین عطارد قوی تر باشد که بنابر دو شمس بود و این همه در انصاف
 بود کوکب **اما** گفته اند که قوتها از آنی کوکب سعادتها دلیل باطنی باشد
 در مولود چون عقل و فهم ادراک و فهم و فراست و کیاست و مانند آن
شماره سوم در قوتها عرضی کوکب قوتها عرضی است که بسبب طالع
 بدید اید چنانکه طالع اتفاق افتد و کوکب در وقت بود از نا طالع از هر قوتی
 تر طالع است پس عاشر پس سابع و چون کوکب در وقت بود قوت وی از
 تقدیر دنیای بود و در مایل الوند چهار دانگ و در زایل الوند دو دانگ
 پس اگر مایل الوند بود چهار دانگ قوت بود از هر قوتی تر حادی عشرت
 و باز خاس و اگر در زایل الوند بود آنک قوت دارد و از هر قوتی تر ناسخ
 است و باز ثالث را مقدار نهاده اند **اما** وجهی دیگر است که
 کوکب در خطوط سعادتها بود یا سعدان بدی ناظر بود بنظرها
 مودت و بودن کوکب در فرج هم قوت عارضی بود و این قوتها
 دلیل سعادتها ظاهر بود چون مال و جاه و حرمت و عزت و
 شهرت و مانند این **اما** وقت باشد که کوکب را هم قوت ذاتی
 بود و هم قوت عارضی و این قوتها دلیل سعادتها ظاهر بود چنانکه

چنانکه طالع
 در وقت بود

طالع محل بود و برج جدی که شرف اوست و عاشق است از طالع بقا و دیگرها
 عین است **مشرجه چهارم** در ضعفهای کواکب چنانکه قوتها در حصر نیاید
 معقبات نیز در حصر نیاید اما آنچه در حساب آمده است بخانه نوع گفته اند
 و آنچه از انجلیست ظاهر تر است همچون نوع است و انجلیست که گوید در
 وبال خود یاد در هبوط یا راجع یا حرق یا تحت الشعاع و هر دو نیز در کسوف
 و خسوف باشند یاد در عقده ذنب و بودن قدر در طریقه محترقه و ان از
 نوزده درجه نبراست یا سیم درجه عقرب یا قمر خالی السیر یا وحشی السیر و کواکب
 در عقده ذنب بود یا ناقص در سیراها بطل در فلک خود یعنی از نقطه
 اوج یا از عقده ذنب و بر روی شخصیت دارد یا در طالع خانه یا با افتاده بود
 یعنی ساقط یاد و وبال یاد در هبوط کواکب بود خاصه کواکب بدو ناظر باشند
 و خاصه بنظر عداوت یاد و ربعی یاد و ربعی افتد که خلاف مزاج او باشد
 یاد در **مشرجه پنجم** در ویدی از او تا طالع افتاده باشد و ان موضع وبال
 یا هبوط او باشند این ضعیف او زیادت از قوت عرضی باشند و الله
 اعلم **مشرجه ششم** در تشریق و تعرب کواکب و حلال هر کواکب
 که بیش از اقباب بر آید و را شرقی گویند و چون بعد از اقباب فرو
 رود و را غربی گویند و حد تشریق و تعرب کواکب علوی شخصیت
 درجه است یعنی چون از احتراق ایشان بگذرد تا بتسدین ایشان

اقباب
 و
 و

السر

نرسد ایشان شرقی باشند همچون شصت درجه بدانند تا اقباب بدیشان
 رسد در حد تعرب آید و بیرون از حد نه شرقی باشند و نه مغرب
اما حد تشریق و تعرب زهره چو او پنج درجه است و حد تشریق و تعرب عطارد
 بیست و یک درجه و پیشتر نیز گفته اند و حد قمر و زاده درجه و الله اعلم
مشرجه ششم در دانستن کواکب مستوی بر مواضع طالع و دانستن
 کواکب بتفرق مستوی ان کواکب باشند بر موضع از دوازده خانه طالع
 که در خط خود بود از آنچه نموده ایم یا ناظر بود در جزو مطلوب و اگر هر پنج
 ارباب خطوط در برج مطلوب بودند یا ناظر شوند صاحب بیت مقدم بود
 و راستیلا بیت یکراں شریک او کنند و اگر چهار باشند یا سیاد باشند
 انرا که شهادت زیاده تر بود انرا مقدم دارند اگر هیچ کواکب از ارباب خطوط
 در ان خانه نبود یا ناظر نباشد جزو مستوی نبود و اگر کواکب غریب در خانه
 بود او مستوی ان خانه باشند او را دلیل ان برج خوانند اگر چه در ان خانه
 ضعیف و نا مقبول باشند و اگر کواکب غریب نباشند در وی و در اوزی
 ساقط باشند ان برج همچون بدی بودی روح چنانکه در پیش گفته **اما**
 اصحاب احکام را اعتقاد بر مستوی باشند بر همه جزای فلک نه بر صاحب بیت
 خاصه که بر صاحب بیت ساقط افتاده بود **اما** مثالی انکه غریب شاید
 که مستوی بود انست که اگر شخصی در خانه دیگری باشد حکم او را بر تشریق
 بدانند و روی باشند بدان مانند که خانه شخصی میکند **اما** بتفرق کواکب

شخصی عاقل است

که در صورت طالع راست باشد و بقوتها ذاتی و عرضی و قوی تر از هم آن بود
 که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب شرف طالع در طالع بود یا در باب حفظ
 دیگر یا صاحب عاشر در عاشر بود یا صاحب شرف عاشر در عاشر بود یا صاحب
 حادی عاشر یا صاحب شرف او در عاشر بود یا همچنین در سیابع یا رابع یا خاس
 یا قاسع یا ثالث **است** اگر کوکبی قوتها ذاتی دارد و از طالع ساقط بود
 اثر او هم باشد **است** وقت باشد که چند کوکب شایسته بود یا تر از بی قوی تر یا
 مقدم دارند و دیگر از اکثرین او کنند پس مدار احکام کلی طالع بر مبنای
 بعد از آن بر مستوی بعد از آن بر صاحب طالع اگر چه ساقط بود بعد از آن
 بکوکب غریب ناظر بود **است** مستعلا آن کوکب بود که در وقت قرآن بزرگ
 فلک تدویر یا وج خود نزدیکتر بود یا در شمال بیشتر از آن کوکب دیگر بود
 یا کوکبی عاشر در طالع افتاده باشد و مدار احکام در قرآن بر کوکب مستعلا
 باشد و کوکب بر مستوی بر جزو قرآن و الله اعلم **مشروع هفتم**
 در استخراج کوکب بطریق تشبیه و تمثیل آنچه اسرار احکام است و استخراج
 کوکب است و انجانست که بعضی کوکب علت گرمی و بعضی علت سردی
 و خشکی و سعادت و شقاوت و امثال این پس چون دو یا سه یا
 بیشتر از دلایل جمع آیند در طالع یا جای دیگر واجب کند استخراج و چند
 تا از آن هر مزاجی معلوم شود که از همه نسبت دارد و از آن همه نباشد
 و این را امثال است که اگر باره شیر یا اندکی چرب یا پاره خون یا آب یا شیر

عمر و...

از یکی و مزاجی و طبعی از آن حاصل آید که هر چهار منسوب بود بهر چهار مایه و لا بد
 مزاج مایل تر بود که او غالب تر بوده باشد از چهار **و مثال** این کوکب است
 که اگر مولودی را در طالع اتفاق افتاده بود زحل و مشتری و زهره و مریخ و زحل
 دلیل میباید است و ترش روی و صبری و سردی و خشکی و مشتری سپید
 است که بر روی زرد و کشته روی و نیکو خلقی و گرم تر است و زهره
 دلیل سپید است و روشن و لطیف طبع و معاشرت و خوبی صورت و مرد
 و تر است و مریخ دلیل سرخی است و غضب و خبیات و تند و گرم و خشک
 پس واجب کند که باین استخراج چهار دلیل کند زحل مولود سرخ و سفید
 بود که بکندم کوفی زرد و بجم و صبر و غضب و تند و راعتدال باشد
 و یا کوزه باشد و نیکو اعتقاد بود در دین خوش طبع باشد و عشرت
 و خیانت کند در زمان و انرا استوار دارد و متعصب باشد و شریک سوار
 و مزاج معتدل باشد مایل خشکی و بهی که در روی بوند دلایل از آن
 نیز اعتبار کنند که موافق مزاج هر کوکب باشد مدلول انرا ظاهر کرد
 و ازین کوکب هر کدام که شهادت پیش دارد انرا و ظاهر بود و اگر
 دو یا سه قوی تر باشند انرا بقوت فکر پیایزند و هر کدام که ضعیف
 بود نا مقبول انرا و کمتر باشد و نهاف تر **است** اگر بهی بیست کوکب
 بود مزاج کوکب یا برج پیایزند و اگر کوکب باشند بقدر قبول و رد
 استخراج دهند و اگر کوکبی همچنین در بیت مال اتفاق افتد چون

منسوبات هر یکی از نباتات و جواهر و حیوانات نموده ایم پس اطهر و اشرف
و مال و یاری کران او را از اینها استکمال کنند و باقی بیوت دیگر قیاس
همین دانند و در حقیقت آنست که هر یک که اعتدالت دلیل سعادت است
و محنت بدین و هر یک که مزاجی با فراط است دلیل نحوست است و مرض
مثال دیگر در تشبیه آنست که اگر زهره در نور بود چون خاقونی بود یا نور
در سرای خود و اگر قمر با او بود چون ملک زاده بود در ملک خود یا او در ملک
و اگر عطارد در آنجا بود چون ندی بود و یکی یا مداحی و اگر مریخ
انجا بود خونریزی عریضه کننده بود و در خصوصت افتاده پس حقیق
معلوم شود که نری باشد در سرای مطرب ملک زاده آن ناحیت را و هر
دو با هم بابل بوند و دوست جبهه آنکه هر دو درین موضع قبول دارند چون
صاحب بچم و دوم است از نور هر دو را بعد از و ندی در فرج میدار
و هر دو دخل و خرج ایشان را می شناسد و چون مریخ صاحب و از دهم
و هفتم است دشمن و ضدایشا فتنه و شری آنکه نزد و از آن
خود در رحمت می افتد و هر دو را قصد می کنند **اما** اگر اقرب
ساقط بود از ایشان از پادشاه یا پدر خایف بوند و اگر با ایشان
یا ناظر بنظر مودت از پادشاه و پدر آیین بوند و اگر بنظر عدوت
خایف شوند و مجلس **مطرب بود اما** اگر زحل با ایشان
یا ناظر بنظر مودت یا ناظر بنظر عدوت
مجلس مودت یا ناظر بنظر عدوت
و اگر بنظر عدوت بود

مطرب

عطارد

مجلس مودت یا ناظر بنظر عدوت
مجلس مودت یا ناظر بنظر عدوت
مجلس مودت یا ناظر بنظر عدوت
مجلس مودت یا ناظر بنظر عدوت

نکند و قصد بر یسای نهم ایشان کنند **مثال و تشبیه** دیگر آنست که اگر مریخ
در مقرب بود و زهره با او چون قبه بود در مانده بدست امیری یا زکی بالشکری
و اگر عطارد با ایشان بود چون دوستی بود آن مرد را و دشمنی آن قبه را
و اگر قمر انجا بود چون مسافری بود که در آن میان عجوس مانده بود
پس سبب و بال و ضعف زهره که او چون قبه است بسبب قوت و
قبول مریخ است و صاحب که چون امیری است و عطارد چون صاحب
خانه یا زدهم عقربت دو ستار مریخ است و چون صاحب خانه
دو از دهم زهره است و عطارد زهره را دشمنی دارد و چون قمر صاحب
نهم عقربت مانند مسافر است درین خانه و چون حبوط است
عجوس است و در مانده و کواکب دیگر را همین نسبت نگاه دارند
و هر سه مثال و تشبیه اینست شرح طریق امتزاج کواکب نامل و
تذکره واجب دارند از سر دهن و اعتقاد تمام فایده حاصل آید و پیشتر
احکام راست رود **شعبه هفتم** در احوال دلائل با انواع
مختلف نوزده غره **مشرع اول** در کلیات اصول احکام احکام
نجوم دانستن خیر و شر است پس هر یک که سعدان غلبه کنند
بحریم ناظر دلیل بر آمدن کارها و امیدها بود با سان ترین و جوی
و هر یک که نحسان غلبه کنند یا ناظر بوند دلیل فرو ماندن کارها
و امیدها بود و افتادن خلل در مصالح و دور افتادن و پیش آمدن

عرض

آمدن دشواری فی الجمله سعدان دلیل سعادت اند و نحسان دلیل
 شقاوت **مشره دوم** در تثلیث و تسدیس و سستی و راحت ها
 و بر آمدن کارها و مقابله و تربیع و دلیل دشمنی بود و رنج خواری
 در امور و قبول تمام شدن کارها بود بد خویشی خاصه از او تادو
 نظرها و رد و نامقبول و کینه و لیل فرو ماندن کارها باشد خاصه
 از زایل الودایا ساقط **مشره سوم** نظرها و عداوت کو کب
 سعد را ضربه نبرد چنانکه نظرها و مودت کو کب نحس را نفع نبود
مشره چهارم بیک امر اگر با هم ناظر باشند نظرها و مودت لیل کند
 بر تمام شدن امرها و مدت بقاء او بوجه احسن و اگر بنظر عداوت
 نکرد دلیل تمام شدن بعضی بود از امر سختی و دشواری **مشره پنجم**
 اگر سعد ضعیف بود یا راجع باشد یا محترق یا در جایگاه بد بود
 فرو ماند از رسانیدن سعادت و از پنجا گفته اند که سعد نا
 مقبول شخصی گریتم باشد و اگر نحس قوی بود چنانکه در خانه یابد
 شرف یابد در خطوط خود بود و مستقیم خوشت دیدی و رکند
 پس نحس مقبول بهتر از سعد نامقبول **مشره ششم** اگر جایگاه
 این و جای کو کب سعد مستولی نیکی و سعادت از مردم نیکو کار و
 و از کسانی که امید باشند بوجه اسان **و اما** اگر نحس مستولی شود
 مکرده رسد از قوی بد کار و از کسانی که توقع نسا باشد

و اسان

نظرها

چنانکه

و در ویش

شود

مشره هفتم اگر جایگاه خوف و خطر سعد مستولی گردد اندوه رسد
 از بیجانی نیکو کار که قطع بدکاریشان و اگر نحس مستولی گردد بدی و غم
 رسد از کسانی ظالم که توقعی بدی از ایشان باشند **مشره هشتم** اگر
 طالع مولودی موضعی که آنجا نحسی افتاده در دیگر طالع مولودی هم
 در آن جزو سعد افتاده بود این جزو ضد یکدیگر باشند و آن شخصی
 که نحس در طالع او بود آن شخصی دیگر بدی و ضرر رساند و آنکه سعد
 در طالع آن بود بدان دیگر خیر و نفع رساند **اما** اگر هر دو سعد در
 یک موضع افتاده بود میان ایشان مودت و محبت باشد و هر یک را
 نیکی و خیر رساند **اما** اگر هر دو نحس در یک جزو افتاده بود قاصد
 یکدیگر باشند و بهمدیگر ضرر رسانند چنانکه سعد و نحس هر دو
 در خانه مال افتاده نفع و ضرر هر دو از سبب مال و معاش و یاری کران و
 اگر در معاشر افتاده باشد سبب جاه بود و شغل سلطانی و باقی بروج
 قیاس همین است **مشره نهم** اگر در طالع دو مولود بود افتاد
 در یک برج افتد میان آن دو شخص دوستی عظیم بود و حکم قرینان
 و اگر در تثلیث یا تسدیس افتد دوستی بد یابد **و اما** اگر در
 افتد دشمنی بد یابد و حکم تربیع همین باشد **اما** بودن سهم
 السعادت دیگر برج از دو مولود میان هر دو کس بسبب طالع
 و امیدها بر آید **مشره دهم** اگر طالع زن هفتم مرد افتد یا طالع

خردیم دهم خدمتکار یا طالع معشوق یا زده هم یا طالع عاشق میان
این جماعت موافقت و محبت بغایت رسد و بمانند با همدیگر مدتها
مدید و بر خورده اری یا بنده از همدیگر و اگر در کمال صداقت این افتد هم عکس
این شود قیاس باقی بروج چنین است **است** اگر هر دو شخص با هم
پیوسته شود محبت اتفاق افتد بنوعی از انواع طالع هر دو ازین
شکله باشد چنانکه طالع یکی حمل باشد و دیگری را اسد یا قوس یا نشان
در اغلب چیزها موافقت نمود و روزگار مانند با همدیگر **شماره یازدهم**
اقبال اخوست و زیان از مقدار نمریج بود و از مقدار حمل و مار اخوست
و زیان از مقدار نمریج بود و نمریج **شماره دوازدهم** بقین نظر هان بود
که هر دو پیش از آفتاب بر آید بوقت که هنوز در شعاع بودند یا بعد از ماه
بر آید بوقت که ماه نو بدیشان رسیده بود **شماره سیزدهم** غنی
شمری دلیل کند بر آفت و غنی مغرب دلیل کند بر غلت و آفت آن که
تا کاه چیزی حادث شود که سبب فساد شود یا بین یا مال یا جاه و ملک
آن بود که چیزی بدید یا بدید که سبب بیماری شود و عارضه که
در نماید باشد **شماره چهاردهم** که کعبه قوی تر آید و کواکب
سیفی بسند قوی تر آید **شماره پانزدهم** پیوستن کوهی بکوهی
دلیل کند بر ابتداء کارها و غلبت کردن چیزها و در طلب آن
بود چنانکه صاحب طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند

مقابل

بر سایل شدن بخدمت سلطان و اکابر و بزرگان مولود را و فرمود
عل **است** اگر کوکی دیگر بصاحب طالع پیوندد قیاس همین باشد یا
صاحب طالع بدیگری **است** از پیوستن آن بخوا هم که کواکب سید و
رسند و تدبیر دهد و ازین جهت که کواکب سبک و رواد دفع تدبیر حوا
و کوان در و را قابل تدبیر خوانند **شماره شانزدهم** و تا طالع دلیل کند
بر قوت و ظهور چیزها و اتمام رسیدن آن خاص طالع و عاشر و مایل
الوقت دلیل کند بر توسع یا پیشتر چیزها و تمام بعضی یا پیشتر
آن خاصه عادی عشر یا خاصه و زایل الوقت دلیل کند بر قطع و امید
واری چیزها و ساقط دلیل کند بر پیوسته ماندن امیدها و آنچه
باطل گشته بود یا خواهد گشت **شماره هجدهم** در دلالت از
وجه عام و خاص دلالت چیزها بر دو قسم است خاص و عام
انست که برج اسد و آفتاب دلیل باد شاهند و ثور و زهره دلیل
از و اج و زنان برج حمل و مریخ لشکرها بر همین قیاس چنانکه در سنو
برج باد کرده ایم و خاص انست که طالع افتد بپست عاشر و صاحب او
دلیل باد شاه بود و از و اج و زنان است پس اگر طالعی دلوا افتد هفتم
او که دلیل زنافت و از و اج اسد باشد و آفتاب و این دلایل خاص
تعلق دارد یا طالع جدی آفتاب برج میزان و زهره دلیل باد شاه
افتد پس طالع که دلایل خاص و عام او موافقت کند مولود را بحال رسد

رسیدن

هفتم او دلیل

و این دلیل اول ظهور بود در تمام و بقا و اوجایت و نهایت **مثال**
 مولودی که طالع او عقرب افتد ساعته از او بدین اقیانوس و اسد که دلیل
 بادشاهند از روی عالم اینجا هم از روی خاص دلیل بادشاهند پس دلیل
 خاص و عام موافقت کرده باشند و اگر اقیانوس درین خانه بود دلیل سلطنت
 کند و سروری و طول مدت و بقا اما خانه هفتم عقرب بود است و زهر
 صاحب او اینجا نیز دلایل خاص و عام موافقت کرده اند اگر زهر اینجا
 بود دلیل سعادت باشد و بر خود داری از روی زمان و مناکحت قیاس
 بروج و کواکب دیگر همین است و الله اعلم **مشرقه** در هر اثرهای کواکب
 علوی عظیم تر است و مدتی او مدیدتر خاصه در بروج علویان و بروج نبات
 و او تارهای عالمها و اثر کواکب سفلی حقیر تر است و مدتی او قصیرتر خاصه
 در بروج سفلیان و بروج منقلب و ذایل و تار و طالعها **اما** گفته اند
 اثرهای کواکب علوی بعد از امتزاج بدیدارند که افلاک ازین عالم
 دورتر است و اثرهای کواکب سفلی زودتر ظاهر شود که افلاک ازین عالم
 بدین عالم نزدیکتر است **اما** آنچه در مدتی دیرکار خود تجربه شده
 آنست که هر احوال کواکب پیش از امتزاج اثر میکنند و آنچه عظیم اثر
 است زودتر حادث میشود و دیرتر میبازد و آنچه حقیر اثر تر است چون
 با امتزاج نزدیکتری رسد ظاهری شود و زود منقطع میشود و
 هیچ شکی نیست که اثرهای زحل پیش از امتزاج یافتند و حادث میشود و آنچه

ازان امتزاج او توقع می باشد و ابوالمحامد فرمود رحمة الله علیه در کفایت
 آورده است که زحل از پیش از آنکه ازین عالم میگذرد و ما را تجربه قول او
 محقق شده است و اگر کسی این قول قبول کند اگر تجربه کند باور دارد **اما**
 بی شبهه است آنری مرغ پیش از امتزاج ظاهر میشود از انجمن که او پیش
 میرود و قاعدا **اما** چو اثری که کواکب علوی رانده مدید است و اثری
 ایشان را بعد از وقوع می بیند گفته اند اثرهای ایشان بعد از امتزاج می
 باشد و چون اثری سفلیان اند که مدتی است گفته اند اثرهای ایشان
 بعد از امتزاج نبود حقیقت آنست که گفته شده احوال کواکب که امتزاج
 ایشان توقع است پیش از امتزاج می بینیم بعد از امتزاج می بینیم
 در آن وقت و بعد از آن نیز بعد از امتزاج می بینیم و در آن امتزاج و در آن
 علویان در رشته هوایی و در قران نحس در سرطان و قمران و دیگران در سعدین
 و نحسین در برج دیگر و چندین انواع مختلف که افتاده باشند مدتی مدید
 هر آن بوده است که اثرهای ایشان از پیش دیده شده است و ازین نیز دیده شده
 است اینست حقیقت آنکه از استادان بخار سیده است و در آن نیز تجربه شده
 و الله اعلم **مشرقه** در احوال علامات شهریه که زیر فلک قمر حادث
 میشود که در هوا بدیدارید هفت نوع باشد و آنرا توانی بخوم خوانند و
 هر از اوقات لایزال بنگرند و هر یک را علامه ای هست مناسب
 صورتها و چنانکه اولی آنرا بنگرند دوم را شهاب و سیوم را عود و

ادوار باید داشت که بر احوال کلیات عالم دو دلیلست یکی ادوار دوم قران
 شری و زحل اما ادوار چهار قسم است اعظم و اکبر و اوسط و صغیر و در اعظم
 آنست که هزار سال شمسی یکدبره حرکت کلیت برج آنها و این برج را انقضا و الوف
 خوانند و الوف را بنام برج نسبت دهند چنانکه گویند الوف حل یا ثوری و
 صاحب برج را مدبر الوف خوانند و صاحب درجه نسی را قاسم الوف خوانند
 اما دور البر است که هر صد سال شمسی یکدبره حرکت کند و یک برج انتهاهای
 درجه را درجه نسبت کبری خوانند و این برج را انتهاهای ماس و مانس را بنام برج
 نسبت کنند چنانکه در الوف گویند اما در اوسط آنست که هر ده سال شمسی
 یکدبره سیر کند و یک برج انتها و این دور است که هر اربعه سالها یکبار دارند
 اما دور دیگر هست و آن چنانست که سیصد و شصت سال شمسی را یک
 دور نموده اند و چنانکه سال را چهار فصل است این دور را نیز چهار فصل است
 پس تبدل شدت دوری دوری دلیل باشد بر انتقال دولت از خوشی
 بخوبی در همان دولت قیام اما در چون بدو تبدل شود اگر
 کوکب مسعود مدبران دولت باشد شاهان عاد او نصف ظاهر
 شوند و خدایق اسوده حال کردند و اگر نحس از مدبر شوند
 یا دشاهان جبار قاهر بدیدند و مردم در شدت افتد و حکم
 تبدل شدت فصل نیز همین باشد اما کمتر از دور اگر در سر
 وقت تبدل شدن دور قرانی اتفاق افتد این دو کوکب علوی را اثران

اما دور اصغر آنست
 که هر یک سال شمسی یکدبره
 سیر کند و یک برج آنها

دو در یک سال سیصد و شصت و شش هزار و ایلادوار را اعتبار کرده اند خاصه
 اهل هند و برین قدر ختم کردیم **مشرقه دوم** در شرح قرانات
 بقول بیشتر صاحب احکام اثر قرانات عظیم تر است از ادوار و مرث
 ترین قرانات قران شری و زحل است و قران این دو کوکب از چهار
 نوع بود اعظم و اکبر و اصغر و اوسط اما قران اعظم آنست که نخست
 قران کنند را اول حل و بعد از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند
 در مدته دو هزار و نه صد و چهل سال شمسی در هر چهار مثلثه سه دفعه
 هر دفعه چهل نه قران و گاه بود که بیشتر و کمتر بسبب کسورهای پس در هر
 مثلثه دو از ده قران کره باشند و در بعضی نیزه و تفصیل این است
 که چون در اول حل نخست قران کنند قران دوم در دو درجه و نیم قوس
 افتد چنانکه هر قرانی در دو درجه و نیم بیشتر و در پس قران سیوم در پنج
 درجه اسد بود و قران چهارم در هفت درجه و نیم حمل رسد و
 همچنین تا در یک مثلثه آنست دو از ده قران تمام کنند و مدته و بیست
 چهل و پنج سال بتقریب و از قرانی تا قرانی بیست سال باشد بتقریب قران
 سیوم در مثلثه خاکی نقل کنند و آن از اول تو باشد پس از قران
 اول را در مثلثه خاکی قران اوسط خوانند و درین مثلثه خاکی نیز
 دو از ده قران کنند و باشد که بسبب کسور و سینه قران کنند
 و عیثی بادی نقل کنند و قران اول را نیز درین مثلثه قران اوسط خوانند

و همچنین دوازده قرآن یا سیزده قرآن در مثلثه بادی و مثلثه ای نقل کنند و
 قرآن اول را قرآن اوسط خوانند پس در هر چهار مثلثه قرآن را کرده باشند
 مبلغ چهل و نه قرآن در مدتی هشتاد و هشتاد سال شمسی باز ابتدا اول
 اسد کنند پس این قرآن اکبر خوانند که اول قراست در مثلثه اشعی و یکبار
 چهار طبع را قرار کرده اند و این کثرت تا فاست ابتدا مثلثه اشعی کرده اند
 باز قرآن در دو درجه و نیم حمل افتد و سیوم در پنج درجه قوس و چهارم در
 هفت درجه و نیم اسد بر همان قیاس و دوازده یا سیزده قرآن کنند و باز
 با اول سنبله نقل کنند و همچنین در هر چهار مثلثه قرآن کنند تا اول
 قوس رسد قریب چهل و نه قرآن دیگر کرده باشند و از اول قوس ابتدا کنند
 که این قرآن اکبر باشد همین ترتیب میکنند تا در هر چهار مثلثه قرآن را
 تمام کنند و باز با اول حمل رسد در آن مدت که قوس اول حمل هم قرآن اعظم
 است هم اکبر هم اوسط هم اصغر از آن جهت که چون اول قراست در
 اعظم است و چون آغاز مثلثه اشعی اکبر است و چون نقل قرآن در اول
 مثلثه است اوسط است و یک قراست از دوازده قرآن اصغر
 پس در هر قرآن اعظم سه قرآن اکبر است و دوازده قرآن اوسط
 از مبلغ صد و چهل و هفت قرآن اصغر این همه بحر کثرت است
اما آنچه از قرآن واقع شود آنرا تقوی گویند و عدت ایشان
 پیش و کم این باشد **اما** وقت باشد که سه و چهار و پنج و شش

قرآن

گویند در برخی از اجتماع گویند خوانند و ممکن است که هر هفت گویند و یک
 بر پنج اینها مادر یکدیگر نباشد و اگر باشد در وقت قرآن اعظم و باش
 گویند که در میان دیدیم غیر بر پنج و شش در جدی غیر فرو و یکراست سه
 چهار و پنج دیدیم در برخی نه در یکدیگر و در عهد استاد انوری در
 میزان شش گانه شمرده آن وقت یاد کرده اند بر سبب آنکه حکم از طوفان
 باد تهاه بود و سهوی عظیم باشد تا بجه را طالع آن برج افتد یا شایع شود
 که آقا لیم در حکم اردو قیاس است که چنانکه خان در آن وقت زاینده است
 بر طالع میزان و بر پنج حجت دلال بسیار است که چنین است از هر
 و از تاریخ آن اجتماع **شهر سیوم** در تأثیر قرآن چهار گانه اثر قرآن
 اعظم است که طوفان حادث شود و احوال عالم مبتدل گردد و خرابیها
 آبادان شود و آبادانیها خراب شود و هیات و خلقت مردم برست
 بدیداید مناسب صورت طالع قرآن اعظم و مستطیل و دیگر دایره
 و بیرون آیند یا دشاهان جبار و دعویهای بزرگ کنند و کارهای
 قوی از دست ایشان بگذرد و از این قرآن مانند قرآن اعظم
 دیگر و آن مدت دو هزار و نه صد و چهل سال بود شمسی بتقریب
اما اثر قرآن اکبر است که بعضی احوال عالم بتدل پذیرد
 و بیرون آیند کسانی که دعوی پیغمبری کنند و ملت و شریعت نهند
 و بیشتر از اقالیم منقاد شوند و فرمان بردن ایشان از بعضی از رسوم

تجزیه و قیاس

دیگر

وقایع قرآن اعظم را نگاه دارند و از این قرآن نیز با قرانی دیگر بر دارد
و آن مدتی نصد و هشتاد سال بود بتقریب و چهل و هشت کس پادشاهی
کنند بتقریب **اما** اثر قرآن اوسط است که بیرون آیند یا شاها
که کمتر از اقلیم را در حکم او ند و بر دین و شریعت صاحب قرآن کبری
روند اگر چه رسوم پادشاهی نهند بر مقتضای قرآن اوسط تا این
قرآن در دین و چهل و پنج سال بر دارد بتقریب و دوازده یا سیزده کس
پادشاهی کنند **اما** اثر قرآن اصغر است که دولت و حکومت از
خاندانی بخاندانی نقل کنند در همان قبیله که دولت او قائم بوده چنانکه
از بود رب برادر و عم و عزا و و مانند این چنانکه ما دیدیم در سه قرآن
و مدتی تا اثر او در حوالی بیست سال بود **اما** اگر قرانی اصغر ^{افتد} قوی تر
در بعضی دلایل موافق دلایل اصل یا موافق دلایل شخصی بود دولت بدو
شخص قرار گیرد و انتقال نکند بخویشی دیگر و اگر ضد این باشد
خارجیان غلبه کنند و آن قرآن فتنه خیزد و حربها افتد خاصه
که مرجع در آن قرآن دلیل حرب افتاده باشد و ما احکام کریم قرانی
که در مرجع دلوشد کثرت دوم که آن قرآن ششم است با مر اوسط چهارم
است بحکم تقریبی و دین مثلثه **شماره چهارم** در طالع قرآن زمان
قرآن اصل است و طالع سال قرآن بدلا پس هیچ وقت در هیچ چیز
بدلگانه ندارند تا اصل متعدد نبود پس چون طالع وقت قرآن را

در بیان ممکن نیست به بسیار اسباب طالع سال را که در وی قرآن افتد
طالع قرآن نهاده اند و هیچ شک نیست که این طالع مستعرا است اما
خلاف بزرگان نتوان کردند بر قول ایشان اعتراض نمودن و آن نیست
که طالع زبان را نتوان یافت پس عیاد بر آن نشاید پس بنیاد
بر طالع قرآن سال باید **اما** قرانی جوید واقع شود بنگرند
که مستعمل کدام است از مشتری و زحل پس بعد تر احوال قرآن او
بود و بنا بر قرآن بر مستعمل باشد و مستعمل بر جزو قرآن و صاحب
برج قرآن چنانکه گفته شده است بعد از آن طالع بنگرند
و دلایل او و مبتدیان و مدبر و قابل تدبیر هر یک و امتزاج دهند
دلایل طالع را با دلایل قرآن و احکام کنند بر مقتضای آن پس اگر
احوال ملک مضطرب بود البته انتقال دولت کند بمنزاج قرآن
و اگر برخلاف این بود حکم نشاید کردن بر نقل دولت و سیکو معلوم
کوک را کنند که هر کدام است ازین دو کوکب یعنی کدام در طرف شمال است
اذا ان دیگر بعضی قبول افتد و در هر یکی را بنگرند در برج قرآن
و در طالع سال قرآن احوال این دلایل احکام کنند پس اگر
مستعمل زحل بود دلیل کند بر مشقت و رحمت خلایق در مدتی
ان قرآن خاصه در سال قرآن و نا امانی و تنگی و بیماریها در آن
کشی و اگر دلایل طالع سال موافقت کند با زحل کا و بدتر باشد

غرض آنست که غیثی
در میان یافت

نیت

را که در محل مقبول باشد و تنگی بادی آید و با و اگر در لیل طالع سال قوی
افتاده بود فساد کمتر بود یا نباشد **اما** اگر مشتری مستغنی بود و لیل
کنند بر بسیاری راحت و فراخی و سعادت حال مردم و امن و فراغت
و اگر در لیل طالع با او موافقت کنند سعادت حال عالم و مردم بکمال رسد
اما تا قرآن دیگر واقع نشود حکم حال عالم ازین قرآن و دلایل
او کنند و هر سال بگردید بر آن سال و از آن سال که بر جست از برج قرآن
و سال خدایه بجا افتاده است و قویست یا ضعیف و در وقت قرآن
چگونه بوده است و از آنجا احکام سال کنند چنانکه گفته شود
اما در آخر هر قرآنی احوال عالم روی فساد دهند و اضطراب احوال
سلطین و کابر بود از آنجه که عالم کونی فساد یابد و هیچ
کونی فساد یابد نباشد و چون زحل در لیل فساد است و مشتری
دلیل کون از امتزاج هر دو کون و فساد واجب شود هر چه اندک
سبب فساد بسیار ظاهر گردد و در آن حین اثر کند چون نخستند
شده است قبول آنرا **مثال** شخصی که مزاجش مستعد عارضی
شده باشد هر چه اندک چیزی بکار دارد که مغزی از عارض بود
زیاد کنند در آن نتیجه این است که هرگاه که مدت قوت با خورشید
دسیده باشد و قرآنی دیگر خواهد شد قوت این قرآن فساد
خواهد انجامید تا قوت این قرآن دیگر موجود شود پس

بسیار

مستعد شده باشد فساد او سعادت آنکسان که دولت ایشان در آن
قرآن قائم بوده باشد درین وقت هم مستعد فساد شده باشد پس چون
این قرآن خواهد که قوت ظاهر شود و کونی یا لیل یا نیمه مدول او باشد پس
هر چه روی فساد ندارد باشد و ضعیف تر بود باطل گردد و آنچه استعداد
فساد او در وسط و برتر باطل شود مگر بعد از آن وقت با سبب دیگر افتد
که او را باطل گرداند و اینان باشد که **مثال** آنکه سه شخصی
در جور شده باشند و فساد و مزاج یکی در حد کمال بود و از آن دیگری در
حد وسط و آن دیگری در حد اقل چون فصل سالت گردد و هوای مخالف
شود و در آن شخص باطل شود که فساد مزاج او در حد کمال بود بعد
از آن دیگری که در حد وسط بوده باشد بعد از آن ثالث را اگر کسی دیگر
حادث شود و الا در آن ایام مزاج فصل خود کرده باشد صحت پذیرد
یا خیانت بماند و هر ایامی از فساد اعطاء هر تر بود که دولت آن قوم
در آن قرآن بیشتر قوی تر بوده باشد و ازین جهت است که فساد و انقلاب
بر پادشاهان و بر نژاد یکان او نگاه بقوم دیگر و بدین سبب است که چون
دولت شخصی روی بتوی نهد هر حکم سعادت که بر وی کند راست آید و
و چون روی با عخطاط نهد هر حکم که بر وی نهند راست آید و الله اعلم
شعبه دوم در احکام قرانات کوکب با زحل چهار شرفه **شرف اول** در
قرانات با زحل در مثلثه انشی قرآن **شرف دوم** در لیل کند بر خروج کس

فساد

که در دنیا شریعت سخن گوید و اشتغال دولت بود و در دین سفلکان و تشویش در
 اکابر و حکام و بدگشتن هوا و تفاوت نرختها و بودن بیماریها و خشکی سال و
 تفاوت نقود و بعضی عادتها و این تاثیر اغلب در شرق بود در اقلیم گرم قرآن
مربخ و زحل دلیل کند بر تشویش و جمعیت لشکرها و افتادن حرب و بزدن
 شدن فرومایگان و ساختن سلاطین و حرایبها و موت اکابر و زدن
 درم قلب و فلسف و نقصان بارندگیها و مکره سلاطین و معارف و ظلم و
 تارکی هوا و بدگشتن مزاجها و خوف و هراس در خلایق و بیماریها و خوف
 و قتلها و تاثیرها بیشتر در شرق اقلیم سیوم در قرآن **زهره و زحل** دلیل کند
 بر سرآمدن وقت افت و بیماری در زنان و خادمان و اصحاب طرب و براند
 نکاحها بزور و دشواری وضع حمل و بودن حصو متهامیان زنان و شوهرا
 و تفاوت نرختها و بودن ابرهای سیاه و فساد بعضی میوهها و لیس و طر
 در مشایخ و اهل محراب و آمدن کار و انداختن **عطارد و زحل** دلیل
 کند بر گشتن احوال و پیمان و احباب و او این نوشتن خطها بناحق
 و افتادن اراجیف و زدن درم قلب و فلسف و رنج ارباب ضاعات و
 کساد بازارها و نازه کردن سخنان گذشته و آمدن کار و انداختن
 بازگانیهای بی فایده و تغییر هوا و سرما و عده برق در وقت فساد
 گشتن وزر و تفاوت نرختها و بیماریها از انواع صنوع و بیع غلامان
 و عقاقیر **شیر و دوقمر** در قرآن کواکب باز حل در مثلثه خاک

قرآن **شیر و زحل** دلیل کند بر بزرگ شدن خداوندان صبیح و عقارب و تو
 حال بنساج و سعادت حال خاندانها و قدیم و نراج طوام و رغبت خلق
 بزرگت و عادت و بودن اشتغال دولت و افتادن زلزله و بودن اراجیف
 و توسط باد بکها و فساد بعضی نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت
 بیماریها و در از گشتن این تاثیرات میان مشرق و جنوب باشد قرآن
مربخ و زحل دلیل کند بر بدی احوال امر و لشکریان و خواستن فتنه
 و قوت کردن فرومایگان و بدی احوال از زنان و راه داران و خائیان و
 و بیماریها و بدی قطع اعضا و فتنه و حرب و مصادره موت اکابر و شدت
 و هراس در مردم و نقصان بارندگیها و ابرها و فساد اشجار و مزاج و دیگر
 حیوانات و نیم زلزله و خسف باشد و بدی آمدن مور و طی و بسیاری
 اراجیف و قصد همدگر و اغلب تاثیر در اقلیم سیوم بود و زمین دوم
 دوم قرآن **زهره و زحل** دلیل کند بر رنج زنان و خنده خاندانها و
 و بیماری درین طبقه و بسیاری وضع حمل و ناسازگاری زنان با مردان
 و رغبت بنساج و بزرگت و فساد نباتات و میوهها و بیماریها
 و عادت و تفاوت نرختها و سرما در وقت و تارکی و کلبی باران و انداختن
 از ناسازگاری برده و عطرها و این تاثیر در اقلیم خیم بود و آبها چنان و لیس
 و دشت عرب قرآن **عطارد و زحل** دلیل کند بر مکره خاطر و پیمان
 و پیمان و ارباب قلم و مال و تجارت و کلمان و متصرفان و اهل حرف

و افتادن اراجیف و سخنان دروغ و تفتت و غیروند بیع صیاع و مفار و
بد حال کاروانها و کساد بازارها و خواست و فساد و کشت و دروغ
و تفاوت نرخ و سرما و باد در وقت و بیمارها از انواع صرع و موتها ناگاه
ششم در قرآن کواکب باز حل در مثلثه هوا بی قرآن **شربت و حل**
دلیل کند بر قوت حال آیدان و رفتن سخنان در دین و مذهب و در برج دلو
بحث و مناظره بود در علوم دقیق و تفاوت نرخها و اگر برج جوزا بود
خط و بلاغت و نجوم فاش گردد و خروج مدعیان و خواندن شعرها و
بسیار شود و بادهای بسیار و بیمارها افتند و اتحاد و اگر در میزان
بود تنگی بدید و بحث علوم و موسیقی و شعرها و قصرها بسیار شود
و عزت مردم شریف باشند و بارند که با اندازه بود و باد شاهان عاقل
بهدا کنند و خاندانهای قدیم رونق پذیرد و اغلب بن تاثیرات در مغرب
بود قرآن **مربع و حل** دلیل کند بر فتنه و حرب و اراجیف و بلاستق
هوا و بیمارها خون و افتادن عدل و تها و خطاستدن معالجات و احکام
نجوم و خواست و ظلم و هراس و بیم در خلائق و ضرب و قتل در معارف
و بزرگان و خشکی سال و رفتن آتشها در هوا و رفتن بادها و برف و فساد
و خرابیها در خانهها و فساد حال دزدان و بدکاران و سستی مردم
در کار دین و بودن سرما در وقت و تفاوت نرخها و کساد بازارها
و اغلب بن تاثیرات در زمین مغرب بود **قرآن زهره و حل** دلیل کند

اهل

بود و شعر و فضیلت

خواندن

برکت زلفان و خادمان و افسون گران و ناسازگاری زنان و شوهرها
و فساد حال عطاران و بزازان و برآمدن ابرها و سیاه در وقت و بارندگیها
و سرما و دشواری وضع حمل و فاسق کشتن اصوات و الحان و فساد اهل
طرب و برده و عشق و آوردن مشایخ و برآمدن نکاحها **قرآن عطارد**
و حل دلیل کند بر بیمارها و بزرگان و علما و اهل فضل و موتها ناگاه
و شدت در اهل دیوان و متصرفان و عال و اتحاد و محاسبه و کیلانات
و متصرفان و بودن اراجیف و کواحی دروغ و کساد بازارها و
اضاعه و آمدن کاروانها و فساد نباتات و اشجار و بودن سرما و
بادها و بارندگیها در وقت و میل کردن مردم بعلوم دقیق و راسته رفتن
احکام **ششم چهارم** در قرآن کواکب باز حل در مثلثه ای قرآن
قرآن شربت و حل دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه و سفلم و نقل دولت
بمردم عوام و دون خلاف کردن قوی با ملوک و بزرگان خود و
بسیاری ایها در وقت و اغلب تاثیرات در جهت شمال بود قرآن
مربع و حل دلیل کند بر فتنه و تشویش در خلاف قومی با
بزرگان و جنبش مردم سفلم و دست بالا ای کردن و کردن نادان
و قتل بزرگان خود و افتادن حرب و ترس خلائق و بریشانی
مردم و خرابی جایها و نکبت خانایان و دزدان و فساد کشتهها و
سافران دریا و بدکاری لشکریان و اگر برج سرطان بود کار بدتر

باشند مدعیان سفله خروج کنند و باطل شوند و اگر عقرب بود از نرنگ
خواب باشند و لشکرها بیکانه فرومانده قوت کنند و زحمت رسد
چنانچه انهای قدیم و بزمگان و مردم محروا بهادر یا و اگر برج حوت بود
وزیر و علما و قضاة را زیان رسد و مسافران دریا و بارانها خراب
کنند بار و فساد جوهری باشد اغلب تاثیر در اقلیم سیوم بود
و طرف شمال **قلم زهره** و **زحل** دلیل کند بر غلبه کردن ابرها و قوت
سرمه در وقت و شکستن کرمان و زیان سیوها و گلهها و نباتات و بهارها
از سردی و خراب گشتن از آب و غلتهها در نهان و بسیاری گشت و زرع
و فراخی طعام و اگر در برج حوت بود زحمت خاتونان بود و اهل انب
و توبه اهل طرب و اگر عقرب بود فساد حال زنان بدکار باشند و در
سرطان خلاص مجوسان باشند و سفرها در **ایقان عطارد**
ذیل دلیل کند بر ابرها و سیاه و بارندگیها و سرمه در وقت و زیان
نباتات و فساد مسافران در بار و کشتیها و آمدن کاروانها و کسا
بازارها و افتادن اراجیف و رونق آبکاران و دهاقین و بستانه
بان و بهادرها و در باب قلم و تجارت و زحمت این طایفه و باشند که
خشک سال بود بد بکر شود و نرنگها تفاوت کند و خطوط
در رخ نویسنده و کواهی ناحق دهند و الله اعلم **شعبه سیوم**
در احکام قرائات کواکب باشتی چهار غره **شهر اول** در

جایها

قرائات کواکب باشتی در مثلثه اشقی **قران مشرق و مغرب** دلیل
حال باب کند قوت سلاح امرا و جمع آمدن لشکرها و تعصب دینی و قصد بر
وزیر و قضاة و ائمه و اشراف و توانگران و افتادن قتلها بوجه قصاص
و عدل یا دشاه و زدن دراهم و گری هوا و فراخی طعام و بهارها از
جبر و ارت و اغلب تاثیر در شرق بود و خراسان و عراق و اقلیم دوم
قران زهره و مشرق دلیل کند بر عفت و صلاح زنان و خاتونان و
توبه اهل طرب و بر آمدن نکاحها و قوم مردم و قوت دین اسلام
و بودن لهو و طرب و زینت و علمای و قضاة و وزیران و اشراف
و قاراستی در عدل و اجابت دعا و اعتدال و تندستی در خلائق
و فراخی طعام و میل مردم بخیرات و آمدن مسافران از اطراف
قران عطارد و مشرق دلیل کند بر رونق کارزاربان و ضلعان و
مستوفیان و دیوان و مصرفان و تجار و راستی امانت دین
طبقات و آمدن کاروانها و بسیاری جواهر و افتادن اخبار خوش
و خوشن خطها و مثالیها در بیع شری با نفع و از برای و فراخی راست
رفتن معالجات و احکام و گفتن سخنان راست و حق **شهر دوم**
در قرائات کواکب باشتی در مثلثه خاکی **قران مشرق و مشرق**
دلیل کند بر فتنه در بزمگان و اراجیف و نکبت معارف و ایمان قضاة
و فساد اطعمه و تجارت و بدگشتن هوا از حرارت و زیان زرع

از پنج و دیگر حیوانات و بهارها از گری و شش و قوت از باب صلاح و قوت
 حال راه داران و اگر برج ثور باشد فساد نباتات بود و اگر سنبل باشد فساد
 اخگر بود و علما و خردینها و اگر برج جدی بود قوت حال لشکریان و امرا و
 وزران بزرگان و ائمه **قرآن زهره و شری** دلیل کند بر نیکی احوال
 اهل طرب و زینت در علما و ائمه و فقها و میل این طایفه به طرب و پیرایه
 نکاحها و جمعیتها خیر و اجابت دعاها و فراخی و بسیاری نعمتها و شیرینها
 و بلبوسات و اعتدال هوا و تندستی خلایق و امن و نیکی گشت و زنج
 و عاریتها **قرآن عطارد و شری** دلیل کند بر روی بازها و فراخی و از نیکی
 و نیکی نباتات و قوت حال در راه و پیران و ائمه و اهل خیر و ضامن
 و بازارگانان و سیاحان و اهل بازار و آمدن کاروانها و اخبار خوش
 و سخنان خف و راستی در تصرفان و عال مستوفیان و امنی راهها
 و مجتهدان در علوم و نقصان بارندگی **شیر و میمون** در قرانات کواکب
 با شتری در مثلثه بادی **قرآن سرخ و شری** دلیل کند بر فتنه و از ایف
 و خصوصتها میان اکابر و وزرا و علما و قضایا و اشراف و بدگشتن هوا
 و رفتن بادها و ناخوش و مضروبها از باد سرخ و آبله و مانند این
 و افتادن قلهها و مصادره توانگران و میل قضایا و بسیاری خیمات
 و فساد اطعمه و رفتن آتشها در هوا و توسط بارندگی و خیمات مرده
 و کاتبان و خطاشدن تنویرها **قرآن زهره و شری** دلیل

خبر

کند بر قوت حال اهل ایران خاصه اسلامیان و جمعیتها خیر و رفتن بزرگان
 متبرک و اجابت دعاها و راستی و امانت در مردم و لغو و طرب و زنج
 خلق و قیمت عطر و بلبوسات و رفتن بادها و خوش رفتن درستی
 مردم و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و از نیکی و بارندگی
 در وقت **قرآن عطارد و شری** دلیل کند بر سعادت حال و از راه و پیران
 و مستوفیان و عال و تجار و اهل بازار و بسیاری بخت و مجادله و قوت
 مدد سها و مدد کاروانها و آمدن برده و رفتن بادها و اعتدال هوا
 و تن درستی خلایق و نیکی اخبار و اطعمه و راستی احکام و علما و بر رفتن
 کار فضلاد و راستی مدد گفتن سخنان حق و کواچی راست **شیر و میمون**
 در قرانات کواکب با شتری در مثلثه **قرآن سرخ و شری** دلیل کند
 بر بدی سفرها و دریا و قصد بجا هلاک بر و زراعه و توانگران و اگر
 برج عقرب بود قوت حال لشکریان و راه داران بود و اگر برج سرطان
 بود خلاص بحوسان باشد و قصد بد کاران بود و قوت غریبها
 و سفلمان بود و اگر حوت بود فساد حال قضایا بود و بدگشتن
 آنها و دلیل بود بر مخالفت میان اکابر و ائمه و معارف و افتادن
 قضا **قرآن زهره و شری** دلیل کند حال و زراعه و معارف و قضا
 و اشراف و خواندگان و بسیاری بارندگی و آنها و اعتدال هوا
 و تندستی خلایق و امنی و فراخی و از نیکی و سفرها

رقت

و خاریان

دریا و نیکی و نیکوئی و میوه ها و در صورت دلیل کند بر جمعیتها اینست و بیکی حال
 خولیان و اهل نسب و اجابت عاونا که هم از رکان و رونق دین اسلام و اگر
 عقب بود دلیل کند بر توبه بندگان و خلاص مجوسان و در سران
 دلیل کند بر خوبی احوال ساfran و اهل بازارها و بیع و شری بنیانات
 و کاغذ و ادویه و جواهر و رونق اصناف و راست رفتن معاملات و
 خشنکی هوا و بارندگیها و ترخهها و فراخی طعام و میوهها و قوت بنیانات
 و افتادن اخبار خوش و بیع ضیاع و آبکار بر و اجتماع همه صلاح
 کارها و بحث و مناظره و دعویها و خلاص مجوسان و بیکی حال
 دیرانه و مردم آبکار **شعبه چهارم** در قرانات گوئی باریخ
 چهار شمره **شمره اول** در قرانات سعلین باریخ در مثلثه اثنتی
قران دهم دلیل کند بر فساد میان زنان و شوهران و غضب
 ضرب و قتل و بودن فسق و فجور و در غبت مردم بکارهای استوده
 و آشکار شدن فواحش و بیماریهای خونی و اسقاط حمل و نکاحها
 بزور و ناپسندیده و دیرینه زنان بدکار و نقصان بارندگی و بد
 کشتن هوا و غلبه دزدان و تغییر هوا **قران عاظمه و مریخ** دلیل کند
 بر ساختن الت حرب و حرکت لشکرها و غضب و سفاقت مردم
 و زحمت برار با سلم و تجار و اهل بازار و غیرو تهمت و خیانت منصفان
 و محاسبه و بسیاری از اجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا و خدو

بر صلاح و زراعت و مال و
 و ساfran **قران عاظمه و مریخ**
 دلیل کند

بزرگ

فلس و درم قلب و فساد قلب کاران و طراران و ظهور کیمیاگران و داغ
 در آب و غلبه دزدان و راه داران و خشک و بدی هوا **شمره دوم**
 چهار قرانات سعلین در مثلثه حاک **قران دهم و مریخ** دلیل کند بر بدی
 کردن دزدان و بسیاری فسق و فجور و فاش کشتن هوا و طرب
 و فساد بنیانات و بد کشتن هوا و تاریکی و تغییر و تفاوت ترخهها
 و بیماری زنان و ناسازگاری با شوهران و طلاق و فراق و سبب
 علائق و اگر برج شود فساد دزدان بود و بدکاران و اگر
 جدی بود قوت حال امر و لشکران باشند و گرفتاری و لایتهای
 کردن و اگر سنبله باشد فساد اطعمه بود و درنج زنان حامله
 و خدمت دیوان و تجار **قران عاظمه و مریخ** دلیل کند بر خروج فتنه
 و بدی راهها و غلبه دزدان و طراران و فساد حال اشجار و
 مردعها و اطعمه و بنیانات و آمدن کاروانها و افتادن اراجیف
 بدی حال متصرفان و کلمان و محاسبه اهل دیوان و افت در دوا
 و نقصان بارندگی و اگر برج جدی بود دلیل تربیت کار لشکرها
 باشد و ظهور رجا و اگر سنبله باشد نظم و خواست باشد و فتنه
 دیر و اگر سنبله بود فساد حال زنان و بنیانات و دوا باشد
شمره سوم در مثلثه بادی **قران دهم و مریخ** دلیل کند بر حال
 مختصات و فسق و فجور میان زنان و حادمان و افت بنیانات

و اشجار میوه در وقت و بیماری مردم و اسقاط حمل و برآمدن خون و فساد
نزدیکان و ذفاف و اختلاف هوا و اشکار شدن فواحش و دلبوی بدکار
و بدیدن ایشان و اگر برج نیز فساد کمتر باشد باد ها جهد **قران عطارد**
و مریخ دلیل کند بر دخت دیوان و مستوفیان و اهل بازار و متصرفان و
عالی عمار و اندک اهل فضل و شعرا و گفتن چچا و سخنان بد و دغ و بسیاری
اراجیف و بیع و دواب و برده و بدگشتن هوا و بیماری و دخت مردم از
سرخ و قشع و بر انداختن خون و بودن دزدیها و طاریها و نوشتن خطرها
در دغ و اگر برج جوهر بود بدی کمتر باشد و اما فساد حال خطاطان و
نقاشان و اشجار و اگر دلو بود ظهور سیلها و طلسمات بود و اگر میزان بود
فساد حال اهل طریقه و اهل فضل و زنان و خادما و وندیمان
مشره چهارم در مثلته آبی **قران رهن و مریخ** دلیل کند
بر فساد حال ابرها و حیوانات و بدی گزنان بدکار و سقط شدن کدگان
و فساد حال نکاحها و زناشوهرها و بودن سرما و بارندگیها در وقت و
اختلاف هوا و افت بنا تات و اگر برج سرطان بود خلاص مجوسان باشند
و اگر عقرب بود حال زنان بدکار بد بود و اگر نحوت بود تهمه محارم باشند
و اهل نسب و ساfran دریا **قران عطارد و مریخ** دلیل کند بر فساد
کشیها و متصرفان و فساد ابرها و افتادن اراجیف و خاستن بخارها و
تاریکی و بیماریها از دست شدن اعضا و کندی زبان و رطوبت دماغ

درد و اب

و ظلم و خواست و غزو تهمت و اگر برج حوت نیکتر باشد که سفر دریا و مریخ
د یوران و ظم و اگر عقرب بود نیک حال کشتهها و اگر سرطان بود دزدیها و خطا
بسیار افتد خاصه در سفر دریا و الله اعلم **شعبه هجتم** در
قرانات عطارد با زهره چهار **مشره اول** در مثلته آبی **قران**
عطارد و زهره دلیل کند بر رونق کار زدن کران و پیوایه کران و نقاشان و عطارد
و بزادن اهل بازارها و بسیاری بیع برده و جواهر و اعتدال هوا و بخارها
تاریکی و بارندگی و دزدی و برق و افتادن عدلها و قضا و غضب و خصومت
میان خلایق و از زنی کشت و دواب **مشره دوم** در مثلته خاکی
قران عطارد و زهره دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و اطعم و حیوانات
و شیرینها و جامها و نیکویی بنا تات و غلبه و از زنی و فراخی و نیکویی
کشت و زرع و آمدن شدکاروانها و ساfran و افتادی اخبار خوش و
بسیار خصومت و عداوت و بدی حال و گیلان و متصرفان و بودن
شعبیدن و بازی کران و کی باران و سرما بود در وقت و اگر سنبله بود
اطعمه سخت از نان بود و الله اعلم **مشره سیم** در مثلته بادی
قران عطارد و زهره دلیل کند بر رونق مستوفیان و دیوان و فعال
و تجار و بسیاری بحث علوم و تیزی بازار برده و عطر و جامه و مزاج
کار شعرا و اهل فضل و اجتماع زنان و کودکان و نوشتن عشق نامهها
و نیکویی احوال تجار و میوهها و رفتن بادها و خوش و بارندگی

و دواب

واند کاروانها و جمع برده و رونق مغنیات و تیزی خاطر و طلب محبت
کودکان **شماره چهارم** در شش ماه **قرآن عطاره** و **زمره** دیکل کند
است سافران و بسیاری بیع جواهری و ساختن باغ و بهستان و سردایه و
تعیین حوا و بسیاری با بارندگی و سرما در وقت و رونق کار شرابداران و سلاطین
و غواصان و خوروشان و لعل و طرب میان عوام و مردم فرمایند و عداوت
انگیزی مردم سغله و اگر بروج عقیق بود لواط و فواحش رود و اگر بروج طرا
بود بیع جواهر بود و طرب عوام و اگر بروج حوت بود نیکی حال کشیها باشد
و صلاح حال درمندان و سلیطه شدن زنان و بارندگیها و الله اعلم
شعبه ششم در احوال قرآن نحسین و سعدین و قمره **شماره اول** در
قرآن نحسین ازین قرائات دو قرآن موثر است بعد از قرآن علویین یکی
قرآن مریخ و فصل در سرطان و دوم قرآن زهره و مشتری در حوت اما قرآن
نحسین در هر حواله و سال یکبار واقع شود در هر برجی سقران اتفاق
افتد بوقتی که مریخ راجع شود و بدترین قرآن این دو نحسین آن باشد که
در سرطان کنند در حوالی سی سال یکبار و بدی از جهت آن بود که هر دو
در سرطان بد حال و نامقبول باشند و از بخاکفته اند که نحسین بد حال بار
دم بریده را مانند نحسین مقبول که کرم سوخته پس تا نیو قرآن این دو نحسین
در سرطان آن باشد که مدعیان بیرون آیند مردم دوت و سفله قوت
کنند و علو عوام شود و مردم بزرگ و شریف را نکند و سائند و قتها عظیم

در

انگیزند و زود باطل شوند و اضطراب احوال ملوک و سلاطین باشند و اکابر
و معارف و حرمها و قتلها و خرابیها شود و این قرآن در بروج هر کدام گویند که افتد
از قوی خیزد که بدان صاحب منسوب شوند و بدان کسان نکست رسد
است اگر این قرآن نزد یک انتقال دوی یا فصل دوی افتد یا نزد یک
انتقال دوی یا نزد یک قرآن علویین اثر و عظیم تر باشد و دیر بردارد
و حرمها بسیار افتد در آن وقت زمان احکام کنیم قرآن نحسین را که در
شهور سنه ثمان و تسعین و ستایه مجرب خواهد شد و در آخر احکام
قرآنی که علویین را در دلو خواست شد و الله اعلم **شماره دوم** در قرآن
سعدین این در حوالی هر سال یکبار اتفاق افتد در هر برجی که در برجی
سه کسرت اتفاق افتد و قوی ترین این قرآن است که در حوت بود و آن
هر دو از ده سال یکبار بود و بدترین قرائتها از آن جهت است که هر دو سعد
در حوت مقبول اند که یکی را خانه است و دیگری را شرف و اگر این قرآن
نزد یک انتقال دوی یا فصل یا انتقال دوی یا آخر قرآنی اتفاق افتد
دلیل راحت و سالیست خلافت بود و عدل پادشاهان و فراخی و
رفاهیت خلایق **شعبه هفتم** در احکام تثلیثات و تسدیس
شماره اول در تضامات کواکب با زحل **تثلیث و تسدیس** شری
و زحل دلیل کند بر الفت میان ملوک و اعیان دولت و وزیران و صلاح
پذیرفتن امور و رعیت پادشاهان بعد از میل خلایق بخیرات و فراخی

و باشد

طعام و امن و راحت شایخ و خاندانهای قدیم **تکلیف و تسدیس** برنج
و زحل دلیل کند بر ترحم ملوک و سروران اکابر و بزرگواران و ضعف و رعیت بر
فقر و رونق کار احتساب و بدید آمدن حق از باطل و غارت حصنها و دوستی
کردن اهل شرف و فتنه و شایخ و گوشه نشینان و خشکی هوا و متوسط
حال ماکولات **تکلیف و تسدیس** آفتاب باز حل دلیل کند بر یافتن دین
مردم فرومایه و اهل جلال و خاندانهای قدیم و یکی حال مزارعان و نقصان
جور و ستم و فراخی طعام و از برای رعایت ملوک با اکابر و تغییر
هوا و سرما و گرما در وقت **تکلیف و تسدیس** زهره و زحل دلیل
کند بر موافقت میان زبان و شوهرا و بستن عهدها و خوشن
و فرج شایخ و دهاقین و بیع بردگان و فراخی طعام و از برای بیابانها
و اعتدال هوا در تابستان و سرمایاد در زمستان و بارندگیها در وقت
تکلیف و تسدیس عطارد و زحل دلیل کند بر قرار کارها و بستن عهدها
و نوشتن عهدنامهها و رونق اهل بازار و ظهور سخنان دروغ و محالات
و بیع ممالک غلامان و رونق کار حکما و تغییر هوا و سرما و بارندگی
مشموم دوم در انصالات کوکب یا مشتری **تکلیف و تسدیس** برنج و
مشتری دلیل کند بر قوت حال اباب صلاح و امر او رغبت و نمودن
خیانت و ایمنی و راندن قضا و از برای نرخیها و گریهها و شکستن سرما
تسدیس و تکلیف آفتاب دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و سرور

باشتری

و از برای جاه و حرمت و زدن نزدیکان پادشاه و اتمه و قضا و حکام و استرا
و داد و عدل و روانی بقوه و بسیاری خیرات از پادشاه و اکابر و فراخی و
از برای و گریهها **تکلیف و تسدیس** زهره و مشتری دلیل کند بر رونق
اهل ادیان و فرج و قضا و استرا و توبه اهل طرب و سعادت اهل طرب
و زنان و خادمان و عزت پیرایه و ملبوسات و خویش بخت خدای
و از برای نرخیها و اعتدال هوا و نهادن وقت **تکلیف و تسدیس** عطارد
و مشتری دلیل کند بر رونق اهل فضل و علم و قوت حال دیوان و سستی
و متصرفان و تجار و راستی مردم در کارها و بازگشت آنها و توبی بزرگها
و ایمنیها و افتادن اخبار خوش و گفتن سخنها حق و نوشتن مثالها
و خطها و راستی در عدله راست رفتن احکام و از برای نرخیها و بارها
خوش **مشموم سوم** در انصالات کوکب یا برنج **تکلیف و تسدیس** بر آفتاب
و برج دلالت کند بر عنایت پادشاه با امرا و ساختن کار لشکرها
و عزت لشکر و امن و فراغت و قوت حرارت و پیوست در
مزاج بزرگان و گریهها و فراخی اطمینان و رونق دار الفرب و یکی حال
ترکان **تکلیف و تسدیس** زهره و برنج دلیل کند بر نکاستن آنها
و دوستی میان اهل طرب و بودن عروسی و ضیافتها و زفاف و توبه
شکستن اهل همد و اعتدال هوا و بارندگی در وقت و عزت گشت
و از برای طعام **تکلیف و تسدیس** عطارد و برنج دلیل کند بر رونق

و سیاهها

دیوانها و عمل متصرفان و عالی و ظهور کما کران و ساختن آلت حرب و آلت
 اخبار و جنگ رفو حال راه داران و تیری بازاری و سلاح و دواب و برده تران
 و فسق و فجور اهل فضل و رواج دستکاران و اصحاب احکام **ترجیع**
 در شکست و سدس عطار و زهره دلیل کند بر هر طرف در و نزار و اجها
 دوا و این و متصرفان و اهل بازار و تجار و تیری بازار برده و عطر و لباسها و مصالح
 میان معاملتها و دوستی و محبت میان زنان و مردان و رفیق کار و مزایر و ساز
 موسیقی و فرح در حکما و اهل فضل و دنیا و شعر و الله اعلم
ششم در تربعات و مقابلات سه شمره **مقابل**
 در ترجیع و مقابله مشتری و زحل دلیل کند بر مخالفت میان علما و مشایخ
 و قضاة و اندوه سلاطین و فاش کشتن خیانتها و نمودن عداوتها میان
 بزرگان و ظلم و جور ناگهان بر شرفا و بیماری عارف و توانکران و خرابی جاهها و
 و تغییر حال ممالک و تعصب میان اکابر و بد کشتن هوا و تفاوت نرها
ترجیع و مقابله مرغ و زحل دلیل کند بر فتنه و قتلها و افتاد ز عداوتها
 و بدی حال دزدان و قصدها در بزرگان و حیرت خلایق و بدی احوال
 اهل محرو و جبال و اهل سلاح و بیماریها و هلاک و ایمنی راهها و قطع
 الطوبی و فساد دواب و زمره ها و اندوه خاندانهای قدیم و ظلم و جور و بد کشتن
 هوا **ترجیع و مقابله** اقناب و زحل دلیل کند بر غضب ملوک بر اکابر و
 معارف و ظلم و ستم و خواست و خیانت و کيلان و فاش کشتن خیانتها

مخصوصا و انگیختن عداوتها و بیماریها در ملوک و اکابر و فساد نقود و رنج رعیت و
 بهتران و حیرت خلایق و تغییر هوا و سرما و نمای مناسب وقت **ترجیع و مقابل**
 زهره و زحل دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران و بیماری و تنگی
 زنان و دشواری وضع حمل و فاش کشتن اسرها و خیانتها و افتادن
 عداوتها و خوردن فتنه و امر معروف و بدی بازار برده و نهمت بر مشایخ و
 فساد طعام و میوهها و تغییر هوا و ابرها و سیاه و سرما و بارندگی و بخت
 و ظلم بر اهل طرب **ترجیع و مقابل** عطار و زحل دلیل کند بر دعویها و باطل
 و خطرها دروغ و کواهی ناحق و فاش کشتن خیانتها و عداوتها و سخت
 اهل دیوان و متصرفان و بیماریها در از کشتن و خشکی هوا و سرما و بارندگی
 و فساد بعضی نباتات در وقت **ششم دوم** در ترجیع و مقابله مرغ و
 شتری دلیل کند بر قصد امرا و لشکریان و ترکان و غم بر دلاویزه و قضاة
 و خلافتها میان اکابر و اشراف و اعیان ملک و توانکران و شدت و
 قتل و قید و ظهور عداوتها و خصومتها و حرب و فتنه و عذر در
 حق بزرگان و مصادره و فساد حال ضرایبان و نقود و بدی نرها و
 میل قضاة و حکام و بد کشتن هوا و بیماریها و فساد اطعمه **ترجیع**
مقابل اقناب و شتری دلیل کند بر غضب ملوک بر وزیران و معارف
 و مصادره توانکران و اندوه علما و قضاة و حیرت اکابر و اشراف
 و تفاوت نرها و طعام و فساد در الضرب و خواست و کوی هوا

و در دم بالا از و بیماریها
 افتادن را بهیبت و نهمت
 بر ظلمای و ضیانت و کيلان
 و متصرفان

میل

و ظلم در صورت عدل و طلب ابرار اکابر و ظاهر شدن خیانتها **تربیع**
و مقابل زهره و شری دل کند بر اشفق کیمیا زن و شوهران
در غبت اهل و رع بطوب و زینت محرانینان و طلب حقوق شرعی و مهمت
براعه و قضاة و وزیر و افتادن مصیبت و تفاوت نرخ طعام و شرابها
و اعتدال هوا و رفتن باد های خوش و نیکی بنات **تربیع و مقابل**
عطارد و شری دل کند بر مناظره و جدل و تعصب اهل دیان و تفاوت
بزرگان و نوشتن فتوایا و تدویر و دورویی کردن اهل و رع و تفاوت
نرخها و در میان افتادن خطاها بوجه رخصت و تدویر خیانت
تصرفان صورت راستی و رفتن باد ها و **تسعة سیوم** افتاب
و مریخ دل کند بر خلاف لشکریان و امرا و افتادن عداوتها و فتنه
و جرت مفسدان و فاسق کشتن خیانتها و افتادن حرب و مقاتله
و بسیاری اراجیف و هراس در مردم و در زیدها و خورای جاها و در
ماندن دزدان و خایان و نیک ملوک و بد کشتن هوا و خشکی
سال و بیماریهای اکابر و موت بزرگان و فساد نفوذ و جوهریان
و صرافان و کیمیا کران **تربیع و مقابل زهره** و مریخ دل کند بر بسیاری
زنا و فسق و فجور و پنهانیان و عداوتها میان زنان و شوهران و
اسقاط حمل و تفاوت نرخها و علتها در میوهها و تغییر هوا و کدورت
باد ها و فضاخ زنان بدکار و پیدا شدن غلیظهای ایشان پیش

تربیع و مقابل



بزرگان و فساد حال این طایفه و سختی و شدت اهل طرب و بدنامی
خوانین و رسیدن سختی بدیشان و خسارت **تربیع و مقابل** عطارد
و مریخ دل کند بر عدل و نهادهای میان امرا و باب قلم و متصرفان
و طلب التحرب و ظلم لشکریان بر ارباب حرف و اهل بازار و تجار
و فساد کیمیا کران و ساحران و بسیاری اراجیف و نوشتن خطای
بید و رخ و اندوه دیوان و اهل فضل و پیدا شدن لواطه و دروغ
شعبه هفتم در اختراقات پنج غره **تسعة اول** در اختراقات
در مثلثه استی دل کند بر نیک ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم
چهارم و قتل و زحمت بزرگان در نهان و فساد نفوذ و اضطراب
احوال خاندانهای قدیم و زارعان و بیماری دراز کش و تغییر هوا
و اگر شری انجا بود یا ناظر فرقه طعام و خشکی هوا و نقصان
فسادها و اگر مریخ بود خلاف لشکرها باشد و موت حیوانات
و فساد در الضرب و اگر زهره بود بیماریها باشد و موت زنان
باشد و بارندگیها و سرما و اگر عطارد بود اندوه اهل قلم باشد
و اتق کاران و کیمیا کران و تغییر هوا و سرما و این را مناسب
وقت باشد در سال و فصل و مناسب کواکب دیگر بدو نظرهایی
از سعد و نحس و قبول و رد **در مثلثه خایک** دل کند بر حال فساد
ملوک و اکابر در جهت جنوب و زمین خراسان و فساد بنات

هر مقام

ناظر

و ما کولات و بیماری در مردم و حیوانات و بدی حال نزارع و سرما و قیصر
 هوا و اگر شتری انجا بود یا ناظر فسادها گنود و هوا معتدل و دنیا
 و میوه ها نیکو و فراخی باشد و اگر مرغ باشد سال خشکی بود و فساد
 اطعمه و خرابی کاریزها و اگر زهره بود بیمار یا باشد در زنان و نا
 ساز کاری باشد و هر آن اما نباتات نیکو باشد و قیصر هوا و سرما بود
 و اگر عطارد بود بیماری ناسن بود و فساد خوردنیها بود و خوف
 از سرما و مور و ملخ و زلزله و خسف بود و اگر قمر باشد بارندگی
 و درج مسافران و پیکان و آمدن کاروانها و اخبار **در مسئله**
 دلیل کند بر قسمة در ملوک اشراف و اکابر مغرب و بدگشتن هوا
 و بیمارها در خلافت و رفتن بادهای خوش و بودن سرما و فساد
 اشجار و اگر شتری انجا بود یا ناظر بادهای قوی تر جسد و میوه
 و اطعمه نیکو باشد و مردم آسوده تر بودند و اگر مرغ بود در زمین
 و اقلیم سیوم و قشویشتن افتد در خراسان و اگر زهره بود اهل
 طرب و زنان را زیان رسد و میوه ها کم افتد بود مگر بقران زحل
 بود که فساد اشجار و نباتات در سرما و تفاوت نرخ اطعمه بود
 آید و اگر عطارد بود علوم دقیق رواج یابد و اهل ناموس و ادب را
 اعتبار شود و قیصر هوا باشد و ارجیف افتد و اگر قمر بود بارندگیها
 باشد و قوت حال نباتات بود و خوف سرما در وقت و رنجیها

دور دنیا

در مسئله دلیل کند بر علت و درج ملوک بطرف شمال و اقلیم چهارم
 و فساد مسافران در بارندگی و سرما در وقت و فرو رفتن قوی
 و اگر شتری انجا بود یا ناظر باشد سفر دریا بهتر باشد و بارندگیها
 نیکو باشد و بارندگی نافع بود و اگر مرغ بود خوف باشد از قتها
 و قید و قتل و بدگشتن آنها و هوا و اگر زهره بود بارندگی و سرما باشد
 و بدگشتن هوا از بیع و علما از ماده بلغم و اگر عطارد بود بارندگی
 تیزی کند و کاروانها بر سبند و قیصر حال هوا قوی تر بود و اگر قمر
 باشد سیلها آید خواب گشته و سرما رسد و تر بود و حرکت مسافران
 باشد **در مسئله** در احتراق شتری و زحل در مسئله انشی دلیل
 کند بر قوت حال ملوک سلاطین در مشرق و اقلیم چهارم و بدگشتن
 توانکران و وزیران و قضاة بود در اقلیم دوم و قشهای پوشیده
 و عزت نفوذ و کرمی هوا بود و داد و عدل و فراخی طعام باشد و اگر
 و اگر مرغ انجا بود یا ناظر قتل افتد در مشرق و خراسان و اقلیم
 دوم و بسیاری غضب ملوک و فساد در الضرب و ساختن
 الت حرب و اگر زهره بود هوا معتدل باشد و فساد اطعمه و
 میوه بود و اگر عطارد بود باز اعطرها و دواب تیزی کند و
 باشد که سکه بر کار کرد و هوا تغییر شود و بازارها بارون
 باشد و اگر قمر بود غما و ابرها باشد و هوا باعتدل کرد

و حضرتها

در مثلث خاکی لیل کند بر نیکی حال محبوب و انصاف و عدل نمودن و باشد
که مکروه رسد بوزر او اهل روح و ایمه و قضاة و فراخی طعام بود
باستد و شیرینها و اگر مرغ بود یا ناظر باشد زدی و
خیانت و ظلم بود و خواست بدید و خشکی هوا و فساد اطعمه
و حرکت لشکرها بود و اگر زهره بود اطعمه نیکو باشد و میوه
و خوف سرا بود در وقت و اگر عطارد بود سرما سخت تر باشد و
تغییر هوا قوی تر و تفاوت در نباتات و بودن ببع دواب و اگر زهر
بود سرما و فساد حیوانات و زحمت مسافران و اندوه
عالم الناس **در مثلث یاری** لیل بود بر توسط حال ملوک مغرب
بکار داشتن ناموس و نوازد را کابو و فراخی معاش و نیکی انجا
و میوه ها و صحت خلائق و بودن انصاف و میل بطاعات و خیر
و رفتن باغوش و حرارت هوا و اگر مرغ انجا بود یا ناظر باشد
فساد اشجار و بیماری در مردم از باد گرم و علامات شهاب افتد
و تشویش بخیزد و آزار حیف و اگر زهره انجا بود نگاهار دارد
و معاش از برای کند خاصه میوه ها و تغیر هوا و غما باشد در وقت
و اگر عطارد بود بادهای سخت جهد و درون اهل فضل باشد
و حکام و پیران و پیری با زارها و اگر زهره باشد باد و بارندگی
باشد در وقت و میوه های نیکو باشد و صحت مردم **در مثلث آبی**

دلیل کند بر نیکی احوال ملوک و سلاطین و سلامتی بزرگان و اعتدال
هوا و خوب حال مسافران دریا و بسیاری ابا و فراخی و قوت کون
مردم سفله و اگر مرغ انجا بود یا ناظر باشد فساد کشته ها و جنبش
اهل شرف و فتنه نقصان ابا و فساد حیوانات ابد و اگر زهره بود
ابها و بارندگی بسیار شود و جواهر کی از آن گردد و فراخی بدید
آید و بارهای سیاه و سرما بود در وقت و اگر عطارد بود بسیاری
سنگ و آمدن کشته ها و ابا و بارندگی و تغیر هوا و اگر زهره بود سیلها آید
که خرابی کند نباتات نیکو بود و مسافران مستحیل باشد **در مثلث سیم**
سیوم در استوائانات مرغ در مثلث شهابی دلیل کند بر غلبه ملوک
و افتادن معاندان در شرق و اقلیم سیم و چهارم و بودن خونهای پنهان
و نیکت اکابر و خلاف لشکرها و بندی کردن و بودن ملک حیوانات
و فساد جواهر دار الضرب و اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد هوا معتدل
و زرخه از آن و فراخ و فرج بزرگان اما فساد حال زنان بود و اگر عطارد
انجا بود یا ناظر باشد عدو برق باشد و رفتن اشهاد در هوا و بیع در آن
و جواهر زدن درم و پیری با زار سلاح و اگر زهره بود غما و جواهرها باشد
و رفتن اشهاد در هوا و بیع مرها و سلاح **در مثلث خاکی** دلیل کند بر نیکت
ملوک و اکابر در بهر جنوب و قتلها و فرورفتن قوی و گشتن در زمان
و باشد که لشکرها غلای کنند و زدی و دروغ بدید و فراخی بزرگها

بود و جایهای عالی و اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد میوه های نیکو باشد
 بنید و گشتان و انواع لباسها و شیرها و سرها شود در وقت و اگر عطارد بود
 اختلاف هوا بود و سرمای خشک و بیماریها باشد در بهار و بیع و شریکها
 و حیوانات بود و اگر قمر بود بارندگی و سرما بود در وقت و قوت نباتات
 بود و حرکت مسافران **در مسئله بیست و نهم** دلیل کند بر قتل و بیماری ملوک
 مغرب و افتادن اراجیف و بیماریهای دوی و سرخ باد و اختلاف و خشکی
 هوا و بد حال مسافران و امرا و مخالفان یا شاه و فرود رفتن بدکاران و در
 و اگر زهره انجا بود بادهای خوش و بارندگیها بود و اعتدال هوا و تندستی
 خلائق و فراخی طعام و از رخا قناب و برده و بودن فرح در مردم و اگر
 عطارد بود اراجیف بسیار افتد و تغییر هوا بدید و خشکی بود
 علامات شهب و در وقت بازار برده و قوت دستکاران و اطباء و اگر
 قمر بود بارندگیها باشد و بادهای مخالف و غلبه عوام **در مسئله**
انج دلیل کنند قوت و خلافت در جهت شمال و قوت حال سفلکان و
 سخاوین بر در و فساد آنها و درماندن خائسان و اگر زهره انجا
 بود یا ناظر باشد بر بادهای سیاه بر آید بارندگیها بود و سرما در
 وقت و نیکو نباتات و فراخی و اگر عطارد بود نیکو باشد حال مسافران
 در بارندگی بود و سرما در وقت و رونق دستکاران و
 کشتن هوا و کسادی بازارها و اگر قمر باشد سیلهها باشد و باران

نشریاریان

زبان رسد **شهر چهارم** در احتراق زهره در مثلثه اتنی دلیل
 کند بر بیماریها در زمان و خواتان و بر رکان در جهت شرق و اقلیم
 انجم و افتادن قنبرها بود و انداختن تهمتها و بر آمدن نکاحها و طرب و ملوک
 و لباسها و زرق و قوتی حاصل آید و هوا معتدل باشد و اگر عطارد انجا
 بود زدن سکه باشد و نقش بستن کارخانهها و نقصان بارندگی
 و بسیار بیع و جواهر و در و آب و اگر قمر بود هوا کرد ان باشد و نم بود
 در وقت و خشکی **در مسئله خالی** دلیل کند بر فساد نباتات و خواتان و
 اهل طوب و خدام در جهت جنوب و اقلیم بیجم و بر آمدن بیماریها در زمان
 و در و آب در وقت و فساد اطعمه و میوه و شکوفه و اگر عطارد انجا بود
 تشویش و اراجیف و سرما باشد و بیماری در حیوانات سم شکافته
 و انت نباتات و تفاوت نرخها و افتادن عدل و تها و اگر قمر بود بار
 باشد و فراخی طعام و سرما در وقت و نیکو حال مسافران **در مسئله**
یاد دلیل کند بر رنج خواتین و خدام و بیماریها در جهت مغرب و
 و اقلیم چهلیم و فساد برده و رفتن بادهای خوش و حبس وقت و
 بسیاری نکاحها و میوهها و اگر عطارد انجا بود بیع و شریکها بسیار
 بود و رونق کار نرایی و او بار و قوت حال حکما و اهل فضل و دین
 و بهصرفان و بیاعان و اگر قمر بود غما لک و هوا خوش گذرد و
 قمر انجا بود و میوه های نیکو باشد **در مسئله ای** دلیل تواند و تاسل بسیار

نجم

بود و ریخ زنان حامله را اگر برج عقرب بود فساد زنان بدکار بود و نم
 و اگر در سرطان باشد دانه ای جواهری باشد و اگر در حوت باشد کلمه
 بزرگان و مستولان برآید و کاسفر دریا بود و قوت اکابر بود در جهت
 و اگر عطارد را بجا بود باریکی قوی تر باشد و آمدن و رفتن مسافران
 دریا و بیع و شرای حوض و حوی و مانند این و اگر قمر باشد سیلها آید یا
 چندان باشد که خراب کند در وقت **شمس** در احتراقات
 عطارد در مثلثه آتشی دلیل کند بر رونق دادن و نهادن خراج و خراست
 در جانب شرق و اقلیم سیوم و ریخ متصرفان و عال و نوشتن بناها و بیع
 جواهر و مصوعات و بیماری در مثلثات عطارد و محاسبه و اگر قمر
 ارجا بود یا ناظر آنها و کدورت هوا در وقت و بیع جواهری قیمت شود
 چون مهره و آبکینه و مینا در **مثلثه خاکی** دلیل تغییر هوا بود مناسب وقت
 و نسا و طعام و نباتات و ریخ کاروانها و بیماری و آب و اهل قلم خاصه
 در جهت جنوب و خشکی هوا بود و اگر قمر ارجا بود یا ناظر آنها و کدورت
 کدورت هوا و سرما و تغییر هوا در **مثلثه بادی** دلیل کند بر قوت کار
 اکابر بر مغرب و قوت حال و زما در وقتی که در تجارت و رفتن بارهای سرد
 و عمل متصرفان و اهل فضل و دیوان و بیاعان و اگر قمر ارجا باشد یا ناظر بود
 نمها بود و کدورت و قوت هوا و بارندگی و کثرت بستر و در و سیو جانکها
 و اخبار خوش و فراخی بود در **مثلثه آبی** دلیل کند بر فساد

باشد

مناسب وقت

برسد

اگر کشتا و غلبه ابرها و ابرها و تغییر هوا و بیع جواهری و وقت بیو هوا در وقت
 و اگر قمر ارجا بود یا ناظر سیلها آید و بارها بسیار بود و نیکی نباتات باشد
 و عادت باغها و حویها **شعبه دهم** در احکام مجاشدات شش
تمه اول زحل با اس دلیل کند بر قوت حال شاخ و خاندانهای
 قدیم و افزونی عز و جاه ایشان و تازه شدت دو نهای قدیم و خروج
 مردعیان در کرامات و تنجیر جن و جمع آوردن بریان در جلم و مانند این
 و دفرایح معاش و زده حیوانات و میل مردم بر هذو ناموس و زیارتها و
 شیکویی کار ملک قدیم **رجل آتشی** دلیل کند بر ضد هر چه گفته شد
 و بدکشتن احوال و آب بارکشی و بیماری در شاخ و اهل جبال و
 اکابر از جنس جنون و مویها از زهر و فساد نمرها و ریخ کودکان از
 دیو و هراس مردم **شمس دوم** مشرب از آب دلیل کند بر بسیاری
 خیمات و طاعات و قوت حال اهل دیان و میل خلافت و زیارتها
 و اجابت دعاها و داد و عدل یا دشاه و حاکمان و فراخی و اعینی
 در اقلیم دوم و خوش عیشی خلافت و دادن صدقات **شمس**
یازدهم دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بدکشتن هوا و کم دریا
 مردم و بیماری اکابر و نفاق و دورویی کردن بزرگان و تزویر
 مقتبیان و باطل کردن حقوق شرعی و محروم شدن سخاوت
شمس سیوم مرغ بار اس دلیل کند بر قوی بدکاران و خائنان و

و سخنان غیبی

وقضات

بدیدامند یا رستگاری بی علم از بزرگان و لشکریان و مردم خوشتر است
 و رونق لشکریان و احباب و بهتر شدن بیمارانشان و بخند در اقلیم بیوم
 و سودایهای بد افتادن در سر و رویان و بدیدامند غریبه خزانان
 و جمع آوردن بریان **مرغ بادب** دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد بود
 و بیماریهای سوداوی و زردی و صرع شدن و بدیدامند غریبه افتادن
 قتلها و قتلها و نا امانی و افتادن در ترکان و بدی حال بود **مرغ چهارم** افتاد
 با راس دلیل کند بر داد عدل ملوک و سروران و افزونی در مال و پیرو
 آمدن جواهر نیکو از گانهها و میل بزرگان بخیرات و طاعات و صدقات
 و زیادتی عز و جاه و تیران خاصه در اقلیم چهارم و تن درستی در خلایق
آفتاب بادب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بخوبی معارف
 و در چشم و مکره بزرگان از مردم بخوبی ناکس و خشک شدن بعضی
 جایها و فساد خرنندگان **بشمه پنجم** زهره بار اس دلیل کند بر
 حکومت خاقانان و رونق بازار عطر و بیره و تروار و زیور و فتن
 بادهای خوش و فراخی و اجابت دعاها **زهره بادب** دلیل
 کند بر ضد آنچه گفته شد و اسقاط حمل و بیماریها در زنان از دیدن
 و ریشها و ابله و بیرون آمدن زنان ساحر و افسون ساز و بزرگ
 دار و فساد مفتیان و بدگشتن هوا **بشمه ششم** عطارد
 با راس دلیل کند بر قوت حال احباب و اعمال و متصرفان و تجار و اصحاب

خیانتها و قتل
 در بزرگان

دیران و

حرف و ظهور مردم فصیح و فاضل و رغبت خلایق بخواندن اخبار و
 راست رفتن احکام نجوم و طب و معاملات مردم و راستی دفتر و حسابات
 و امانت عدول و قیمت کتاب و آلات کتابت **عطارد بادب** دلیل کند
 بر ضد آنچه گفته شد و مردم مسافق و دروغگوی بیرون آیند و دروغ
 کنند خاصه میان اهل دیوان و حکام و فساد گفتن عجبها و بیماری
 از بادهای بد و دیوانگی و رفتن زنان و زدن دیو کودکان و نوشیدن
 خطرهایی ترویر و کساد بازار و کساد بازارها و زیان صنایع و نوشیدن
 خاتمهها و هیکلهای ترویر **شعبه یازدهم** قمر با کواکب هفت
شمه اول قمری قمر بازل در **حل** دلیل کند بر تغییر حال هوا و بخار
 و فساد حیوانات و بدی حال عوام و زحمت لشکریان در **شمه دوم** دلیل بود
 بر اندوه اکابر و بزرگان و زنان محترمه و فسادات و آب **جول** دلیل
 کند بر رفتن بادهای مضطرب و مکره مردم فاضل و عوام و سستی
 بازارها و تیرگی هوا در **مرطبان** دلیل کند بر سرما در وقت و بارندگی
 و مکره بزرگان و بدی حال مسافران در بادها سرد در **اسد زو**
 بشتن کار عوام و مکره بزرگان بود و بدی حال مسافران در بادهای
 سرد در **سبله** بکشت مسافران بود و زحمت متصرفان و سرما در وقت
 و سرما در وقت و فساد طعام و اخبار بد در **میزان** بادهای مخالف بود
 و فرستادن مسافران بود و در ماندن جاسوسان و بازندگان و سرما

دگر مقدار شرف بدکاران در **عقرب** بیماری افتد در مردم و حیوانات مکره
بزرگان و ابرها و بخارها باشد در **قوس** بدی مسافران بود و جاسوسان
و فساد زرع و حیوانات و در شقی هوا و سرما در **جدی** رفتن بادها اند
و مکره بزرگان و مشایخ و حکما و بزرگان و سرما و هم عوام در **دلو**
ابرها و بخارها و بارندگی در وقت و مسافران دریا و مکره **علماء شمس**
دوم در قران قمر با شتری در **حمل** دلیل کند بر کشادگی هوا و گری و امن
زنگی راه مسافران و بیع و شری و حیوانات در **قمر** قوت حال حیوانات و عوام
و فرج بزرگان و زارگان و نیکی راه مسافران و رسیدن کاروانها و دواب
در **جوزا** رسیدن اخبار خوش و اجتماع خیر و اعتدال هوا و نوشتن
خطها در **مطالع** نیکی کار و حال عوام بود و فرج بزرگان و بخت خیر و
بیع جواهر کافی و طاعت ملوک و روان شدن نفود در **اسد** بیای
جمعیت بزرگان و اهل دیوان و حکام و نیکی زراعتها و بیع ماکولات و
آمدن کاروانها و مسافران در **سنبله** رفتن بادهای خوش و نیکی بیوها
و اخبار راست و خوش و جمعیت اشراف **علماء در سنبله** آمدن بارانها
و قوی بدکاران و اعتدال هوا و سکونت مسافران در **مجمعیت**
اعمال باشد و بیع دواب و نیکی بی حال عام و طلب مور زینی در
این شدن مسافران و آمدن ایشان و اعتدال هوا و اجتماع بزرگان
بضرورت در رفتن بادهای بود و بودن خیر در **علماء و قضا و املا**

مول

مسافران و بزرگان **شمس** سیوم در قران قمر با شری در **حمل** هوا گرم
شود و خصوصتها افتد میان عوام و دیوانیان و لشکریان و تشیعها رود
و فساد حیوانات بود در **ثور** غلبه عوام بود بر لشکریان و در میانها میان
و تشیع مسافران از ظلم و زدن در **جوزا** اخبار دروغ افتد و فتنه بود
میان عوام و اهل فضل و ارباب علم و تجار و رفتن بادهای بد و **مطالع**
قوی عوام و فساد بدکاران و زحمت مسافران در دریا و بخارها در
اسد فرستادن جاسوس بود و گری هوا و فساد حیوانات و اندک
ملوک در **سنبله** اجتناب دروغ بود و ظلم بر اهل دیوان و تجار و زحمت
بازاریان و لشکریان در **میزان** خطر مسافران بود و درج زنان و
اهل طرب و رفتن بادهای بد و تشیع زنان و شوهران در **عقرب**
فساد مسافران بود و قتل و بند و خاستن بخارها و کدورت هوا
در **قوس** گری هوا بود و داغ دواب و خصومت میان اکابر و
جاسوسان و کردن کارا نشی و کاهای عوام در دین در **جدی** گرفتار
شدن بیکان و جاسوسان و زحمت عوام از لشکریان و خصوصتها
در **دلو** رفتن بادهای شد و بیماری شایخ و بدی هوا و توقف
مسافران در **حوت** فساد کشتیها بود و عکس و حیوانات ابی
و مسافران دریا و اندک عوام و بخارها و مکره **علماء اشراف**
شمس چهارم در اجتماع اقاب در **حمل** تغییر هوا بود و اندک ملوک

در **طمان** فرستادن رسولان بود و حرکت کشتیها و مسافران دریا و بیع
خواهد **را** **س** حرکت ملوک باشد و رسیدن قاصدان پادشاه
ملکی و رفتن بشکارد و بیع جواهر گاهی و طلب مال در **سبل** حرکت بیگان
و جاسوسان و رونق دیوانها و بازارها و بیع غله و حیوانات و برده
و کتاب در **میزان** رفتن بادها بود و بیع برده و غم آمدن و اخبار خوش
و رونق حکام و شعر و اهل طرب در **عقرب** برهها بود و کدورت هوا بود
و افتادن اراجیف و فساد مسافران و در ماندن جاسوسان در **قوس**
و حیوانات بود بیع برده بود و حرارت هوا در وقت و بخار هوا و خلاصی محبوسان و
مناظره در **جدی** فرو ماندن مسافران بود و بیگان و بیع ستوران ریزه
و اختلاف هوا و سرما در وقت و بحث حکمت در **دلو** یا دهای خالف
جمع و مردم عام فایست شوند از اخبار و غم بود و بحث حکمت و علوم
دقیق و طلب فلسفات و نوشتن هیكلها در **حوت** حرکت کشتیها و مسافران
دریا و نیزگی هوا و بارندگی و رفتن صیادان دریا بود و بودن کارهای
شرعی و خلاصی از جسد قاضی **مشره هفتم** در بودن قوی باد و عتقه قمر
بارس دلیل کند بر نیکی احوال عالم و بزرگ شدن عوام و یافتن تربیت
از ملوک و اکابر و اشراف و روی کارها و بازگشت آنها و اخبار خوش
و رفتن بخارها و سیل عوام بخیرات و طاعات و اجابت دعاها
قمر باذن دلیل کند بر خذلانچه گفته شد و بیماریها بود در کودکان

و زنان حاصله و گفته و کوی و زمرده میان عوام و افتادن اراجیف و فساد
سیوها در وقت و غزو و فساد مسافران و بیگان و بد شدن احوال نرخیها ^{نشان}
و در چشم و زدن دیو **شعبه دوازده** و انصاف و کواکب شنش ^{قمر}
مشره اول تثلیث و تسدیس قمر با **رجل** دلیل دلخوشی بود میان زنان و غیر
و بداند و تغییر هوا و نیکی حال اهل محراب و شایخ و زراعت و سعادت
حال صیادان **تربیع** و **مقدار** دلیل افتادن خصوصتها بود میان عوام و دیدن
شدت و دنج مسافران و مکره میان بداند و فرزندان و تغییر هوا و سرما
و بیماری خاصه در کودکان و تفاوت نرخیها **مشره دوم** تثلیث و تسدیس قمر
با **شتری** دلیل رغبت عوام بخیرات و طاعات و نیکی احوال مسافران و عدل و انصاف
و امانی و فراخی و بر آمدن کارها و حاجتها با ساقی بیان خلق و پیش بزرگان **تربیع**
و مقابله دلیل کند بر مکره خاطر ائمه و قضاة از عوام الناس و ظهور دعویهای
شرعی و افتادن خصوصتها و مناظره و جدال و اندوختن انکار و اشراف و زهد
مشره سوم تثلیث و تسدیس قمر با **تربیع** حرارت بود بر طبایع و حرکت لشکرها
و فرج در مردم او باش و شکا و کردن و سواری و بکار داشتن انواع سلاح
و خلاص محبوسان **تربیع** و **مقابله** دلیل کند بر مکره عوام و ظلم لشکریان و
خصوصتها و زدن **مشره چهارم** تثلیث و تسدیس قمر با شمس دلیل بر عدل
ملوک بود با رعیت و عوام و نهایتا کابو باز بردستان و کوی هوا و دلخوشی
میان بداند و فرزندان و زنان و شوهران و روی کارها و بر آمدن

قمر
و مردان

حاجتها و شکستن سرها و رونق خلفا **ترجیع و مقابله** دلیل کند بر غصب ملک
و فقر و سیاست فرمودن و فاش کردن بدیدار مردم فرومایه و عوام و تغییر
هوا و شکستن سرها بود و نمایش **نهم** تنلیت و تسلیس قمرها **نهم** بسیاری
فرج و طرب بود در مردم و سوره ها و مهملها و برآمدن بسیاری نکاحها و یکی
حال اهل طرب و زنان و خادمان و مسافران و عوام و اعتدال هوا **ترجیع و مقابله**
تیزی باز از عطربود و مکروه زنان و فاش کردن خیانتها از زبان و اعتدال هوا
نهم تنلیت و تسلیس قمرها بطار دلیلی تیزی باز از راهای مسو بود
و کاغذ و غلامان و نوشتن نامه ها و فرستادن رسولان و آمدن خبرهای خوش
و راست رفتن غلامها و احکام بخوم و بسیاری برآمدن به هوا و فرج متصرفان
و تجار و دیوان و اهل بازار **ترجیع و مقابله** دلیل کسادی بازارها بود و اجاز
در روغ و خیانت رسولان و بسیاری بجای آمدن میان عوام و اهل بازار و بحاسبه
و بکلان و متصرفان و ظاهر شدن خیانتها و ایشان و تغییر هوا و نوشتن
خطها و بدو **اما** دیگرانست که چون امتزاج کوکب و دفع تدبیر و
قابل یکدیگر احوال اتصالات معلوم گشت وقت باشد که دو کوکب یا سه یا بیشتر
با هم یکتر جمع آیند یا در یک نظر باشند از امتزاج باید داد چنانکه یاد
کردیم در نهمه سیوم از شعبه که بشجره اول منسوبست و سخن بر طبیعت
ان کوکب باید گفت که قوی تر باشد و آنچه در شرایط نهم گفته شده است
انرا بجای و مانع و معطی را بشناسند و نظرهای قبول و رد آنچه یاد کردیم

آیند

نگاه دارند و از اذان میان حکم پیروانند و بدانند که جمیع اتصالات و
موالضع کوکب و حالات هر یک در وقت تحویل سال یا فصل اثری قوی کند خاصه
در او تا افتد و مدت آن از سال یا فصل بردارد و حکم اجتماعات و اتصالات
همین باشد که در سال و فصل گفته شد **اما** اهل دیگرانست که چون از
اجتماع پیروان آید هر کوکب که پیوند طبیعتش کوکب پیوندناستقبال
نرسیده همه احوال بر مزاج ان کوکب گذرد از تغییر هوا و احوال مردم و فرجا
و این همه بحسب نظر ان کوکب باشد در هر اجتماع و استقبال انرا نگاه دارد
و الله اعلم **فصل نهم** در احکام طالع تحویل سال عالم و فصول احوال
نیکی و بدی سال و فصول و عوارضاتی که حادث شود و رنج و راحت اصناف
خلایق و کیفیت هر یک در شش شعبه **شعبه اول** در احکام طالع یازده نهم
شعبه دوم در کراتی و از برای چنین هاده نهمه **شعبه سوم** در انار و علوی
چهارده نهمه **شعبه چهارم** در قنبرها و حربه ها و ازده نهمه **شعبه پنجم** در
احکام آنها طالع و رنج و توان پنج نهمه **شعبه ششم** در کسوفات هفت
نهمه **شعبه اول** در احکام طالع سال عالم یازده نهمه **شعبه اول** در وقت
این شعبه طریق استخراج در سه طالع سال عالم در هفت زجها استادان
آورده اند و ما نیز در پنج عمده بخند فوج یاد کردیم شروع **اما**
هرگاه که طالع سال بر جی ثابت افتد حکم که سال بران طالع کند و اوضاع
کوکب و دیگر دلائل او و اگر برج ذو جسدین افتد حکم در فصل بهار و

تابستان اذان کنند و بر تحویل سر میزان طالع استخراج کنند و حکم دو
 فصل تیر ماه و زمستان اذان کنند و دلائل او و اگر طالع برج منقلب
 افتد طالع سه فصل دیگر استخراج باید کرد تا هر فصلی را علی حد طالع
 باشد و حکم هر فصل از طالع او کنند و اگر طالع سال برج ثابت یا ذوق
 باشد حکم چهار فصل کنند بنیکو تراید و اگر حکم هر پانزده روزی کنند
 و در طالع اجتماع و استقبال اقبال و بگوئی بنظرهای بود و عداوت
 چنانکه گفته شده است در بیشتر و سایر اقسام علوی را با هم کنند و
 استخراج دهند طالع را حکم بر یک طریق بود **اما** بدانند که طالع را دو
 نسبت است یا شهری که طالع مانع او بیرون آورده باشند احکام در شهرها را
 کنند **دوم** آنکه بعضی متصف عادات استخراج کنند و تقویات کوکب
 بر نو بدوران احکام نهند این حکم عام باشد **ششم** در احکام کمال
 عالم احکام شناختن احوال موجود است با تخریک اجرام علوی و متاثر
 شدن اجرام سفلی بر آن تخریک جهت کون و فساد و بنای شناختن
 این احوال بر دلائل باشد پس واجب آن کند که بر هر چیزی اول دلیل
 طلب دارد و در قوت و ضعف او نیک تا مل کنند و اگر دلائل بیشتر
 از دو و سه بود استخراج دهند چنانکه نموده ایم و احوال هر یک از
 اصناف خلایق در صورت طالع اذان بنکرند و صاحب مستوی
 او بنکرند و این کوکب که دلیل این صنف مردم باشد **چنانکه احوال**

این کتاب از کتب
 قدسی است که در
 این شهر موجود است
 و در این کتاب
 احکام طالع
 مذکور است

بادشاه را از عاشر مستوی او بکنند و اگر طالع روزی بود افتاد
 شریک او کنند و اگر شعی بود قرا و مناسب سعادت و خوشترید
 احکام نهند و **احوال** و ذرا و نزدیکان بادشاه و لشکر او را از برج باز
 نکند و صاحب و مستوی او و مشتری و عطار و مریخ را شریک او کنند
 و رای تدبیر و اعتقاد و عدل او را از سهم الغیب و صاحب او و
 مستوی او بنکرند و **احوال** رعیت را از درجه طالع و صاحب مستوی او
 و از ماه بنکرند و **احوال** مال و کسب و معاش را از برج دوم و صاحب مال
 بنکرند و **احوال** نکاح و شرکت و خصوصیتها و تمت و دعویها از خانه هفتم و
 صاحب و مستوی بروی و زهره و شمس و سم القز و صاحب او
 بنکرند و **احوال** فرزندان و طرب و اخبار و لباسها را از خانه نهم و صاحب
 و مستوی بنکرند و از سهم اکو کاد و صاحب او و زهره و عطار در
 شریک او کنند و **احوال** سفر و مسافران و دین و مذهب را از خانه نهم و
 صاحب و مستوی بروی و سهم و صاحب او و قمر و عطار بنکرند
و احوال ارتفاعات و تجارت و زراعت و عواقب کارها از خانه
 چهارم و صاحب و مستوی بروی و از سهم چیزی که خواهند و صاحب
 او و زحل و مشتری بنکرند و **احوال** و اب و قرض و عداوتها از خانه دوازدهم
 و صاحب و مستوی و سهم هر یک و صاحب وی و زحل بنکرند و **احوال**
 بیمارها و بندها از خانه ششم و صاحب و مستوی و عطار در

فتح

و سهم هر يك كنند **اول** با و اندوه از خانه هشتم و دكابل و شتر و زحل كنند
 و از سهم خسوف و صاحب وی و همچنین هر خانه را در دكابل وی و ضعف وی
 و قوت وی كنند و نظره های سعد و نحس و قبول و رد را اعتبار كنند
 پس هر کدام خانه را که دكابل و قوی تر بود بقوت های ذاتی و عرضی و بهر دیگر
 ناظر باشند خاصه از اوقات حکم بر سعادت آن قوم کنند که بدان دكابل
 منسوبند و آنچه مدلول او باشد از اجناس **دک** بر خدای این بود حکم بر طر
 منداقتند **دک** افتاب در وقت تحویل قوی حال بود و بمشتری ناظر و بموت
 دلیل عدل یا دشاه بود و اما منته و انصاف او نماید **اما** موجود نباشد
دک بر زحل ناظر بود بموت ظلم کند در صورت عدل **دک** ناظر بود بولوت
 بود ظلم و جور صریح باشد و چون طالعی شبی بود و الی قدر باشد حکم او همین
 بود **اما** کمتر از شمس و اگر نحس مستوی افتد حکم بر ضد بود **دک** زحل
 نیکو حال بود گشت و زرع بسیار شود **دک** شتری قوی حال بود خود در نهان
 نیکو باشد **دک** بد حال بود عکس این باشد قیاس کوکب دیگر همین است
 با منسوبیات هر يك **اما** از این کوکب هر کدام که در خانه شرف خود دارد
 یا در شرف یا ناظر محابه شرف خود بود آن قوم را کار بالا کرد **مثال**
 هرگاه که زحل ناظر بود بر خانه شرف احوال مشایخ و دهاتین نیکو بود
دک بخانه یا محفوظ دیگر چنین اتفاق افتد سعادت مناسبان بود
اما اگر در از خانه های نیکو بخانه ناپدید دارد یا در آن خانه نبود و افتادن

از سعادت بود مناسب جایگاه **اما** سخن میان دو نیر زیان کم کند
 مگر متصل بود که بد باشد و نیر میان دو نحس امور زیان بود مناسب
اما اتصال و انفصال هر کوی را از سعد و نحس حکم همین باشد و این
 همه حالات را در وقت تحویل سال یا فصل اعتبار کنند که اثر آن عظیم تر باشد
 و مدت او مدتی **ثمره سیم** در احکام جزویات هرگاه که کوکبی راجع بود
 دلیل حسرت باشد و پشیمانی و فروماندن کارها و زیاده و خطا و کم
 ثباتی در منسوبیات او **اما** اگر محترق بود دلیل بیماری بود و موت
 و نکبت در منسوبیات او و نیر زیان رفتن **ثمره چهارم** اگر افتاب در
 عاشر طالع سال یا فصل یا شد قوت حال یا دشاه بود و **دک** در خانه
 هم بود سفری یا دشاه و **دک** در خانه چهارم بود ساکن باشد در مملکت
 خود و **دک** در خانه ساقط بود از رعیت دور افتد و هر خانه اقیانوس
 است و اگر طالع شبی باشد حکم قرع همین باشد **ثمره پنجم** اگر صاحب
 طالع در طالع باشد قوت حال مردم باشند و **دک** در طالع بود قبول
 مردم در آن شهر بد خویشی باشند و **دک** ناعقبول بود بی رضا باشند
دک در هفتم بود مردم بکری نذر از خصمان و **دک** در عاشر بود در طلب محبت
 پادشاه و اکابر باشند و جستن جاه و حرمت و **دک** در هشتم بود خایف
 باشند نکبتها پندند و **دک** در ششم بود بیمار یا حادث شود و قیاس
 خانه های دیگر همین باشد **ثمره ششم** اگر صاحب دوم طالع در عاشر بود

یا حادی مشرب مال و معاش مردم بسلطان باز کرده و **اگر** در جایهای سعدان
 بود یا سعدان باشند بطرف از رعیت خواهند و **اگر** در جاهای غسان بود
 یا کوکب غسان باشد نصف مال و معاش ایشان بزیان برسد **مشرع هشتم**
 اگر صاحب بنم بصاحب طالع پیوند و بنظر مودت مردم سفر کنند برضا و طریقی
 و **اگر** نظر عدالت بود بکوتی و **اگر** مریخ بود از لشکرها و خواست و دزدی و
 نا امنی بگریزند و اگر کوکب سعدان باشند سفرهای با راحت بود و باخیر
 و نفع و بمقامهای متبرک و رونده خاصه که نظر سعدین بود و همچنین **اگر**
 صاحب طالع به صاحب پنجم پیوندد مردم طلب فرزند دارند و **اگر** نظر مروت
 بود فرزندانی نیک بزنند و **اگر** صاحب پنجم بصاحب طالع پیوندد حکم او
 همین باشد و **اگر** از او تاد پیوندد دلیل بسیاری تواند و تاسل باشند
 خاصه که کوکب نیکو حال باشند و در بروج بسیار فرزندند و **اگر** رخا
 این بود حکم بر ضد نشیند و حکم وطن و لباس همین باشد **مشرع هشتم**
 سلامتی صاحب ششم دلیل سلامتی مردم بود و **اگر** آن خانه غسان باشد
 یا غسان شده باشد بیماریها بدید اید از مزاج کوکب غسان یا غسان کنند
 پس **اگر** شتری و عطارد و ماه در صورت طالع نیکو حال باشند خاصه
 عطارد از او تاد در عاشر باشند بیماریها را علاج پذیرند **مشرع نهم**
 اگر صاحب ثامن محترق بود یا در نظر سعدان افتاده باشد موتها
 بود خاصه که صاحب سادس ناظر بود و بنظر عدالت و صاحب

و اگر نظر عدالت بود
 ضروری افتد اما اگر صاحب
 طالع بصاحب پنجم پیوندد
 و بنظر مودت مردم بایل
 شوند بسفر صح

درینند

واجب

طالع و قهر و بد حال بودند هر کوی که صاحب ثامن بود یا محترق
 یا محترق شود موت از طبیعت آن کوکب حادث شود و **اگر** آن کوکب محترق
 بود موت از تنگی و قحط و ظلم باشد و بیماریهای مغز و راز کش و آنچه
 بر محل منسوبست و **اگر** مریخ بود قتلها و بیماریهای خونی و طاعون و
 آنچه بر مریخ منسوبست اما اگر برج ثامن خانه زهره بود بیشتر مرگ زن
 و حیوانات و **اگر** خانه عطارد و مرگ کودکان بود و طبقات عطارد
 و قیاس بروج دیگر همین است و اما اگر برج حمل باشد بیماریها در سرد
 و مبالغ و اطراف او باشند و در کوسفتندان و **اگر** تود باشند و بعل باشند
 و در سته و باقی بروج قیاس همین است **مشرع دهم** در صورت طالع
 هر کوی که بقیتهای ذوق و عرضی راسته بود حکم سه سال یا فصل از طبیعت
 او کنند و **اگر** بیشتر کوکب نیکو حال بودند احوال عالم با فصل در آن سال
 همین بر سعادت یعنی بود و نشتدستی و فراخی و بسیاری کب
 مال و معاش و نیکی ارتفاعات و پیوها و داد عدل و ساز کاری خلاصی
 و قنای و تاسل و بودن فرزندان مقبل و افتادن سفرهای باخیر
 و **اگر** احوال آن کوکب ضد این بود حکم بر عکس افتد **مشرع یازدهم** اثر
 انصاف کات نکود را اوقات اسن و آرام عالم عظیم تر بود از آن جهت که
 مقوی این دلیل نبود پس در افزایش و راحت و فراغت و دلخوشی
 یا دشمنی و خلاق باشد و اثر انصاف کات بعد در وقت خوف و تشویش و ز

و ظاهر تر بود که فتنه را قام کردند چنانکه در پیش ذکر فتنه است
کمانه از برای **شعبه دوم** در احوال کوئی و از برای چیزها در قمر **ثمره اول** مقدمه
 این شعبه پیوسته کوئی و یکی از محل بود و فواخی و از برای از مشتری و از
 هر دو بوقت قران ظاهر و نزدیکتر **ثمره دوم** بکریطالع اجتماع و استقبال
 مقدم بر تخیل سال یا فصل و بطالع قمر اگر این سه دلیل مسعود بودند
 و هر دو کوکب بجایگاه نیکو حال افتاده باشند و زاید باشند و سیر و
 صاعد در افلاک خود نرختها کوئی کنند **اگر** این دلیل کوکبی ناظر بود که وسط
 السماء باشد کار قوی تر بود و **اگر** احوال دلیل بر خلاف نرختها از زمان کرد
ثمره سوم در اصحاب طالع هر کوکب که بقوتی از قوی تر بود مساوات
 آن بروج که کوکب در وی بود کوئی کنند **ثمره چهارم** اگر ستونی برج و اجتماع
 یا استقبال مقدم بر طالع سال یا فصل در نالت بود یا ناسع و بقبول باشد
 آنچه بدو منسوب باشد از زمان کرد **ثمره پنجم** اگر مشتری را در طالع مقدم
 بر تخیل خطی بود و صاحب طالع بطریق ظاهر بود یا زهره و صاحب طالع ناظر
 دارد بطالع یا بصاحب طالع در آن سال یا فصل از برای باشد خاصه که صاحب
 طالع سعد بود یا سعد شده باشد و **اگر** نرختها تجربه افتاده که مشتری چون
 راجع شد طعام نایافت گشت و چون مستقیم گشت فراخی بدید آمد خاصه در
 برج ارضی **ثمره ششم** اگر از اجتماع بیرون آید یا از استقبال و بر طالع
 و زحل صاعد بود در فلک تدویران بعد از استقامت باشد دلیل کوئی

میشوی

کند و **اگر** عطارد یا زحل بود یا ناظر میگرد تر بود از چیز که کران شود از مساوات
 زحل و مریخ او عطارد و موضع او **ثمره هفتم** زحل حوزد رسیله بود و او هم با هم
 از طالع سال یا فصل کوئی خورد نهد بود و اگر زحل در میزان باشد قوی تر باشد
 و بیشتر طلبند **ثمره هشتم** اگر صاحب طالع در تندی بود و صاعد افلاک و زاید در
 سیر و عدد و حساب دلیل کوئی نرختها بود و صاعد افلاک و زاید رسیله و عدد
 حساب دلیل کوئی نرختها بود **اگر** بوقت بدیها مدفن کوئی را بداند در سال
 چنانکه اگر کوکب دلیل در طالع بود اول سال کوئی کند یعنی در بهار و اگر در
 وسط السحاب بود در تابستان کوئی کند و اگر در ساج بود در تیرماه و **اگر**
 در رابع بود در بهستان و **اگر** در یال الوتد بود اندک تفاوت کند قوت
 دلیل که از صعد بود و سیر بود و او تاد دلیل منیری باشد و بودن او در
 خطوط دلیل طلب باشد و بهین سبب است که چون زحل میزان رسد طلب
 معاش کند از خوف و قحط و کوئی شود که صاعد است در خارج مرکز و
 نقصان در سیر بودن او در زوال الوتد یا ساقط دلیل از برای و خوار بود
 او در و بال یا بصوط کم التفاتی مردم باشد بدان **شعبه نهم** در احوال ناز علی
 چهار تجربه **ثمره اول** در مقدمه او دلیل یا ده بروج بادی اند و شش و شتری
 و عطارد و دلیل باران و ابها بروج ای اند و زهره و عطارد و قمر پس اگر
 بوقت تخیل این کوکب در آن برهما باشد در آن سال یا فصل یا ده او زید
 بسیار از جهت خاصه مرض کوکب و بارانها بار و حساب خاصه که قمر آید

احوال از برای علوی

النور بود پس اگر **برج** دلیل بادها باشد باد سخت تر باشد و بارانها بود
و اگر **برج** بود بادهای خراب کننده باشد شود و اگر **برج** باشد بادهای خوش
و زرد معتدل باشد که اندک جنگ و دام و حکم قهر عین و اگر **برج** دلیل بادها
باشد آهسته آید و سرد شود و نخله تا آن بود و اگر **برج** بود بارانهای با نفع
بود و بزرگ و هو معتدل بود و بادهای خوش عهد و اگر **برج** باشد بخارها
خیزد و رعد و برق باشد و موج در **برج** آبی و بادی نقصان آنها بود و
در تابستان سحرها رود و اگر **عطار** باشد باران بود و رعد و برق **برج**
برج در فتح الباب است که دو کوب هم نکرند که خانه شان در مقابل عهد
بود پس اگر فتح الباب از عطار و مشرب بادها رود خوش و نرم و اگر یکی
از آنها در **برج** آبی بود باد و باران باشد باد و سرما بود و اگر در **برج** آتشی
بود ابرهای پریشان باشد و باد گرم و کوفتی هوا مناسب وقت **اما**
اگر از هر دو منصف شود و **برج** پیوندد و تغییر هوا بود بهمان نسبت که
گفته شد انباده و تغییر هوا و اگر یکی در **برج** آبی بود باد سخت تر عهد
و اگر در **برج** خاکی بود سرما سخت تر باشد و اگر در **برج** آتشی بود تاریکی
بود و شکستن سرما در وقت و اگر در **برج** بود باران که بارها بود و باران
زمستان و برف و دمه و اگر آفتاب در **برج** آتشی بود کمتر باشد و اگر
در **برج** بادی بود بادهای گرم و زرد و اگر در **برج** آبی بود ابرهای تیره و غبارها
براید و رود و تلاشی شود و اگر در **برج** خاکی بود سرما باشد که نشد

باران

و تابستان با اعتدال شود و اگر در **برج** آبی بود سیلها آورد و در **برج** خاکی
سرما خشک در وقت و در **برج** بادی باد و در **برج** آتشی تاریکی و بارانهای
عجب و وقت در زمان بود و او آن هر چیزی از باد و باران و سرما و گرمی **اما**
پوستن زحل بقدر **برج** آتشی دلیل کند بر تاریکی و در **برج** آبی باران بود و
سری **اما** اگر دلیل دیگر درین میان افتد در مدلول زیادت کند مناسب
لطیف خود اگر فتح الباب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک دو ترسیم
باشد که اگر مرکز هوا شود دلیل تغییر هوا بود و باران که بسیار خاصه که آن
یکی صاحب طالع اجتماع یا استقبال بود و طالع **برج** آبی بادی باشد و اگر
برج خاکی باشد سرما سخت شود و اگر آن کوبید جمع بود تغییر و باران که
بغایت بود **اما** عطار در **برج** که بسیار مانند هوا که بود ابرها انگیزد
و عطرها در هوا قرار دادی که بسیار زیاده بود در سرد نزدیک
بود با اجتماع یا استقبال و صلح بود در فلک اوچ خود و آن از پس
اجتماع یا استقبال و صلح بود در فلک اوچ خود و آن از پس ترسیم اول
بود یا آفتاب یا مقابله و از پس ترسیم ثانی اجتماع چون احوال قمر را نزدیک
سال یا فصل اتفاق افتد و قمر در میان طالع و وسط السماء که مقابل است
دلیل بسیاری آنها بود در آن سال یا فصل و اگر کواکب جمع شوند در **برج**
آبی باران بسیار شود و آنها فراوان بود خاصه در صورت بوقت و در **برج**
بادی دلیل بادهای مخالف شوند چون زهره مغربی بود در وقت باران

و در برج افق لیل بارندگی بسیار بود **ثمره سوم** صاحب طالع سال افضل
یا اجتماع یا استقبال یا فصل چون از کوکب باران بود و کوکب دیگر از
بروج آبی بدو ناظر بودند لیل بارانهای بسیار بود در وقت خاصه که طالع
برج آبی بود پس اگر آن کوکب قمر بود سیلها باشند و بارانها نیز و اگر **قمر** بود
ابرهای سیاه بر آید قاریکی بود و بارندگی باندازه بود و اگر **عطارد** باشد
و برق بیشتر باشد قاریکی و بارندگی اندک و اگر **زحل** باشد بارانها بیشتر
و اگر **شیر** بود تغییر هوا بود غازه ها و کرمی و بارندگی نرم **ثمره چهارم** عطارد
از برجی به برجی نقل کند هوا متغیر شود مناسب وقت در برج از سرما و گرما
و نم **اما** هر کوکبی اثری بود در وقت تحویل هر برج و لیکن از عوارض
ظواهر بود چون در وقت تحویل سال زهره و عطارد و قمر در حوت باشند
دلیل بارانها و بارانهای سینار بود در آن بهار و سال سردی هوا باشد **ثمره**
پنجم پوستن قمر یا زهره از خانه های عطارد ابرها و بارانها باشد و بار
و اگر عطارد یا زهره بود یا ناظر تحت تر باشد **ثمره ششم** اتصال عطارد
بازحل دلیل سیل بود و بارندگی و در عروق برق در آن هنگام و غیر
از دلیل شکستن گرما بود از تغییر هوا و تارکی خاطر باشد **ثمره هفتم**
اگر زهره تابستان شرقی باشد کرمی باشند و ابرها بر آید و بارندگی بود
نزدیک تحویل آفتاب محذره شرقی خاصه در غایت شرقی بود زمستان
سرد بود و بارندگی و در همه و برج بندها در فصل پیرماه شرقی بود

و باد

سها

زود سرد کرد و غمها باشد مگر دونه بود با حتران که اگر کمتر کنند و اگر
نزدیک آفتاب بر سر طالع برج در حد شرقی بود گرما قوی بود و علامات
شرب افتد و اگر موقت تحویل آفتاب محذره در حوالی آفتاب بود مشرق
یا مغرب از سرما بکشد **ثمره هشتم** زحل در برج آبی دلیل خشکی سال بود
و در نقصان چشمها و دودها و گذشتن تابستان یا اعتدال پس اگر برج
در بروج آبی بود و در بروج آتشی در تابستان دلیل سمومها باشد و در
زمستان دلیل شکستن سرما بود در وقت و سرما و خشکی در تابستان و
دلیل شکستن گرما بود **ثمره نهم** نظر آفتاب با شتری یا مرغ دلیل
گرما بود خاصه بروج آتشی یا بادی و شکستن سرما بود و نظر مرغ یا
شتری یا قمر جان حکم دارد **ثمره دهم** اگر موقت تحویل سال یا فصل مشرقی
و زحل محرم با هم بودند در برج هوا یا بادها جدد و در برج خاکی
سرما خشک و در برج آبی سرما و بارندگی و در برج آتشی شکستن سرما
بود و کدورت هوا و گرفتگی و در تابستان گرما یا اعتدال بود **ثمره**
یازدهم زحل در رابع طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال دلیل
خسوف و زلزله باشد خاصه که برج خاکی بود و اگر قمر یا عطارد
یا و پوستن یا زهره و بهم ناظر بودند بنظر نحس تحت تر بود احتراق
زحل در برج خاکی و قمر نحسین و نظر بدهر و همین حکم دارد
ثمره دوازدهم در عاشر طالعها دلیل نمودن آتشها بود در هوا

دلیل خشکی سال بود
بر وجهی دیگر

خاصه که آن برج بادی باشد یا آتشی و محسوس شده باشد و اگر قطار
یا قندار یا خاجه بوند یا ناظر بوند بعد از آن سخت تر باشد و دزد و راه
بدیداید یا دزد و بوی و چون یکی از این علامات بدیداید و جرم شمس
نور یا سرخ نماید از رفتن زودتر بدیداید و قوی تر بود و اگر دزد و راه
از طرف مشرق بدیداید فتنه و تشویش از آنجمله ظاهر شود و زودتر
در آن جهت از عظیم کند و حکم دیگر همین باشد اما گفته اند خود
در مغرب ظاهر شود و آنرا ویران بدیداید از هر جهت که دم او بود
از جهت خراب شود و لشکرها و پیکانها از آن طرف در آیند یا شاه
و سروران و اکابران و کاتبان را نکبت رسد و بقتل آیند و اهل آن
بلاد نقصان کند و قتل شود هوا بد کرد و بیماریهای صعب
بدیداید و بافتد و مرگ فجایه و دزدیها و خیانتها اشکارا
و جرمها شود چنانکه در پیش شرح رفته است اما آنرا آن در آن
اقلیم و ناحیت و بلذ ظاهر تر بود که او برعت او کند و یا او را
پیشند و در شهرهای که منسوب بود بداند هیچ که در وی طالع
شده باشد و مثلثات او یا در عاشران شهرها و آنرا و عظیم
تر یا بداند استن در فساد عالم اما آن بزرگ که غمزه بطالع
شرح را شرح کرده است غیر مولا نام معظم حکایت میکند در
آخر کتاب وقتی دزد و راه نمود در هر دوی که بگشت و سلطان

مهد بقتل رفت و زود بقتل خشک شد و لشکرها و پیکانها در آمدند
و مبالغی نسا و های رفت از و با و قتل و جرم و خیانتها اما آنچه ما دیدیم
که در بیت و هفتم رمضان سنه ۶۶۲ هجری دزد و راه بدیداید در
شرق طلوع احمد در صبح افتاب در اوسط اسد و درین شب کسوف بود
تحت الاضرب و یازده اصبع و بزرگی دزد و راه مقدار سردی بود
و دزد و راه با کالامیکر و چنان که میسوزد و دزد و راه با کالامیکر
بیرفت و می کسرت و متلاشی میشد و او بر زمین تبت و بلاد
شرق و ترکستان و کاشغور و فرغانه و ماوراءالنهر و خراسان
بگذشت و هر شب خوری تری نمود و از طرف جنوب فارگشت
بیت و دزد و راه و الحجه و مدت مکنت او هشتاد و پنج شبانروز
بود چون پیدا شده بود از آن بود که در شرق خلافتها و جرمها
قام شدند و پادشاهان را نکبت رسید و هلاک شدند و قتل بدید
شد چنان شد که گفتند گناه در آن زمین نمی رود و بداند خشکی را آنچه
از پادشاهان مقام زنده ماندند روی بترکستان نهادند و کرم
که کرمی و دزدی اشکارا شد و راه در بنیامد و شفقت مآورد
از فرزند برخواست و ناامنی و دزدی و غلام پیدا شدند و لشکریان
پیکانها در آمدند و در ماوراءالنهر خرابی میکردند و ملوک و اکابر او بقتل آمدند

آن بود

میسوزد

و بداند بخوابد

و نه انکران درویش شدند هر سال با رخط و فتنه بی بود و در خراسان
 از کرد که بوق از جیحون بگذشت و شهرها غارت کرد و قتل کرد و اسیر
 پیروز آورد و حرمهای قوی رفت و شکست و فویدها از گشت و بیاورد از شهر
 بعله اکله و فالج باطل شد بعد از نه سال از خراسان در آمد و قتل عظیم کردند
 و باقی خلایق را بطرف سجیون کردند و بعد از آن غارت بزرگ کردند
 سیزده کورت اللهم احفظنا من هذه الشدايد **ثمة سیزدهم** در تغییر حال
 هوا بسبب قریب بعد کواکب از افق چون قمر از اجتماع بیرون آید تا تربیع
 افتاب نرسد تری کند و از تربیع تا استقبال کری کند و از انجا تا تربیع دیگر
 خشکی کند و از تربیع ثانی تا اجتماع سردی از اجتماع تا استقبال آید
 النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور است و قول دیگران است
 که قمر از تربیع اول آید النور است تا تربیع ثانی و از انجا ناقص النور است
 تا تربیع اول جهته آنکه نور و ظلمت بوقت تربیع در جرم او مساوی است
 و چون از تربیع اول بگذرد و نور غالب شود بر ظلمت تا تربیع و از انجا
 ظلمت غالب شود تا تربیع اول **اما** سه کواکب علوی چون از اختراق بیرون
 آیند تا بتمام اول نرسند تری کنند و از انجا تا بتمام ثانی خشکی کنند و از
 انجا تا اختراق سردی کنند **اما** اگر کواکب دلیلی سردی کنند و دیگری دلیلی گرمی
 خشکی و دیگری دلیلی تری چاهها مختلف از هوا بدیداید بحسب قوت

لستکر

اما قمر

در دو

و دیگری دلیلی

و ضعف هر کواکبی و امتزاج ایشان پس در آن وقت احتیاط باید کردن
 و احکام مناسب امتزاج کواکب کردن و تفریق کردن و قوت هر یک را از
 دیگری تا احکام صواب و در نگاه باید داشت هوا تا چنانکه در دیباج
 یا ذکریم و امتزاج کواکب چنانکه گفتیم و فصل سال **اما ثمة چهارم** در تغییر
 حال هوا بر وجه طبیعی اگر هوا صافی باشد وقت طلوع و غروب شمس و در زمانه
 کرد و او به لونی و رنگ و بصری اثر میماند و با شعاع او کشیده نماید دلیلی
 یا ادها بود و اگر سیاه لون نماید یا بسبزی زند یا در پیش او سپید نماید
 یا اگر دانه آید یا به باشد دلیلی بارندگی بود و سردیها **اما** پیش از اجتماع و استقبال
 بیست و روز بنگرند در موضع قمر همان شمس گفته شد در قمر طلوع آید
اگر موجود بود حکم همان است که در شمس گفتیم و اگر کرد او دانه نماید و آن
 و اگر چنان نماید که بیداری حرکت میکند اثر او قوی تر باشد **اما** اگر کواکب تا پیش از آن
 چسب باشند بر کمتر نمایند دلیلی بارهای باشند و بارندگی و اگر آتشها در آن بینند
 که از آتشها خوانند دلیلی ادها بود از آن جهت که او برود از هر حتی بینند بارها
 خضطرب جدید ترتیب **اما** نمودن قوس و قزح در غروب بوقتی که هوا
 صافی بود دلیلی سرما باشد **و اگر** هوا صافی نبود دلیلی صفای هوا باشد
 و در شرق دلیلی سرما بود **ثمة چهارم** در احوال حرب و فتنه و دوازه
 نموده **ثمة اول** در دلیل حرب از وجه کلیات دلیل فتنه و حرب بر پنج است
 و زحل و عطارد و انصالات شمس میان این کواکب و موضع مریخ و زحل

صفتها که

در دیباج

مشرقی

و در **هم** **مرد** **بما** **ا**فتاب دلیل بادشاهست و دلیل مدی و خاری و ذره
 دلیل بصاله و قدر دلیل رسول پس اگر در وقت قرآن بیان دلایل نظرهای
 بدافتد در مدت قرآن حربها و فتنها افتد پس اگر شتر سیاهی بوده باشد در
 قرآن مدی و خاری را وجود باشد و اگر مرغ و قوت تحویل سال قرآن بازماند
 قرآن در خانه شتری باشد خارجی و مدی را لشکر جمع آیند **اما**
 وقت پدید آمدن احوال انگاه بود که آنها را طالع قرآن با آنها بروج قرآن
 یکی از دو خانه شتری رسید پس اگر مرغ در بجهاد آنها یا طالع سال
 بود در عیت یا خارجی مدی باشند و اگر مرغ و شتری ناظر شوند قوت
 بیشتر کنند و اگر شتری در عاشر سال بود خارجی و عقلت رسد و اگر در یک
 خانه بود قوت نیابد و اگر در خانه هم بود بگوید و اگر در چهارم باشد
 در آن بلد یا ناحیه بود **اما** در دوازدهم بقدر ماند و بگوید و اگر در هشتم
 باطل کرد **اما** اگر مرغ در خانه ای زحل بوده بوقت قرآن مدی و خارجی را
 زود باطل کنند مگر در جدی که اندکی قوت دارد **اما** در وقت خروج
 مدی اگر زهره نیک حال بود صلح رود و اگر در آن وقت نظر علویین
 باشد بدست هم دلیل صلح و خیر بود **اما** اگر زهره و قمر بودند رسول فایده
 دهد و الا ندهد و اگر بد حال بود سبب فساد شود **اما** در دوازدهم دلیل
 جزو یا تریع و مقابله مرغ و زحل در وقت تحویل سال دلیل حرب
 باشد و آن سال با فصل و اثر تریع کند و این احوال وقتی پدید آید که نرسد

و عوام

یکو حال

خ

مرغ زحل رسد یا شعاع تریع یا مقابله او یا وندی از او تا طالع هر روز بخورد
 نه دقیقه هشت ثانیه مثل حرکت وسط افتاب بر توالی حرکت وسط افتاب بر
 توالی و بدتر از بود که بعد میان مرغ و زحل همان قدر بود که میان وند و شعاع
 یا شعاع بر توالی پس اگر چنانکه بدان مدت که سیر مرغ بر زحل رسد تریع و نرسد
 بدان نفس رسیده باشد یا شعاع نفس فساد و شر ظاهرا بر باشد و اگر قرآن
 نحسین زود تر ظاهر شود و در تریع بر دارد خاصه در اول فصل تابستان و
 قوت مدعیان و خارجی بود **اما** مرغ تحت الشعاع در ابتدا سال با فصل
 فتنها و حربها انگیزد و شش خون رود و قتلها در زمان و اگر در وندی بود
 و آن وند بروج منقلب بود سخت تر باشد خاصه که در وندی از دیده بود
 مرغ و بدتر انگاه بود که این اتفاق افتد و آنها بروج قرآن **اما** چهارم
 اگر مرغ در تریع افتاب بود بوقت تحویل سال یا فصل قوی یا بادشاه خلافت
 کنند و عداوت اندیشند **اما** مقابله بود دشمنی و مخالفت آشکار شود
 و در وقت اوقات و فتنها افتد خاصه که مرغ در بروج منقلب باشد و هر آن
 درین وقت مرغ را جمع بود پس اگر مقابله افتاب از زحل باشد مرغ در
 سیزده بود مخالفان بدی کنند و خرابی جایها بود و در خوف باشند و ایشان شوند
 بیکدیگر نترسند یا راجعت کنند در وقت استقامت اگر مرغ سال خداه بود
 بپراکنده بروج قرآن یا خداوند طالع سال بود و دشمنان را تیر کنند بر
 یا بادشاه خاصه که در موضع بر بود و دلیل کرد از حربها انگیزد پس

درین وقت

اقتاب

اگر مریخ بتوابع افتاب از برج آتشی نکرده دشمنان پادشاه انقبل مشرق
 آیند و سه جهت دیگر را حکم همین است **و اگر** مریخ بتوابع خد و اندخانه افتاب
 بود قیاس چنین دانند و مریخ را از خانه غریب هیچ تراز جونا نباشد
 چون از وبال بیرون آید و در وی کند و وی همو طغیارد و هیچ خانه افغانها
 غریب بترا از خانه قوس نیست که از خانه بیرون می آید و روی بستر دارد
 فی الجمله آنست که مریخ در ابتدا و سال و فصل از منزل دلیل فتنها و شورش
 و قتل بود **ثمره پنجم** چون مریخ بوقت تحویل سال یا فصل بهم السعادت
 یا بهرم الغیب نکرند بولالت دلیل غریبها و حیاتها بود و کشتن و راه
 زدن و فتنه و حرب **و اگر** زحل بود بجای مریخ و با افتد و تنگی و خواست و ظلم
ثمره ششم در مبدای سال و فصل بنگرند در برج انتها طالع و ولادت پادشاه
 یا انتها طالع جلوس او هر کدام که از آنها موجود بود و مریخ در قریب باشد
 از آن طالع خاصه در علمه دلیل فتنه و اضطراب و احوال پادشاه بود
 بد توان بود که انوقت و اوق طالع سال افتاده باشد **ثمره هفتم** اگر مریخ بوقت
 حرب در ربع مشرق بود از طالع پادشاه ظفر او را بود **و اگر** در پنجمای
 ظفر لشکر مشرق بود که او را پس پشت دارد و این قول ابو معشر است
اما ابو نصر ظفری که از احوال حکام است میگوید که مریخ از ده
 درجه نور یاده درجه آمد مشرق بود تا ده درجه عقب جنوبی بود
 و از آنجا تا ده درجه دلو مغرب بود و از آنجا تا ده درجه ثور شمالی بود

خاندید

و از آنجا

پس مریخ در هر ربع که بود از این ارباع ظفر لشکر از طرف را بود این قول
 از اسرار هر س حکیم است و هوادریس الینی علیه السلام و ابو الحامد
 غزنوی در کفایه آورده است **ثمره هشتم** اگر وقت اگر مریخ دلیل فتنه
 بود حرب خواهد گشت در اول سال یا فصل سعدی بوی نکر در خاصه
 منظر مردش فتنه ها بوقوت بود **اما** بفعل نیاید **و اگر** بفعل یابد که نگیرد
و اگر ان سعدی قبول بود و قوت دارد مانع از طبعیت ان سعدی بود
 موضع او **و اگر** مریخ در خانه های سعدی بود چون ان سعدی ارجح کرد
 لا مفسدان از فساد بازمانند **اما** ظاهر شود بدی ایشان **و اگر** ششم
 بود ظاهر نشود **و اگر** بود بجای رسد **ثمره نهم** در استخراج سهم هر کس سهم
 دلیل حرب اندکی بروز و شب از درجه افتاب گیرند تا درجه هفتم
 و از طالع بپس کنند و دوم را بروز و شب از درجه مریخ گیرند تا قمر و
 از موضع شمس بپس کنند پس اگر مریخ یا یکی از این دو سهم بود یا بنگرند
 بنظر عداوت فتنه و حرب ظاهر شود خاصه در و تده ان و تده
 برج آتشی باشند **ثمره دهم** اتصال شمس با مریخ از خطوط سعدی
 نصیرت پادشاه بود و نظر عطارد یا شتری بود در دلیل بسیارند
 غزنین پادشاه بود و راستی مستوفیان **ثمره یازدهم** قوتی ذاتی است
 بر سهم السعادت و سهم الغیب دلیل تندستی ملوک و سلاطین و
 باشند و قمر با اسد و وسط السماء زیادتی دولت و ملک پادشاه بود

خاصه که قمر مقبول باشد و فرزندان این سال مقبول زاینده باد و دولت
آفتاب در وسط السماء دلیل ظفر ملوک بر اعدا خاصه که نظر شتری
نور در قمر اجتماع یا استقبال مقدم گردد و اگر سعیدی
 بیوندد دلیل خیر و سعادت و تندستی خلایق باشد خاصه که نظر
 مردت و اگر بخس بیوندد حکم بر ضد این باشد درین سال یا فصل **اما** این
 عمل در هر اجتماع و استقبال نگاه دارند و حکم هر پانزده روزی از طبیعت
 از کوکب کنند و لغو است نظر قمر او چنانکه مذکور است **اما** پوسه
 قمر یا عطارد و وقتی که از اوقات منصرف شود هر نظر که باشد دلیل از آن
 باشد و اخبار بد و کساد بازارها خاصه که نظر عطارد بخس بود و اگر
 بخس منصرف شود و قمر بعطارد بیوندد دلیل شدت بود در خوار
 و تفاوت نر خرها خاصه که نظر بخس بود **اما** اگر سعد منصرف شود
 و بعطارد بیوندد دلیل اخبار خوش و بیزی بازارها و فرح عوام
 و از برای ترخدا و دلخوشی خلایق **شیخ** در احکام آنها عالم
 قرآن پنج نمرة در دلیل کلی و دلائل قرآن اصل است و دلائل سال
 فرع او دلائل فصول فرع سال و دلائل اجتماعات و استقبال است
 فرع فصول و معظم ترین دلائل در احکام سال عالم آنها ای برج قمر
 است و صاحبها و سالخداست و صاحب دور از آن جهت بود که
 طالع قرآن و برج قمر و دلائل دیگر هر چه وعده کرده باشد در وقت

بود و مقبول

سعادت

نمرة اول

آن قرآن آنچیز و وقت بود چون نوبت بدای دلیل رسد آن چیزان قوت
 بعمل آید و حکام موجود شدن آن میاید است که آنها برج قمر و طالع
 قرآن موضع آنچیز رسد و دلائل دیگر همین است واجب که هر سال نگاه کنند
 در آنها ای آن و سالخدا بعد از و صاحب دور از کوکب هنگامه و احکام
 سال از این دلائل کنند و این قرآن آنچیز ای حکم که حکم بیست سال از وی باشد
 چوت این معده معلوم گشته و اول سال برج آنها معلوم کنند از برج قمر
 که بر وی افتاد پیش است و سالخدا و صاحب دور **اما** اگر سالخدا کوکب است
 اتفاق افتاد است و بر جزو قرآن یا صاحب دور دلیل قوت حال پادشاه
 بود و اگر بر خردا و ندانند و دولت و مضاعف شود سعادت پادشاه
 و عا لیا این خاصه که سعدان ناظر باشند بسا خد و برج آنها یا صاحب
 دور و خاصه که مستعفی شتری بود یا مستولی یا صاحب دور یا آنها برج
 قرآن رسیده بود **اما** اگر در حل مستعفی بوده باشد و درین وقت برج
 بد و نکر دفسادها ظاهر شود و از مغانله و محاربه خاصه که نظر عدوت
 و تنگی پیدا یابد اندوه خلایق و شدت پادشاه **اما** در وقت قوی بوده باشد
 و درین سال ضعیف بود نقصان حال صاحب دور و لثان بود بد کرد **اما**
 اگر در وقت قرآن ضعیف بوده باشد و درین وقت قوی بود احوال پادشاه
 و خداوندان دولت و جاه بالا گردد و فرخی بود خاصه که آنها شده باشند
اگر سعدان ناظر بودند کار قوی تر **اما** اگر این دلائل در قرآن وسطی

قرآن

و آنکه مستعفی بود

نگاه دارند حکمش چنین طریق بوده باشد اما آن قوی تر باشد و قیاس و قوران
 دیگر چنین است **تفسیر** در کمال جزویات چون آنها طالع قوران بدیم رسد صاحب
 دوران کوکب بود کنند او تحت این دیگر بود و قیاس چنین است تا سال حتم صا
 دور باز کوکب اول شود پس اگر برج آنها دوم برج قوران باشد و او سعود بود
 و سال خدا قوی حال و صاحب در سعود دلیل فراخی باشد در آن سال و بسیار در
 و تنزی بازار و دروای معاشرت و معاونت مردم باشد و اگر در آن سال دلیل بد
 بود حکم بر ضد بود اما چون آنها بخانه سپوم رسد و سال خدا قوی حال بود و
 صاحب در دلیل ساز کاری مردم باشد با خویش و پیوند و بسیاری حرکتها
 و طلب علم و طاعات و نیکی افتقاد و باز رکابها با نفع و اگر در کمال بد حال
 باشد حکم بر عکس بود و انتفاکات بد اختیار **اما** چون آنها بخانه
 چهارم رسد و سال خدا و صاحب در سعود باشد و دلیل با دانیها
 بود و نیکی ضیاع و فقار و بسیاری ارتفاعات و قوت کار دهفت
 و عواقب امور مخور بود و اسودگی خلایق در او طمان و اگر در کمال بد حال
 بودند مردم جابه ها خراب کنند با سید با دانی و خرابیها بدید و حال
 ارتفاعات و کشت و زرع بد بود قیاس هر دو از ده برج چنین است
 و سال خدا و صاحب او و چون منسوبات بروج معلوم شده است
 و او تار و طالعها احکام مناسب آن برج دهند که آنها بد و در سیده
 باشد چنانکه مثلاً شمس یا چهره مردم نمودیم سال سیزدهم آنها برج

یا برج قوران

سعد

اصل رسد اما در نوبت آنها هر چه با و کوکب اصل نگاه دارند که این
 برج آنها در وقت قوران قوی بوده است یا ضعیف و صاحب و همچنین
 و درین سال چگونه است یا خلاف آن پس اگر در وقت برج **تار** و سعود
 بوده باشد چون تربیت بد رسد آن سعادت ظاهر شود و اگر بخیر
 بوده همچنین از خود ظاهر کند مناسب طبیعت خود **اما** اگر سعود بوده باشد
 و درین وقت غش بود فساد افتد در منسوبات او از مردم اجناس او و
اگر سعد بوده باشد و قوران درین وقت نیز سعد بود عزت مدلولات او
 بکمال رسد اما اگر بری نبویس بوده باشد درین وقت نیز غش بود
 احوال منسوبات او بد بود و اگر درین وقت سعد باشد منسوبات
 او بهتر گردد و قوت کوکب چنین باشد اما هر سال که برج آنها **سعد**
 و سال خدا دلیل سعادت احوال خلایق بود و ایمنی و فراخی و تنزی
 بازارها و دروای باز رکابها **اما** اگر در بری آنها کوکب خسر بود
 فساد حال منسوبات او بود و از طبیعت آن کوکب از مردم اجناس
 و احوال هوا همچنین و اگر سعد بود عزت مدلولات آن برج و آن
 کوکب و نیکی حال خلایق و هوا و نظرهای سعد و خسر و کوکب
 در برج آنها که بوقت قوران افتاده بود نیکی اعتبار کنند در وقت
شهر سیوم که برج آنها موافقت کند با طالع یا دشا یا با آنها
 طالع یا عاشرا یا با آنها طالع جلوس او یا طالع تحویل او دلیل قو

بکره و حکم

کوکب

حال پادشاه بود و افزونی ممالک و خزاین و اگر دلایل سعد بودند
 بوجه احسن باشند و نظر بعد کند و انصاف و اگر بخش بود و جوهر
 نیک کند و مکر و هات رسد **فصل چهارم** اگر در جزو قوت یا طالع قوت
 سعدی بوده باشد خسوف کلی یا کسوف کلی اتفاق افتد در هر وقت
 یا موضع طالع آن کسوفات افتد یا در آن خانه قرائن نحس شود
 یا از دو نحس یکی بدین رسد بدی احوال پادشاه بود و خلا و ندان دولت
 خوف و مکر و هات خدایق و اگر این احوال در قوت قرائن واقع شود پادشاه
 بکشد و فساد کارها شود و تغییر احوال صاحب دولت و نماند و توانگران
 باشد **فصل پنجم** در هر برج که سعدی بوده باشد در وقت قوت یا ناظر سعدی
 چون نوبت بدین برج رسد سعادت بدیداید از جوهران سعد و اگر نحس بوده
 تفاوت رسد از جوهران نحس و حکم احوال پادشاه از آن برج **فصل ششم**
 در برج که یکی از دویس بوده باشد بوقت قوت خاصه یا عظمی چون آنها
 بدان برج رسد زیادت قوت حال پادشاه بود و بزرگان خاصه از آن
 برج موافق او تا در طالع پادشاه بود و حکم سهم السعادت یعنی **و اگر**
 سهم السعادت بود تدبیرها کند در کار ممالک و سعادت او دلیل
 را بای نیک باشد و خوش است از لیل راههای بد و ظلم **شعبه ششم**
 در احکام خسوفات و کسوفات هفت **فصل هفتم** در دلایل
 کلی کسوف و انوری عظیم در احوال عالم خاصه آنرا که در وسط السعادت

یا برمی که در وقت قوت

انها

و نزدیک پادشاه

خسوفات

بود و کسوف بدلت خود مضرت رساند بخلفا و خاتوران و خادمان و زنان
 و زنان حامله و بچگان و کیت مضرت کسوفات تقدیر کیت کسوفات بود **مثلا**
 اگر کسوف یا خسوف کلی باشد آنرا و عظیم بود و اگر کمتر بود کمتر باشد و در اتفاق
 چندین موثر نبود اما فاعل مضرت کوکب مستولی بود بر طالع کسوف و خسوف
 و برج هر دو را و مدبر باشد با حوال کسوفات پس وقت باشد که مدبر باشد
 بود یا بیشتر حکم بر مدبر قوی تر نشیند و دیگران را در مزاج شریک باشد **فصل هشتم**
 اگر کوکب نایبه وقت باشد که کوکبی بدین پوشا شده بود و فعل او ظاهرتر
 باشد و باز فعل دو کوکب علوی از شرف قوی تر بود و کیفیت مضرت بر صفت
 مدبر باشد **فصل نهم** کوکب نایبه شاید که مدبر بود و اگر کسوف یا خسوف در برج
 طلوع او اتفاق افتد یا در برج غمی او **فصل دهم** اگر مدبر زحل بود مضرت انظار باشد
 و تنگی مهر و فساد اشیا از مردم زحلی و زحلیان مستولی شوند و از ایشان
 شقت و درج رسد **فصل یازدهم** اگر مدبر شری مضرت از آن معروف بود و نهی منکر
 و از دفع حق و طلب حقوق شرعی و از نانی چیزها خاصه اطعمه و زود از نمان
 کرده و طبقات مشری مستولی گردد **فصل بیستم** اگر این هر دو کوکب علوی مستولی باشند
 ظلم بعید بد و صورت عدل و خوف بدین بدین بر صفت این دقتیاس کوکب دیگر
 همین است **فصل بیست و یکم** اگر هیچ کوکب مستولی نبود مضرت او از مزاج آن نبرد
 و از ذات کسوف یا خسوف و اسکان دارد که چون کسوف کلی باشد یا بیشتر
 او شکست کلی باشد یا بیشتر او شکست گردد در برجی اشقی از ذوات الاذن

از سفلی

چیزها ظاهر شود و مضرت آن کسوف با فراط کرده فسادها افتد و حرب
و مقاتله شود و بادشاهان را بیکتر رسد و تبدل احوال و اهلها چنانکه در
مقدمه گفته شد خاصه که شمس بد حال بود یا بخسین شخصی خاصه در آخر
قرنی یا آخر دولتی یا وقتی که جهان مستعد فتنه شده باشد **مقدمه دوم** اگر
خسوف یا کسوف بر درجه طالع شخص اتفاق افتد زیانی در ساندن و
جان این آن شخص و هم نقصان بصر بود و رفتن چشم خاصه که در عقد
دین باشد و اگر مرگ و عاشر افتد بی حال عل و دولت بود و الم از باد شاه
و اکابر و اگر در بیت المال بود فساد حال مال بود و معاش و خوردن
چیزهای مضر و حکم بیوت دیگر عین است و اگر کسوف یا خسوف در موضع میر
یا سهم السعادت اتفاق افتد سرور را خوف بیماری بود و غلتهای مهلك و
فسادها از خارج و داخلی **اگر** در موضع سهم الغنیمه فساد میوهای باطنی بود
و رونق عقل و نقصان رای و تدبیر **مقدمه سوم** قبال مضرت در کسوف برج اوتوب
و طالع او و موضع او و مدبر همه و برج پس اگر تدبیر در برجهای بادی بود
مضرت او در مردم بود و در حوا و حیوانات و انواع طیور و مرفق با دهای
زیان کار و بدین غمها و اگر در برجهای خاکی بود مضرت در حیوانات هم شکافته
بود و در نباتات و عوارتها و خوردنیها و زلزله و خسف باشد و سربا و بدی
راهها و اگر در برجهای آبی بود مضرت در راهها باشد و سازان دریای
حیوانات آبی و جواهر و فساد زهر و سم و جواهر و بودن کرمان و نکستن بر

در وقت هربك و فساد و کسوف سفندان و بز و اسب و چهارپایان پس **اگر** مدبر
در محل باشد فساد شکلیها بود و آنچه در بهار رسد از میوهها و اگر در بهار بود
فساد میوههای پرمای بود و تغییر هوا و اگر در توج انقلاب افتد خراجها
بود و تغییر عاداتها و مضرت از سرما و کوما **مقدمه چهارم** اگر مدبر در محل باشد فساد
از انواع چاربهایی بود که بر محل بنسبست و بدید آید و هوا درشتی و سرما و
و ابرها و صفتها و هم و با بود و مضرت در حیوانات بزرگ و بارکش و فساد
شایخ و دهاقین و خاندانهای قدیم و فقر و کوشه نشینان و اگر مشری
مدبر بود بر انگیزه در طلب مال و معاش و مریت و جاه و فراخی بداید و
تاج حیوانات بسیار بود و هوا با اعتدال گذرد و غمها باشد و با دهای
خوش جهد و اگر مرغ بود فساد بدیداید از خشکی هوا و افتادن خصوصتها
و قتلها و چار و بلیکه مرغ بنسبست چون تیرهای دایم و بر آوردن خون
و اسقاط حمل و آنچه یاد کردم و بودن دزدیها و خیانتها و خسوف عموم
بود در وقت و نقصان بارندگی و نمودن آتشها و فساد اشجار و تغییر
حال لشکرها و بهار یها و کسوف سفندان و اسب و بز و شکستق سربا و
در هنگام او بود و بودن از حیث و اگر زهره بود فعل او مناسب فعل شری
بود و در مردم ظاهر شود و طلبت و فریج و طرب و معاشرت و تدبیر
بود و در روی مضرت نباشد مگر سلیطه شدن زنان و اسازنای
کردن و از نانی برده و بلبوسات و خوردنیها و اگر عطار مدبر بود

وَأَكْبَرُ

از اربع عالم
بدانند که تا می آید
دران ربع بیشتر باشد
صحو

[illegible]

دفعه سوم و هفتم
اصول آریستو
چهارمین باب
کتابت مغف
معلوم شود ۱۲

در احکام بیت حادق
بخ مشرق شعبه

اول در کیفیت احوال مولود پنج غره **مشرقی اول** در مقدمه این شعبه طالع مولود عبارت از آن برج است که بر افق مشرق باشد بزرگمان ولادت در آن وقت که بچه از مادر جدا شود و دانستن درجه آن برج با الت حاجت باشد و هیچ الت بهتر از اصطولا نیست تا اگر ولادت بروز بود ارتفاع شمس گیرند و اگر غایت معلوم کنند از روز یا شب و از آنچه طالع استخراج کنند و این عملها در هیچ شرح داده اند اما اگر محکم حاضر نبود و التی نبوده باشد و آن زمان فوت شود و دریافتن آن ممکن نبود پس استادان این صنعت طریقهها آورده اند و آنرا نمودار آن خوانند تا بدان عملها درجه طالع متحقق شود بوقتی که بچم را خبر داده و نند از زمان ولادت پس بچم از زمان تا تخمین کنند و بگویند از روز یا شب چند زمان گذشته و از آن ساعت درجه طالع او تا ثبت کنند و بر نمودار عرض کنند اگر موافق افتد با طالع تخمین بدان اعتقاد کنند و اگر موافق نیفتد بدان نمودار که خواهد شد طالع درست کند و باید تفاوت جزو او پیش و گم از نیم ساعت بکم از نیم بود و جزو این صلاح دشوار پذیرد اما در وقت طالع تخمین عمل نمودار چون معیاری و میزانی است و نمودار آن بسیار است

اولی بر وی اعتماد هست نمودار سقط النطفه است که منسوب به رس حکم است و در پیش روایات این هر رس اد ریس بغير است علیه السلام پس قول او است که موضع قر باشد و وقت ولادت سقط النطفه طالع مولود گردد و طالع سقط النطفه موضع قر باشد و وقت ولادت و بعد از نمودار بطلیموس است پس قول او است که هرگاه که درجه طالع وقت مثل تقویم گوئی شود که مستوی بود بر جزو اجتماع یا استعلاء شخصی از انسان در وجود آید و بعد از آن نمودار تیسر است و آنرا بر درست باز خوانند و دیگر بزرگان از دانش اسکنند و ومانند اول مصری و اهل هند و غیر ایشان هر کسی نمودار را کرده اند و این عمل را از جهت آن ثبت نکردیم که مطلوب این مسوده احکام است و لیکن در هیچ هر یک را روش گفته ایم و مثالها غوده ایم و طالعهای ارتفاعی بلبل و نهاری و آنچه بکار شود آورده **مشرقی دوم** در کیفیت احوال مولود بوقت زادن قول بطلیموس است که بنیاد آفرینش ادی بر هفت قوت و هر قوتی منسوبست بگوئی **اول** قوت طبیعی است و او بقدر منسوبست **دوم** قوت حیوانی و او بشمس منسوبست **سوم** قوت شهوانی و او بزه منسوبست **چهارم** قوت تدکرات و او بطارد منسوبست **پنجم** قوت غضبی و او بمرخ منسوبست **ششم** قوت نفسانی و او بمشرقی منسوبست **هفتم** قوت ماسک و او بر محل منسوبست

پس اگر این کواکب بر احوال مثال هفت جسم اند بر زمین و چنانکه
 ثمره هفت جسم که بر اند در جو زمین بود و از انجا باصل و غو
 و هر تجوی بقدر استعداد خود یکی بر و از آن رسیدن و قبول
 کردن نشویند حاصل نماید همچنان اثر قوت نفس کل همگی کوب
 می پویند بواسطه فلک ثوابت و از کذا انوار کواکب بارکان او
 بعد رسد و از آن اثر مواید موجودی شود و مولود در این
 قوتها و استعداد قبول است این قوتها در زمان موار کشت می گردد
 بقدر هیات فلک و اشکال کواکب و حالات هر یک در آن زمان
 و غرات آن مرد را بام ترتیب این اجرام از قوت بفعلی آید و هر یک
 در وقت خویش بمقدار قوت خویش در ابتدا حال و استعداد قبول
 موثر که مولود است پس حقیقت است که حیوان و نبات و سعادت
 و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضرر و امثال این که از صفات انسان است
 ادی را بدین قوتهاست و این قوتها اثر قوت کواکب است و اجانب
 کند که در ابتدا حال کواکب در قوه و ضعف و موافقت و مخالفت
 معلوم کنند از انجا حالات مولود را استدلال گیرند و حقیقت
 آنست که از سعادت مولود از قوت و موافقت کواکب است و شقا
 از ضعف و مخالفت پس هر کدام که کواکب با قوت تر بود در بدان
 حال اثران در مولود ظاهر تر بود **اما** حالات وقت زادن اگر بوج

اشجار و پرید

موتور

بروند طالع مادر بود و انچه بوج مذکر باشد وضع حمل او اسان
 بود و اگر مولود مذکر باشد و بیرون در بوج مذکر خاصه نفس آن
 فرزند بسلامت ماند و اگر مولود مونث بود و بیرون در بوج
 خاصه قریحان است و اگر زحل در وند طالع بود دشواری باشد
 و اگر در ششم بود خوف مرکب باشد و بوج و ذنب بیرون سه
 خانه باشد **نصف سیوم** در تحت طالع ولادت حکم هر مولودی از
 طالع آغاز وجود او کند و آغاز وجود مولود زمان سقوط نطفه
 باید که باشد و در یافتن آن زمان در وضع بجم نباید بود از
 اعتماد بر سقط معلوم میشود **اما** طالع ولادت باشد و طالع سقط
 نطفه را اثری باشد بی شبهت **اما** وقتی که مولود در رحم بود
 چون موجود کشت از حال عظیم بحالی دیگر رفت که از آن عظیم تر است
 پس حکم از آن برخاست و بیرون نشست پس شناختن کیفیت و کثرت
 حالات مولود و قابلیت و صفتهای حمده و ذمیه او درین وقت
 ضروری باشد چون این اصول معلوم شد واجب کند بر هر
 عاقلی که بمنزیت عقل و فضل ارسته بود و دانستن احوال کواکب
 و بروج در زمان ولادت تا از انجا معلوم کند سعادت و شقاوت
 مولود از داخلی و خارجی و حیوة و عیان و هر صفت که ادی را در
 بود **نصف چهارم** در احوال مولود بعد از ولادت بجم بعد از آن
 که از مادر جدا شود بمنزله غوره بود از آن جهت که ادی بر مثال

حکم

بد

مادر بعد از وضع حمل چهار
 شود که منطوح ماند
 اگر هشتم تو

باقی در قوت های طبیعی چنانکه بر غرض حکم انگری توان کرد
 تا آنکه که در وی صفتهای وی تمام نشود بر مولود نیز حکم نشاید
 کرد تا وقتی که در وی بیشتر خلقت انسان تمام نشود چون حرکات
 و سکینات و برآمدن دندان و قوت نطق و امثال این در مدتی
 سال شمسی باشد و این چهار سال شمسی را مدت تربیت خوانند اما
 دلایلی تربیت مولود در این مدت نوعی خاص و عام خاص در هر
 طالع است و صاحب او مستولی او و نیراست و قهر خود مخصوص
 است باحوال بچکان از آن روی که همه مزاج قدر دارد که سرچشمه القهر
 است خاصه صاحب نوبت قهر باشد و اگر روزی بود صاحب نوبت
 شمس باشد از روی فردا تربیت پس اگر طالع و صاحب او هر دو و نیر
 در باب مثلثات طالع خاصه رب اول مسعود باشد و هم دیگر ناظر
 خاصه در او تاد بود و جایگاه خود مقبول بود و شویسته مولود
 تند رست بود و با آشته او در از غر و غریزه میان عشایر مردم و باشد
 تربیت تمام اما اگر بعضی دلایل نیک حال بودند یا همه میان سال بودند
 تربیت مولود و احوال او وسط گذرد مناسب این دلایل و مواضع هر
 يك اما اگر وقت دلایل یکی از بدترین نیز نوبت بکسوف یا خسوف
 خوش باشد یا بخداوند تربیت نامن یا رابع اگر آن کو کبک شخص بود و
 زود میرد خاصه صاحب نامن یا رابع مزاج بود اما اگر غرضی در دم
 طالع باشد مولود غذا شود از زیرد و اگر قهر پس از اجتماع یا استقبال

و این

در باب مثلثات طالع و علم
 شمس است و قهر از آنکه
 بقای حقیق صورت

به بلیت در

مقدم بر طالع یا بعد از ولادت خوش کرد در ضرر قوی باشد و اگر مسعود
 بود تنفع قوی بود اما اگر این دلایل یا بیشتر او در و بال باشند یا همو ط یا
 راجع یا ساقط یا عتوق مولود بی مزاج ماند و اگر قوی ترین دلایل با قهر
 محصور بود میان دو و خمس در يك برج یا دو برج خاصه که در برج او
 باشند مولود کله زود میرد یا بدست میماند و مانند و میموب کرد و
 خواهر و عیب او در آن عضو بداید که بدان برج منسوب باشد خاصه
 که برج قمر معوج الطلوع و بدتر آن که خانه ششم اگر قمر یا دلیل دیگر در
 میات سعدان اقتد بسیار کسان تربیت او کند و شفقت و
 تربیت تمام پیدا اما اگر زهره و قمر از طالع سنا و قطب باشند مولود
 از مادر تربیت نیابد و بدتر آن بود که خانه عاشر یا رابع و صاحب هر دو
 بد حال بودند و منصرف از صاحب طالع یا از طالع ساقط باشند اما اگر
 بعد از سه روز قهر بسعدی رسد در و تد خاصه که آن سعد زهره
 بود مادر یا دایه او را شیر بسیار بود و نیکو و مولود غذا نیکو قبول
 کند و اگر بخشی میوند یا بدب دسد شیر نقصان کند و مولود
 غذا نتواند قبول کرد **نشره پنجم** در اقسام تربیت مولود تا مدتی
 اول چهار سال رب مثلثه از طالع تربیت مولود است از وقت ولادت
 تا مدتی یک سال و چهار ماه و رب ثانی دلیل او سطا است و آن بعد از
 یک سال و چهار ماه است تا تمام دو سال و هشت ماه و رب ثالث دلیل

تربت او اخر است و آن بعد از دو سال و هشت ماه است تا تمام چها
سال پس هر کدام از این ارباب مشقات که قوی حال و سالمت را از مناجس
مولود در نوبت تربیت او تن درست تر باشد **و** اگر بد حال بود سگ بر
ضد نشیند خاصه که این کوب صاحب سادس یا ثامن بود و اگر چوب
مادر یاد اید ترک او کند **و** اگر این کوب در عاشر بود و غس یا غو
بود یا هابط در افلاک خود یا غسی دیگر بود بدین صفت مولود را
جای بلند در افتد یا در جای افتد **و** اگر برج اشقی بود در بنور و آتش
دان در افتد **و** اگر خاکی بود از دیوار یا از بام خوف بود و آن کوب
صاحب ثامن بود مولود میبرد **و** اگر صاحب سادس بود غمی در
بد بداید در آن عضو که بدان برج منسوبست یا آن کوب و اگر افوم
که محل دلیل است و اطراف او و برج او و طالع مثال او و دوازده
خانه **اما** اگر آن کوب سعدی بود یا نظری سعدی سعد شده باشد
و صاحب طالع بودت ناظر بود مولود برافت برسد **و** اگر رسد
صحت یابد **و** اگر سعدی در او نادر بود یا هشتم مولود بسلامت
ماند و زحمت نیابد و الله اعلم **شعبه دوم** در اخلاق مولود
شش ثمره **ثمره اول** در دلایل کلی بر اخلاق مولود خلق مردم خوی
مردم بود و خوی بسیار است و هر یک خلاف یکدیگر چنانکه مردم
مردم لیکن اصل هر سه قوت است یکی عقلی که منسوبست بطارد

دوم غشی که منسوبست بر پنج **سوم** شهنائی که منسوبست بر هوه و
فروعات این سه اصل حد ندارد بسبب مازنجات این کواکب یا اگر
و با کواکب دیگر بودن ایشان در بروج هر یک **اما** امتزاج عطارد
با مشتری دلیل توت عقل است و راههای صواب و طلب
نافع و عودن دیانت و امانت و حق گذاری و عدل و انصاف و
نظر بحقایق اشیا و امور آخری و مانند آن **اما** امتزاج عطارد
و بارخل رایهای بد باشد و خطا و جستن علوم مطعون و
رسنده بود بغور معانی و بار یک اندیش باشد و کارها چیزها
اما اگر امتزاج با مریخ کند رایها او پر مکر و حیل بود و طلب حروب
کند و خدیت و نیز عجات و سیمیات و مانند این و تحت
باشد و موزی بود بسیار غضب **اما** اگر امتزاج با شمس کند رای
او بصر و ری بود و ملکی و امیری و دانشی عالم سهامت و زور
کنده بود و منکر و نظر او بکارهای حکومت باشد **اما**
اگر امتزاج با زهره کند رای او بجاشرت بود و مناکت و
طلب شعر و موسیقی و اصوات و الحان و مزامیر و او باد
و تلطف و خوش سخنی و نیک خواهی خلایق و نظر بامور
نعمتی و در این سه منسوبست بر پنج **ثمره دوم** در اخلاق مولود
شش ثمره **ثمره اول** در دلایل کلی بر اخلاق مولود خلق مردم خوی
مردم بود و خوی بسیار است و هر یک خلاف یکدیگر چنانکه مردم
مردم لیکن اصل هر سه قوت است یکی عقلی که منسوبست بطارد

دین اسلام دارد و اگر استخراج نکرد رای او سبغ بود و ساحت و حرکت و علم است
و ملازم و نظیر و امثال او دارد **اما** اگر مزاج دو باشد کوکب اتفاق افتد با عطارد
مزاج هر دو ترکیب باید داد چنانکه در اول کتاب نمودیم و غالب را از مغلوب جدا کردن
در معطر از مزاج و بنای احکام بدست ندادن و دیگر اثرات ترکیب و ساختن و بر حسب این
اتفاق سخن را گفت **اما** اگر عطارد بذات خود قوی حال باشد او پیشوای
کرد و مردم برای و تدبیر و قسست سازند و قول او محبت باشد **اما** اگر او
ضعیف باشد مولود کم تدبیر بود و از شاکردان یکی باشد و **اما** اگر قوت
عارضی دارد مولود قوی حال بود در هر علم که باشد و در آن مشهور گردد
و محترم و باجاه **اما** اگر سبغی سعود بود از هر علم که داند منفعتها گیرد و اگر
مخسوس بود جنس عزت پیدا نماید **اما** در **ثمود و یوم** در دلالات خاص
و عام درین قضیه دو نوع است **اما** عام را دلیل کوکب است و بروج و کوکب
عطارد است و زهره و مریخ و قمر شریک ایشان اما از بروج جوزا و سنبله و میزان
دلیل قدرت آید و اسد و عقرب و جدی دلیل غم و سنبله و میزان و قمر دلیل عقابند
و ثور و عقرب و حوت دلیل حقانیت و دلایل خاص طالع است و صاحب و مستولی
او و کوکب بهتر و قابلند بر قهر و قوی تر هم کوکب بهتر است خاصه که در وقت طالع
عاشق بود و آن موضع خانه شرف او باشد یعنی از وی کوکب مستولی خاصه که ضا
طالع بود و بعد از آن قابلیت بر قهر پس هرگاه که کوکب در صورت طالع بهتر بود مدار
خلق مولود بر مزاج آن بهتر بود **اما** اگر مزاج نبود مدار خلق بر مزاج مستولی باشد

طالع و موضع او و اگر مستولی نبود مدار خلق بر مزاج قابل تدبیر قرار باشد
اما اگر باقی بر قهر نبود مدار خلق او بر طالع بود و صاحب او کوکب ساقط باشد
پس دیگر ندانند لیلای خلق مولود که باشند در بر مزاج باشد که موافق مزاج
ایشان بود از وجه عام پس حکم خلقت آن مولود از وجه خاص و عام کنند **مثلا**
چنانکه عطارد شریفتر است از دیگر کوکب عقل او و تدبیر او که بمقتل منسوب است
از آنکه گشت شد مولود را عقل کمال رسد خاصه که عطارد ستر باشد یا نه باشد پس
هرگاه لیلای خاص و عام جمع آیند مدلولات آن کمال رسد چنانکه در مرقع استخراج شد
آن داده ایم پس از دلایل خاص و عام هر کدام که بذات خود قوی تر باشد اثر آن در
خلق مولود ظاهر تر بود و آنکه ضعیف تر اثر آن همان **ترش و سیوم** در دلایل
جزوی بر خلقت مولود دلایل جزوی بر خلقت بسیار است آنچه قریب است
که دلایل خلقت یا بیشتر آن در بروج ثابت باشد مولود ساکن بود در کارها و بایا
و آهسته و برای خود ایستاده و متواضع **اما** اگر در بروج ذو حیدین بودند مولود
رنگت آتیز بود و مضع و خوسن کنند بود در کارها و اگر در بروج منقلب افتد
مدح و شادوست دارد و بزرگ باشد و در بروج انقعات و خواهد که از هر صغی
و علی چیزی بداند و آتیز بود با مردم **اما** اگر دلایل خلقت یا بیشتر آن در بروج
بهمی باشد از مردم خلوت کنند و متنفر بود از خلایق و اگر دلایل راجع بود رای
کوفان بود و بر لیت چهره قرار کند و در کارها متحرک ماند و اگر بر موضع دلایل خلقت
خصای مستولی باشد مولود چهره های بولطم و بد مزه را دوست دارد و بویهای

را خوش کند و فعلهای ناپسندیده را قبول کند و اگر زهر و مریخ از طالع
ساقط بودند خاصه در برج بهیچ بودند مولود احمق باشد و بدگوی خلق و بهمت
و دروغ اما اگر مریخ قوی بود و زهر شریک او مولود مایل بود بر شر و فسق
خجور و لهو و زینت ساختن بطریق عتف و زور و عریان کند باشد
اما اگر قوه زهر را بود دلیل همان کند اما لطیف و شیرین بخیه و فراغ بازی و
اگر قوه مریخ را بود بیک عطارد مولود دروغ گوی بود محبت و حضور و خلایق
کنند سخن خود و بدان چهرها آرد و در سخن تند و تیز بود اما اگر عطارد قوی
مریخ شریک او مولود غر کنده باشد و مزور و منافق پیشه و تلم راغب بقصد و
تقریب اما اگر قوه زهر را بود و شریک او عطارد مولود جوینده عزالت بود
و خلوت و طالب تکلیف و حق گفتن و خندان خوش و شیرین و معنوی و شعری
عزلی و داننده موسیقی و زدن سازد اگر قوه عطارد را بود و زهر و شریک
او مولود شاعر بود و بهمان طرز و منادمت مایل و سخنان غلیظ و خوش گوید
و مریخ نیک باشد و با موسیقی آشنا و قاصد خاصه که دلایل در برج میزان بود با طالع
برج میزان بود اما اگر عطارد در برج باو بود مولود شعر خوان باشد و اگر
اگر زهر در برج باو بود مولود قوال شود خاصه در برج میزان اما این قوتها
از وی خالق و عریضه تفاوت کند بسیار احتیاط باید کردن در معارضه و تفهیم
آن و مستحق بودن بوقت احکام **مشره چهارم** در احکام سفر هرات باید دانست
مهارت طبع در کارها از قوت کلا یل خلق است و محافظت طبع از ضعف کلا یل خلق

نایب

و منفعت از خیرهای که سعادت دلیست بر ضرر از خیرات و شهرت یا
از وند و رفعت از صعود و رفعت و حمل و کم نامی از خنوط و جفیف و ضرر از
شر و ذلت از هبوط و راعت و صحت از خاد و بیخ و زحمت از وبال و صاع
از فرج و اندوم از ترع اما اگر در صورت طالع کلا یل موصوف باشند صفات
و در موضع نیکو و قوتهای باقی و هر چه دارند مولود اذی جهان باشد و راسته
صفایق و اخلاق که شرف و کمال فضیلت انسان بلانست از خارج و داخل
اما اگر کلا یل ضعیف و مخور بود و ساقط و تحت الارض بودند خاصه
هم که طالع ناظرین مولود در مرتبه بهایم بود و بقله و ضعیف و بدتر آنکه
دلایل در برج بهیچ بودند یا برج کنک که نه گفتن دانند و نه شنیدن **مشره**
پنجم اگر عطارد در خانه های رخل بود خاصه در دلو مولود فکرهای بصواب
و طلب علم فلسفه و طب و هندسه و مانند این دوست دارد اما اگر در خانه
مریخ باشند دشنام دهند باشد و بداندیش خاصه در حمل و قدر سازد و کید
کنند بود و خد بعث دوست دارد اما اگر در خانه های زهر بود خاصه در
ثور و مولود خرد گوی بود و دروغ و بهمت نهند و بخور و زور و عجب آورنده و در
لطیف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانه های شره بود خاصه در قوس
مولود در پی بود و بدیس و در صورت حکیم و داننده علوم دقیق و اگر در خانه
قمر بود مولود نیز خشم بود و تند و بزرگ باشد و اگر در سنبله بود صاحب باقی بود
پیش بزرگان و مستوفی و فاضل بود و اگر در جوزا بود داننده حکمت بود و کمال

وزیرک و فاضل و نویسنده و نقاش **ششم** هرگاه که طالع شخصی منبذله
اتفاق افتد آن شخص صلاح خود را خود سازد چنانکه بر تها و عالی رساند خود را
بعقل و کفایت و وزارت و مانند این و اگر طالع موت بود همین باشد لیکن مولود
خود را عمر بقیت قصه و حکومت رساند **اما** اگر طالع حزن بود در کارها
تعطیل کند و بزبان بود و خود را از مرتبه پاییندزد **و اگر** طالع قوس باشد همین حکم
باشد **اما** اگر طالع مال اتفاق افتد مولود خود را سلاکت دهد بسبب خیانت و کار
نشرین **و اگر** طالع میزاق بود حکم همین بود و لیکن بسبب زنان و راندن شوهر
اما اگر طالع شور بود مولود خود را زنجیر دارد و ستیزه کار بود و در زحمت اند
و بسبب بیماری و علت شود و مکر و ازدان و شهوات و طالع عقرب مثل او باشد
اما اگر طالع دلو بود مولود دشمنان را بکشد و دوا بدارد و مکار و مخدع
و اگر جدی بود مولود کاسه باشد و سخت کوشش در جمع مال و نگاه دارد
اما اگر طالع سرطان بود رسانند دست دارد و سیاحت و الفت گیرد با قوم
و اگر طالع اسد بود مولود طلب را بایت کند و سروری و پیشوایی و محبت
ملوک و **اما اگر** بر حکم مغر است طبع در برکات تفاوت کند
منتهی سیوم در صورت و مزاج مولود **ششم** **اول**
در نمودن دلایل و صورت و مزاج مولود از روی کلیات چنانچه بران افتاد اند
بر طبیعت متر بود یا بر طبیعت مستولی بر موضع قهر یا بر صاحب طالع پس اگر صورت
طالع کوکی متر بود و قوی ترین دلیل بود برین احوال **و اگر** متر نبود مستولی

بر طالع مدبر این احوال باشد **و اگر** این هر دو حاصل نیاید حکم بر مستولی وضع
قربود **و اگر** او نیز نباشد مدبر صاحب طالع بود **و اگر** این هر چهار دلیل حاصل آید
آنرا که قوی تر بود مقدم دارد و دیگران شریک او باشند چنانچه نمودیم چون مقدم
معلوم شد دلایل مغر نیز باید کنیم **ششم** **دوم** در صورت و مزاج مولود بکایل
مغز را که مدبر برین حال راضی باشد و او شریک بود مولود سیاه چرده بود و لیکن
رنگ و آبادان تن و سیاه موی و سینه او موی ناکه باشد و بر دیار بود و معتدل
بالا و کران طبع و غالب بر مزاج او سردی باشد **و اگر** مغر نباشد مولود کندی کون
بود و سیاه چشم و لاغر تن و خورد اندام و اندک موی و غالب بر مزاج او سردی
و خشکی بود و اگر شتر مدبر بود و او شریک باشد مولود سفید اندام و پخته
و بسیار موی و بدن چشم دراز بالا و ساکن و کم خن و کم آواز و غالب بر مزاج او
گرمی و تری باشد و اگر مغر نباشد بود او سفید بود و نیکو لون و موی کثرت دارد و
شماره چشم و خورد اندام و غالب بر مزاج او تری باشد **و اگر** مزاج مدبر بود و شتر
باشد رنگ مولود سرخ و سفید بود و از رنگ چشم و نیکو قامت و آبادان تن و
میان موی و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر مغر نباشد بود خورد اندام
باشد و خورد چشم و مزاج رنگ و روی سرخ و اندک موی و کوتاه کردن و غالب
بر مزاج او خشکی بود و اگر زهر مدبر بود و شتر باشد مولود پاکیزه روی و
شیرین اندام و خوب صورت و معتدل قامت و فراز تن و سیاه موی و
دراز موی و اندام او بزبان ماند و مقبول بود و نیکو شکل و خوش حرکات و

سیاه چشم باشد چشم و نیز شهوت و مزاج او معتدل میان سردی و تری
و اگر مغزیه باشد زنده و سفیدی بود که بزرگی زنده و معاشرت بدست
دارد و جالبه زین و لطیف طبع بود و نیکو بود و بسیار موی موله بر انداخته
نا پاک و غالب بر مزاج او تری بود و اگر عطارد مدبر بود و شرعاً رنگ موله
کدام کون باشد مایل به سیاهی و معتدل اندام بود و بارهت تن و نیکو اندام
و عود چشم و میان موی و غالب مزاج او گرم و خشکی باشد و اگر مغزیه بود
رنگ بگیری زنده از کدام کونی و لا غریبه بود و خورد اندام و بارهت افزاد
و چشم او در معالت رفته و جدا و مانند حقه بز و نیز نرم و غالب بر مزاج او
گرم و خشکی باشد و اگر شمس مدبر بود لا غریبه باشد و رنگ او بزرگی
زنده و بزرگ سر بود و قوی هر معتدل قامت و باشکوه و هیبت و غالب
بر مزاج او گرم و خشکی بود و اگر قمر مدبر بود و شرعاً باشد موله سفید رنگ
بود که بگیری زنده و نیکو منقر و متحرک و با گرمی اندام و غالب بر مزاج او سردی بود
و اگر مغزیه بود فروه باشد و دست اندام و نیکو معیشت و بیاری ناک و رنگ
او مایل بود بزرگی و روشن و دماز نوی و اعضای او در حرکت و نیز کام و غالب
بر مزاج او تری بود اما یاری دهند فریغ کواکب را چنانکه آفتاب یاری
در و حال و فواید بزرگی قامت و در گرمی و خشکی مزاجها و قمر یاری دهند
در اعتدال هر صنعتی و تری مزاجها و حرکت **ثمره سیوم** در احکام بر کمال
بخی کواکب حظه بخیر چون در اول شرف وند موله تن او بود و توانا و

قوی چشم و چون معین راج شود موله قوی تن و معتدل قامت بود و جلد
چون مغزیه وند موله خورد تن بود و ضعیف و چون معین استقامت
بود موله معتدل تن باشد و چون در شعاع شوند موله دخیس باشد
و دون عمت و نزار و آفتاب بد و **است** اگر صاحب طالع بر درو فلک تدو
بود موله بلند بالا بود و اگر در حقیقت بود موله کوتاه قامت باشد و خود
اندام و طرف زیاده قوی تر و اگر در میان درو حقیقت باشد یعنی دیگر از
مقام موله معتدل اندام بود و قوی میان و کم گاه و اگر اتفاق چنان افتد
که صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک اوج و در آن وقت هم بر درو تن و بر پا
بالای موله از اعتدال بگذرد بداندی و اگر این اتفاق در حقیقت افتد
بالای و بیاید کوتاه باشد **است** اگر درجه طالع از اوایل برج افتد موله
در از بالا بود و اگر از آخر افتد کوتاه بالا بود و اگر از اوسط بود اعتدال باشد
و اگر بیشتر از ازل درازی یا کوتاهی و فواید و لا غری و قوت و ضعف و رنگ
و مزاج چون با هم یکی موافقت کنند موله را از اعتدال بگذرانند در آن
صفت و هیات و مزاج و رنگ **شعبه چهارم** در احوال حواس و قوای
نفسانی یازده ثمره **ثمره اول** در حواس ظاهر پنج حس است آدمی را اول حاسه
سمع است یعنی شنوایی و ازها و الحانها بر سطح هوای کلی مد و شاد آن از گوش
و تربیت کنند از جهت بزرگت میخ **ثوم** حاسه بصر است یعنی دیدن احوال
و اشکال و مدون آن از چشم است و تربیت کنند آن شمس است بزرگت قمر

ششم حاشه ششم است یعنی بوییدن چیزها و دانستن بوی خوش از ناخوش
بسیار جدا و درش از بوی است و تربیت کنند اوزهره است بشکرت مرغ
چهارم حاشه ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن تلخ از شیرین
و درش از ذوق است و زبان و تربیت کنند او عطار راست بشکرت مرغ
پنجم حاشه لمس است یعنی دانستن نرم از درشت و کران از سبک و این
قوت در همه اعضا پراکنده است و اکثر در سر انگشتانست و تربیت کنند او
قراست بشکرت رطل **اما** هر کدام که این کوکب قوی تر بود و در از خانه ششم
و هشتم و از خوش آن حس که بد و منسوبت بکمال باشد و اگر ضعیف باشد یا
دران دو خانه بود یا بعضی منسوب آن حس ناقص بود و یا خلل **اگر** هم که با یک
بوند از خوش و قوی حال یا بیشتر ایشان به یکدیگر ناظر باشند و در او با دایمایل
الا و باد بوند دلیل سلاستی پنج حس بود و بر ترقی بود آن **اما** اگر دلیل
قوة حس از بعضی منصرف شود و سببی متصل گردد یا از موضع بد پروان آید
و بموضع نیک رود یا از حسیف روی او جمع دارد یا از جمع بود و سببیم کرد
یا از شمع آفتاب پروان آید آن حس که بد و منسوبت و قوه زیاده شوند
بود و بهیچ وجه نقصان نپذیرد **اما** اگر آن دلیل از سببی منصرف شود و حس
متصل گردد یا از موضع نیک روی موضع بد آورد یا رونده بود بحسیف یا از جمع
خواهد شد یا در شمع خواهد رفت آن حس که بد و تعلق دارد خلل نپذیرد و در
نقصان افتد و اثر آن قوت ظاهر گردد یا قوت کرد که نفع تربیت بوی از انواع

بد و رسد و آن اثر بحسب قوت و ضعف آن دلیل باشد در وقت تربیت
ششم در حواس باطنی همانکه حواس ظاهر بحسب حواس باطنی هر پنج است
و در اسم و صفات ایشان خلاف بسیار است پس آنچه مشهور تر است آنست که
اول و هم است و او را خاطر نیز گویند **دوم** قوت مقصوره و او را تخیله نیز
خوانند **سیم** قوت متفکره است و او را مدبر نیز خوانند **چهارم** قوت حافظه است
و او را ثابته نیز خوانند **پنجم** قوت ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این
حواس باطنی الوجه هر یک بصفتی و فعلی مخصوص است چنانچه حواس ظاهر **اما**
احوال این حواس سلسلست یکدیگر و یکدیگر فصل با هم دیگر سازد بدیگری و آن بدی
نشود موصوفی نشود بدان صفت بمیانجی نفس و عقل به عالم محسوس نیاید و معلوم
غیری نشود و ما را از آن است که هر یک از این پنج حواس یکو کو منسوب است از
حسبه مخیر چنانچه قوه و هم منسوبست بشکرت و قوه مقصوره منسوبست به مرغ و
قوة متفکره منسوبست بر خر و قوت حافظه منسوبست بر خل و قوت ناطقه
منسوبست بعطار پس هر کدام که قوی حال بود از این پنج کوکب بقوتی
ذاتی و عارضه و آنرا سه باشد حواس ظاهر و باطن سلیم و بوی نقصان بود **اما**
قوت و ضعف این حواس با هم بران طریق استدلال کنند که در حواس ظاهر گفته
شد در اتصال و انفراف دلائل حالات دیگر زیاده و نقصان **ششم** **سیم**
در دلیل عقیده و قوه دیگر است در آدمی یکی را عقل علم خوانند و معاش **دوم**
عقل نظری و عزیزی گویند پس آدمی بعقل تواند شناختن یکی از بدی و علم

از عقل و بدین عقل معلوم شود که مصلحت او در کلام بهتر است از امور دنیاوی
و عالم شاهد یا شخص بدان قایم نماید و او را بنامهای دیگر گشاید و او منسوبیت
بقدر دوم عقل نظری است که بدو شناخته میشود ذات و صفات خدای تعالی
و بحایق اشیا و معقولات رسد و تفریق کند میان حدوث و قدم و ارواح و
اجسام و اولیای الهی و دیگر گویند و او منسوبیت با آفتاب پس هر کدام ازین دو
که قوی حال بود در مصلحت عقل کمال رسد و اگر قوتهای عریضه موصوف
بود اثر او عظیم تر بود و اگر آفتاب قوتهای ذاتی آراسته باشد اثر و قوی تر بود
و اگر این هر دو هم دیگر ناظر بودند بنظر مودت و بطالع نگرید یا بصاحب یا بهر
خاصه از او تا بدین هر دو قوت در مصلحت بنایه و نهایت باشد و مصلحت در امور دنیوی
و دنیاوی زیرک و دانا بود و هر مصلحت را در وقت او گذارد و بجا آورد
چنانکه باید و داریغ نامور باشد و اگر بنظر عدوت بود کارها بعین سازد
و در علم سیاست نیک باشد و اگر هر دو ضعیف باشند و از طالع صاحب
اوسا قله بود در کارهای دنیاوی و آخرتیه و تند پر بود و جاهل باشد **تفسیر**
چهارم در نسبت قوتهای نفسانی بکواکب قوتهای نفسانی بر سه قسم است که
ترتیب دهند بود اخص یا اول روح طبیعی است که موضع او در جگر است و نتیجه
اوسه قوت است اول قوت معداد دوم بالیدن سوم قوت توالد و تناسل **اما**
فعل این روح در چیزها کثرت طلبیدن است و اشتیاق و تطیل در کارها و کاظمی
و آرزو جستن و نیاز و نعمت بودن و لذت گاه داشتن و تنهایی و صوری و او

از تاثیرات قهر است بشرکت شری **اول** روح حیوانیت و موضع او در کتف
و نتیجه او در قوت است اول فعل کردن **دوم** در یافتن چیزها **اما** هر چه آدمی را
خشم را ندانست و قهر کردن و بغض و حسد و کینه و طبع و جماعت و حقوق صفت
و تحمل و قاعده بدین روح تعلق دارد و از این تاثیرات آفتاب است بشرکت مرغ **سیم**
روح انسانی است و او را طبقه نیز خوانند و قول بعضی آنست که موضع او در مخرج
اما در حقیقت او را نشا و یاد نکرده اند و هر قوی یا در وی قوی است و محققان
گفته اند که او از عالم غیب و ارواح است و تعلق او در آدی نه چون قوتها و دیگر
و این قول آنست که آدمی یا از حیوانات جدا کنند و او را باری تشابه خود اضافت کرد
که **و کفحت فیہ من روحی و دیگر فرمود و قل الروح من امر رقیب**
و هر چه علم است و حکمت و ادب و سعادت آخرت و جستن نجات از ضلالت و رستگاری
و طلب دانستن از علم طبیعت تا پیوند به عالم آخری و معاد قصد و صفت
اوست بسیار عقل نظری و بعضی گفته اند که او همان عقل نظری است و تربیت
کنند او عطارد است بشرکت زهره پس هر کدام که ازین کواکب قوی حال باشد
بقوتهای ذاتی و سعود بدیشان ناظر و بخوس ساقط در مصلحت آن روح کمال بود
و اثر او ظاهر تر باشد و نتیجه آن بغایت رسد و هر کدام که ضعیف بود اثر او
تر بود **اما** اگر کواکب هم دیگر ناظر بودند و در او تا داشته باشند این هم قوتهای عظیم بود
و در نزاد و ظاهر **اما** آن اصل را نیز از جایگاه نگاه دارند که در نمره حواس ظاهر
گفته شد در زیادت و نقصان بسبب اتصال و انصراف و دیگر حالات و دلایل

اما قوت دیگر هست که آنرا خارج طبیعت خوانند و آن قوتی که سبب فساد مزاج است و باطل شدن شخص و آن خاصه بر محل تعلق دارد و بعضی کسان گفته اند که شریک او قهر است و از جزئیات شریک و آن که کسبت که دلیل موت باشد در صورت طالع چنانچه نموده شد **ثمره پنجم** در عوارضها و اقرباء و نفسان این حالات از ساقط بودن قهر و عطارد است از همدگر و سقوط هر دو از طالع و صاحب او **اگر** در برجهای بهیمی باشد بدتر باشد و مولود سخت احمق بود جاهل و **اگر** عساکر بدیشان ناظر بودند یا انسان بخوس بودند در مولود پیمانها بدیداید از انواع مزاج **اما** اگر طالع روزی بود و دخل بر مرکز وندی باشد خاصه در طالع مولود را چون بد یا آنگ خاصه که برج و تری بود **اما** دیوانه ساکن بود و کم آنرا و خاموش و **اگر** طالع شی بود و مرغی بر مرکز وندی باشد خاصه در طالع حکم همان بود که مولود در بواضا شود و دیوانه مضرب باشد و حرکت و آن بدتر بود که قهر و عطارد چنان بود که گفتیم **ثمره ششم** اگر مرغی بر روز بر جاق وند بود و دخل شب خاصه که ازین دو بخش یکی در سرطان باشد یا سنبل یا جوت یا بعضی ازین دلایل در طالع بودند در سر و دماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه که بخش مستوی بود بر موضع قهر و قهر مضروب از اجتماع یا استقبالی خاصه که در عقده راس بود و در عقده ذنب بدتر بود پس مولود یاد بوزده و بوی زده خوانند و هر علت که سببش کردن و هدایان کوفت بود ظاهر شود و ترس و بددلی و هر بیت بدیداید خاصه که مرغی در طالع بود و بر حال اربع و بدتر آن بود که سقوط

از وی ساقط باشند یا از ذنب بود پس ممکن بود که مولود خود را از ترس و خیال را با سخن باطل کند و با مصالح خود بسیار بریان برد **ثمره هفتم** بودن مرغین در برج مذکور در بالا فرایند در تذکیر مردان و در طالع زنان مایل که اندایشانرا بفعالهای مردان و **اگر** در برج مونت باشند مایل که باشند مردان را بافعال زنان و زنان را بافعال مردان **ثمره هشتم** زهره و مرغی در برج مذکور در بالا فرایند آنچه گفته شد در افعال مردان و زنان خاصه اگر در قران هم بودند و **اگر** در برج مونت بودند در تائیت زنان زیادت کنند و مردان را بفعال زنان برین **ثمره نهم** اگر مرغی در عقرب بود و زهره در طالع و بخشید و ناظر مولود فعل زنان کند یا بخش باشد و **اگر** مرغی در ثور بود و طالع ثور باشد حکم همان باشد و زیست کنند بود و **اگر** در طالع بدین صفت افتد سیری کند و لباس و روش بر شکل مردان دارد **ثمره دهم** اگر عطارد و زهره و مرغی در برج مونت باشند خاصه در سنبل یا جوت یا عقرب و دخل بدیشان ناظر بدارند خاصه بر قهر یا عطارد مولود اگر مرد بود عینش باشد و **اگر** دلال در برج مذکور بود و مولود زن باشد عقیم بود و مردان بی عفت خاصه در سنبل یا میزان که هر دو برج عقیم اند و **اگر** این سه دلال در برج مذکور مونت باشند و باهمدی ناظر و بخوس بود و بعضی در هفتم بود و بعضی در طالع و دخل در هفتم بود مولود فاعل و مغول باشد **ثمره یازدهم** بودن زهره و مرغی در برج مونت و عطارد هر دو ناظر و دیگر از اینها در ششم مولود بخلان و عذر مکاران مایل بود و بسیار

عزت باشد و در کسان خود خاصه که دلایل خفیف بودند و اگر زهره ساقط بود
از طالع مولود کم شورت بود و اگر این دلایل بعضی به صاحب نجم یا صاحب یازدهم نکردند
مولود عاشق شوند بود بر مردان و اگر این دلایل در بدنه مذکر باشند و ناظر طالع
مولود عالی بود درین فعل و نیز شورت باشد اما اگر طالع خانهای مرغ بود مولود
دلیر باشد درین فعل و اگر خانه زهره ملک بود کمتر کند و پوشیده تر از خانهای
عطار بود فعل او بر توسط بود و اگر آن اولاد دست دار نماید اگر مرغ در خانهای
زهره بود یا زهره در خانهای مرغ یا هر دو در خانهای یکدیگر مولود بنر شورت باشد و
بلید کار و مرغ و مرغ بود و در طالع زن همین باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود
یا زهره و آن مرغ بهی باشد مولود یا حیوان جمع آید و بمعاصله اموال کنند و لذت از
خود سازد خاصه که عطار یا زهره بود یا ناظر **ششم** در احوال
عمر مولود هفت عمر **ثمة اول** در عقدهات این اصول هم شصت هفت که شصت
احوال عمرها خداوند است تعالی و تقدس اما بزرگان این صفت شریف
بقره و قیاس اصول چند یاد کرده اند و آن دو دلیل است یکی هیلج و دوم که خدا
و هیلج دلیل روح است و کیفیت عمر و که خدا دلیل جسم است و کیفیت عمر اما
اول کسی که در کیمیت و کیمیت عمر و که خدا سخن گفت هر مس بود علیه السلام
و بعد از و بطلمیوس که تمیید است و بعد از آن بزرگان دیگر پس چوین هیلج دلیل
بدن است و که خدا دلیل روح و افع است و کیمیت که دلیل نظر موافقت هر دو بقای
شخص باشد اما حکما بطبعی گفته اند که عمرهای مولود همچون نسبت است بمرآت

و در کیمیت
عمر و کیمیت
عمر و کیمیت

رود هر چند که عمر پدر و جد و قبیل او بوده باشد عمر مولود نیز همان قدر باشد یا چیزی
پیشتر و کم و یا بیشتر و کلیات عمر میگوید که اگر میلادی اتفاق افتد بوقت تحول قرآن
و سیطره طالع یکی از دو خان شتری یا زحل بود و در مولود ما را آفتاب هیلج بود
و یا در مولود و دلیل قر هیلج و کوکب بر قوی حال بودند و را و تا دو ناظر هیلج یا
که خنده بولیت ممکن باشد که مولود سالهای قرآن و سیطره هر باید و آن دو بیت و
چند هشت و نسیب تقریب اما اگر این اتفاق افتد بوقت تحول قرآن کبری و
دلیل بقا قیام کردند چنانکه کیمیت ممکن باشد که مولود سالهای قرآن کبری عمر باید و
آن هشتاد و هشتاد سال بود تقریب و مرغ و باستانه یاد آورده است اما
قول بعضی کسان آنست که چون آفتاب هیلج بود و در خانه یا شرف خود بود هر که خدا
باشد عطیت کبری خود دهد و آن صد و بیست سال است پس اگر قریب و
ناظر بود بفرمودت از و بیست و پنج سال در افزایش و همین زهره هشت سال
و عطار بیست سال و شتری دوازده سال مبلغ صد و هشتاد و پنج سال است
و هر دو بخش ساقط بودند از که خدا واجب کند که مولود بدین عطیت برسد
و یا بوقتر هم برین قول است اما جمهور بزرگان این فن بر آنند که عمر مولود از
صد و بیست سال که عطیت است آنست که از آنست در گذارد و این وقتی باشد که آفتاب
هیلج بود و در خط خود باشد یا اگر که خدا باشد و سال بود از نور و طالع
و کوکب بر قوی حال باشند اما اگر احوال قریب بود یا آن شرایط ممکن باشد
که مولود صد و هشت سال عمر باید که عطیت کبری قرآن است **ثمة دوم** در طلب

در طلب

2. **الکندره** **شمس** در طلب که خداه چون هیلاجات بر یک از ان پنج اصل ثابت شود
 بروی که خداه طلب دارند و کندره آن کوکب بود که مستولی باشد بر موضع هیلاج
 ازا را با خطوط او و ناظر بود اگر بعد رجه نباشد بر حیت جایز باشد تا بیخه کسان
 استلزام لا ینزوا داشته اند اما اگر شمس با قمر هیلاجات شایسته باشند و در
 یا شرف خود بودند اولیتر باشند بیک خدای وقت باشد که در صورت طالع
 هر پنج اصل هیلاج باشند بجل و کد خدای کثرت هیلاج دلیل قوه حیات و سلامتی
 مزاج و بسیاری که خداه دلیل طول عمر است و خوش عیشی **شمس چهارم** در کیفیت
 عمر هر کوی را چاره عطیت است عطی و کبری و وسطی و صغری عطی داد
 و البته تا و ملتهای کار دارند و باقی با درواید و کد خداه عطیت عمر حسب موضع
 دهد چنانکه اگر بر حقیقت وندی بود سالهای کبری عطا کند و اگر بر حقیقت
 مایل الی الوند بود سالهای وسطی عطا کند و اگر بر حقیقت زایل الوند بود سال
 صغری خود عطا کند اما اگر سعدی بیک خداه ناظر بود از درجه وندی سالهای صغری
 خود در عطیت کد خداه زیادت کند اما بعضی گفتند اند اگر آن سعد دروند
 بود سالهای صغری خود زیادت کند و اگر در مایل الوند بود بعد دسال ماه
 زیادت کند و اگر در زایل الوند بود بعد دسال ماه و زیادت کند اما اگر نیرین
 ناظر بودند بیک خدای مودت زیادت کند در عطیت چنانکه گفتیم و بنظر عداوت
 بهمان نسبت کم کنند از عطیت کد خداه و اگر کسی بیک خدای بعد اوت از وند
 سالهای صغری او از عطیت کد خداه کم کند بهمان نسبت که سعدان را گفته شد

موضع که در کتب
 که از جدول است

و اگر در رجه مایل الوند
 بوی نکرد ثلثا و عطیت
 خود زیادت کند
 و اگر در رجه زایل الوند
 عطیت صغری را کم کند

زیاده کند در هر حال اما نظر مودت بخان نه چیزی کم کند نه زیاده پس اگر
 کد خدای قوی حال بود مولود خوش عیش باشد و با راحت و یا کینه باشد و فلف
 روزی و تربیتها نیکو باید و پوسته تن درست بود و عطیت خود را تمام کند
 و اگر ضعیف باشد مولود نرا باشد و بیماری نالت و اند و حکم و کم
 تربیت و عطیت خود را تمام نتواند کرد اما اگر کد خدای مخرب بود بیک خدای
 نشاید مگر در خانه یا شرف خود بود و سعور بد و ناظر اما اگر آن سعد بیک خداه
 ناظر بود قوی حال بود و در نظر قبول باشد از مایل الوند چهار دانگ سالهای
 خود زیادت کند و در زایل الوند دو دانگ چنانکه گفتیم هر تمام کرد و اگر
 ضعیف و با قبول بود ماه و روز زیادت کند اما حکم کسی که کم کند همین باشد
 اگر ضعیف بود و از خانه ای بی نکرده سالها کم کند اما این معتر کرده است
 در مایل الوند بیکر که اگر موضع هیلاج پیش از مکر وندی بود با عاقت پنج درجه هم
 حساب است و تن دارد و اگر از ان برج بودند از برج پیش از وی اما بسیاری طالع
 مولود هاد نظر آید عمل استادان معروف در استخراج هیلاج و کندره و دیگر
 دلایل تنوید البیوت را اعتنا کرده بودند و بر حیت نگاه داشته و در بعضی
 طالعها دیده شد که حکم از صاحب او کرده بودند اگر چه در طالع او از برج افتاد
 بود و انعامات نکرده بدان درجه که پیش از مرکز خانه است که آنرا درجات
 میته خوانند و در بعضی طالع دیده شد که درجه طالع بعد از پانزده درجه برمی
 افتاده بود و حکم آن طالع هم از صاحب طالع کرده بودند هم صاحب دوم چنین هر

اما در از هر
 منظره و حال
 محسوس و غیره

نه ماه دور و اگر قوی
 و اگر ضعیف و در هر

و از ده خانه طالع را با طالع امدن نوی در کفایت آورده است که معتبر چنانست
و اگر پیش از پانزده درجه بود حکم از صاحب مستولی آید و مستعد مان برانند که
 پنج درجه پیش از مرگ هر خانه ضعیف بود که گفته شد و آنکه عسک مجری سازند یا
 محقق آید و دعوی میکنند که چون کوکب در پنج درجه بود خانه گذشت از وی
 و بر به باشد و چون هنوز در درجه خانه نرسیده بود آن خانه از وی نصیب نیافته یا
 پس از پنج درجه نه ازین خانه نسبت دارد و نه از خانه پیش از او صاف باشد و
 یتیم مرد از او اندند و بعضی کسان در درجات خشو گویند و میگویند که چون کوکب
 درین حد بود ضعیف باشد **اما** بعضی احوال حکم کنند که طالع در هر
 درجه که خواهم که باشد قوت طالع از اول برج بود و بعضی کنند آغاز قوت طالع پیش
 از درجه او بود پنج درجه و نهایت قوت وی اول پنج درجه خانه دیگر باشد بعد از
 و بعضی کنند قوت طالع از درجه طالع بود تا اول درجه خانه دیگر **اما** اصح آنست که
 آغاز قوت طالع از اول برج است و غلبه قوت او بر درجه طالع و نهایت قوت او
 اگر چه درجه طالع آخر برج باشد چنانکه قوت طالع هر برج بدیگری نسبت
 ندارد پس کوکب چون بطالع در آید آغاز کند از مزاج خود و قوت دادن طالع با مزاج
 طبیعت طالع و چون در درجه طالع رسد قوت او بتدریج بحال رسیدن بود و چون
 از آن درجه بگذرد قوت او روی نقصان نهد تا آخر برج متفی شود و چون پنج
 دوم رسد آغاز کند اثر خود نمودن بهمان نسبت که گفته شد از مزاج خود و
 طبع آن برج همچنین تا دوازده خانه طالع پس حکم این مقدمه کوکب در هر خانه

برج

که بود حکم از اهل خانه کنند **اما** بعضی گفته اند برجیت را اعتبار نکنیم بهین طریق
 که گفته شد و قی حکم بر اهل طالع هر موی کنیم و سعادت های داخلی **اما** در استخراج
 هیلال واجب بود اعتبار بشوئیه البیوت جهت آنکه این عمل داخل بدست و بر وجه
 بخارج بدن تعلق دارد **اما** در استخراج که خداه بعضی گفته اند برجیت را اعتبار
 کنیم که او دلیل علم است و علم از جلقوئیه ای باطن است اینست حقیقت این
 عمل با قلوب بزرگان **شرح پنجم** در نمودن صورتهای طالع و مواضع کوکب
 طالعها که واقع شود از شش نوع بیرون نیست یا قائم بود یا نزایل یا مایل یا علت
 این تفاوت از عروض بلدان باشد **اما** قاصد آن بود که طالع برجی
 کند و مرکز برج دوم از آن برج که بعد از طالع بود و سوم همچنین تا دوازده خانه
اما مایل چنان بود که طالع برجی و مرکز دوم از برج سوم و مرکز سیم
 از چهارم پس مرکز و از پنج یازدهم باشد اما از ایل چنان بود که طالع برج
 افتد و مرکز دوم او هم ازین برج افتد و مرکز سیم او از دوم باشد
 و مرکز چهارم او از سیم پس عاشر از نهم باشد **مثال** طالع قائم غیر
 آنست که بپسیده درجه و عاشر و سر طالع به شانزده درجه و شتری در نهم
 برده درجه و پنجاه و پنج دقیقه و زحل در پنجم پنج درجه و جیبل و نه دقیقه
 پس شتری در آخر قسمت چهارم است بشوئیه و بر حیت در درجات
 خشو و زحل در چهارم بشوئیه پس حکم شتری از همان برج کنند و حکم زحل
 را از چهارم **مثال** طالع مایل طالع جدی است بدرجه آخر و مرکز دوم او

کوه دفر
 ح و ولور
 که حکم کنیم بر این

واحوال
 که طالع
 عیال

عاشر

انحوت در پنج درجه
 میزان بود از عقب و مرکز
 قوس بود از پیش و مرکز
 درجه ی بول در ده و زحل در سه و ربع
 درجه سنبل در پنج و مرکز
 یازدهم و مرکز یازدهم
 طالع را از طالع سرطان از اول درجه در اول درجه

اسد از سرطان باشد در پست و درجه عاشر اول بود از حوت با وایل
 برج و شتر در پست درجه سرطان بود و آفتاب در واسط حوت
 پس حکم شتر از دوم طالع کنند بقسوة و حکم آفتاب از دهم طالع پس
 از این معلوم گشت که کوب وقت باشد که از لیت برج در پنج مضرب بود
 چنانکه مرغ در شمال طالع مایل بودی است که طالع است اما بقسوة در
 یازدهم است پس اگر مرغ درین صورت با و ل حوت بودی در طالع
 بودی بقسوة چون مرکز نایب از پنج درجه فرس کردیم **تا** چون طالع نیم
 افتد مولود با وقار بود و بالای او در حد اعتدال و مزاج او معتدل بود
 جهت آنکه او تا دلیل چهار طبع اند پس راستی و تا دلیل اعتدال مزاج بود
 و اگر طالع مایل شتاب کار و کوتاه قد و منحن مزاج و رای گردان و کم نشا
 و اگر مایل بود مولود کاهل بود و دراز بالا و کران کار و متغیر حال **شور**
ششم در کیفیت سه عطیت کوکب گفته اند عطیت کبری آفتاب مقدار
 در جانت یک ثلث است لوز و و فلک و از صد و پست درجه است هر درجه
 سالی گرفته اند پس عطیت کبری او صد و پست سال است اما حکم قمر
 مثل آفتاب است که عطیت او هم در یک ثلث است و چون او قدر و از حد
 در حاق افتد این مقدار از صد و پست کم کردند باقی صد و هشت ماند
 بعد هر درجه سالی گرفتند پس عطیت کبری او صد و هشت سال
 باشد **تا** عطیت صغری آفتاب مقدار درجه شریف اوست بهر درجه سالی

پس نوزده سالست و عطیت وسطی او مجموع پنج کبری و نصف عطیت صغری
 و آن سی و نه سال و نیم است و بقولی دیگر عطیت وسطی او نصف کبری و نصف
 صغری است و آن شصت و نه سال و نیم است **تا** قمر الا عطیت صغری او
 پست و پنج سال است بعد آنکه در هر جزوی که با اجتماع میزند پست
 پنج سال دیگر باید تا در آن جزو مجتمع شوند **تا** عطیت وسطی او مجموع در پنج
 کبری و نصف عطیت صغری اوست چنانکه در آفتاب گفته شد پس مبلغ
 این نرسی و نه سال باشد و نیم مثل آفتاب و بقولی دیگر عطیت است و آن
 شصت و شش سال است و نیم **تا** پنج کوکبه دیگر و عطیت کبری مثل زحل
 هر یک است از حد و مصریان بهر درجه سالی **تا** زهره در هر جزوی که حرکت
 شود بعد از این سالها گرفته اند و مجموع را پانزده سال این حال افتد و شری
 را در دوازده سال و زحل را در سی و دو سال و عطارد را در پست سال
 پس این مقدار صغری هر یک است **تا** عطیت وسطی هر یک از این پنج کوکبه
 نصف کبری و نصف صغری او باشد و هیچ خلاف درین را در عطیت وسطی
 آن کسان که خلاف کرده اند برین قیاس کرده اند و ما هم در جدول نهادیم
شرح هفتم در تعدیل عطیت که خداه عز و جادت و نقصان در پیش گفته شد
 که اگر کدخدای بر خلق مایل شود بود عطیت وسطی دهد و بر حاق زایل
 عطیت صغری دهد **تا** اگر کدخداه از و نه رگ داشته باشد و او **تعدیل**
 افتاده از آن و تدقیق آن و تدقیق عطیت او کم کنند و حکم مایل و زایل

هر دو

از این کتاب
 همراهی کسب می نماید
 صحر اوحد

و تدقیق کدخدای اگر کدخدای

و کواکب زیادت کنند

۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
ل	ط	ق	ک	ز	ح
۱۴۶۳	۸۲	۳۶۵	۳۶۷	۲۹۳	۵۱۴
ش	م	ز	ش	س	ف
۴۳	۸۲	۳۶۵	۳۶۷	۲۹۳	۵۱۴
ط	ق	ک	ز	ح	ط

و کم کنند همین باشد و این
عمل را القسط خوانند و اختلافات
درین عمل آنچه پسندیده تراست
اینست اما اگر کدخداه میان
وتد و مایل الی تفاوتی باشد
بعد بگیرند از او تا درجه
کدخداه بدرجات سوا او را
مسافت نام نهند باز نقصان
کنند عطیت وسطی او از
عطیت کبری و آن باقی را

تفاوت نام نهند باز درجه وتد را مایل الی الوقت کم کنند و باقی را اساس
نام نهند پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت
کنند قسط بعد کدخداه از وتد حاصل آید سال و ماه و روز و ساعت
آن قسط را از تمام عطیت کبری کدخداه کم کنند آنچه ماند عطیت معدل
بود بحسب بعد از درجات وتد **مثال** طالع قوس چندین **مسئله** مرکز
مایل الی وتد از جدی **مسئله** و شتری کدخداه در قوس چندین **مسئله**
درجه طالع از دی که کرده شد باقی تا اند مسافت این **ده** بخش او

۳۴۵ سالهای وسطی او از کبری که کردیم باقی ماند تفاوت این
اول و این سی و سه سال و ششماه باشد سالها در و اوزه ضرب کردیم
و شش ماه بان جمع کردیم شد هجده این ماه **۳۴۵** پس درجه طالع از درجه
مایل کم کردیم باقی ماند اساس این **ح** برج و درجه و دقیقه بخش او بدو
این **۲۵۱۲** بر بخش اساس قسمت کردیم خارج این ماهها **۱۴۸**
و بقیه ماند این **۱۴۸** پس ماهها را بر دوازه قسمت کردیم حاصل
آمد چهار سال و این کسور را درین ضرب کردیم شد ضروب این **۶۹۸۱۱**
هم برین اساس قسمت کردیم خارج شد این **۳۳۷**
و این هم ایام بود و گسرها ندانیم **۳۴۶** ایام را بر سی قسمت کردیم حاصل
ماه چندین **۱۱** روز چندین **۲۴** ساعت ضرب
کردیم شد ضروب این **۱۰۷۰۴** هم برین اساس قسمت کردیم
حاصل شد خارج قسمت این **۵** و این ساعات بود و گسرها ندانیم **۶۳۳**
در سه قسمت ضرب کردیم و هم بر آن قسمت کردیم حاصل شد این **ط**
دقایق پس مبلغ این عمل شد این **۱۰۷۰۴** و این چهار سال و یازده
ماه و هفتده روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه باشد این تعداد از
تمام عطیت کبری شتری که هست چندین **ط** کم کردیم باقی ماند این
عدد **ع** **نا** و این هفتاد و چهار سال شصتی باشد و دوازه
روز و هجده ساعت و یازده دقیقه و سالهای ثری باشد هفتاد و

پس مسافت را در
ضرب کردیم کشت مغرب
این **۹۸۴۹۰**

شش سال و سه ماه و بیست روز و هجده ساعت و یازده دقیقه پس این مقدار
 عوطی می شود باشد اما بعضی کسان سیاحت را از کعبه تا کنون بمایل
 الی و ترو هین عمل کنند آنچه حاصل این تقدیر بر عطیت افزایند اما اگر
 کعبه میان مایل الی و ترو تا مایل الی و ترو افتد و آن و ترو یکراست هین
 عمل باشد لیکن تمام عطیت صغری را تفاوت نام کنند و قسط نقصان
 وی را هم از وی کم کنند اما در زیادت و نقصان سعود و نحو این است
 که حصه هر یک را هم چنین عمل کنند پس اگر سعود یا نحو در و ترو
 بود عمل همان است اما اگر در مایل الی و ترو تا مایل الی و ترو اینست
مثال درجه زایل این ۷ کو ققیم زهره این ۷ رید از درجه زایل
 کم کردیم باقی ماند ۷ و این سیاحت جنس او بدقیق ۹۲۲ زهره چون
 بتسویه در مایل الی و ترو است عطیت صغری او که هشت سال است و هشت ماه
 بود در وقت بقول بعضی و در زایل هشت پس عطیت زایل او را که هشت روز
 است از هشت ماه کم کردیم باقی ماند این ۷ که هفت ماه بیست و دو روز
 جنس و این روزها ۲۳۳ پس درجه مایل الی و ترو که هشت ۷ ب ک
 از زایل که هشت ۷ کم کردیم ماند اساس این ۷ ب جنس او
 او بدقیق این ۲۰۹۸ پس سیاحت را در تفاوت ضرب کردیم گشت
 مضروب این ۲۱۵۰۵۹ این بر اساس قیمت کردیم گشت خارج این
 ۱۰۲ آوردیم چنانکه نمودیم حاصل آمد ۷ ب این ایام را بیاوردیم
 ایام و کسر ماند
 این ۱۰۹۳ ازین
 کسور ساعات و
 دقائق پیوست
 ۳۰

وسطی
 عمل هر یک را هم چنین
 عمل کنند آنچه حاصل
 این تقدیر بر عطیت
 افزایند اما اگر
 کعبه میان مایل
 الی و ترو تا مایل
 الی و ترو افتد و آن
 و ترو یکراست هین
 عمل باشد لیکن
 تمام عطیت صغری
 را تفاوت نام
 کنند و قسط
 نقصان وی را هم
 از وی کم کنند
 اما در زیادت و
 نقصان سعود و
 نحو این است که
 حصه هر یک را هم
 چنین عمل کنند
 پس اگر سعود یا
 نحو در و ترو بود
 عمل همان است
 اما اگر در مایل
 الی و ترو تا مایل
 الی و ترو اینست

تفاوت

و با هر یک

و با هر یک جمع کردیم شد چندین ۷ ب و این سه ماه بود و دوازده
 روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه چون زهره میان مایل الی و ترو است
 بتسویه این تعدیل این عطیت خانه زایل که هشت سال است و یک ماه و نیم
 شد چندین ۷ ب و این سه ماه است و بیست روز و دوازده ساعت
 و بیست دقیقه و این قسط زهره است که زیادت کنند بر عطیت مشتری پس
 این عمل بر عکس عمل اول است که سیاحت از زهره گرفته ایم بدرجه زایل و او در
 مایل است اما **مثال** آورده ام دو نقصان که جنس را بایل است و و ترو در
 مایل الی و ترو تا مایل الی و ترو حاصل باشد **مثال** درجه زایل و در در کو
 درجه عاشر که ۷ تقویم زحل ۷ ل درجه زایل که کم کردیم باقی ماند
 سیاحت ۷ بود جنس این ۹۹۳ پس عطیت صغری زحل که سی و سه
 سال است در وقت فصیب خانه زایل سی و نه بود از سی سال کم کردیم
 باقی ماند بیست و نه سال و یازده ماه پس سالها را در دوازده ضرب
 کردیم با ماه شد یازده با اوج جمع کردیم سیل چندین ماه ۳۵۹
 پس درجه زایل از و ترو عاشر کم کردیم باقی ماند اساس چندین ۷ ب
 جنس او بدقیق ۲۳۰۸ پس سیاحت را در تفاوت ضرب کردیم گشت
 این ۳۴۶۰۷۹ بر اساس قیمت کردیم شد خارج این ۱۲۸
 ماه و کسرها این ۵۹۲ پس ماهها را سال بردیم یعنی برد و آنه قیمت
 کردیم حاصل آمد دوازده سال و چهار ماه و از آن کسور ماه روز و ساعت

و دقایق حاصل کردیم

چندین **دو** و **سه** سال و ماه جمع کردیم شد مبلغ چندین
دو و **سه** و این سال و ماه و روز و ساعت و دقیقه است از عطیت
 صغری او کم کردیم که زحل میان ذایل و میان و تداست باقی ماند این **دو** و **سه**
 سال و ماه و روز و ساعت و دقیقه پس این اثر زحلست که
 نقصان کند از عطیت که خدایه چون در بن علی اندک و قوی
 تفریق کردن سال و ماه و روز و ثانیات و شرح غوره شد **شعبه**
ششم در احکام بیت طالع شائسته شمره **ثوره اول** در مقدمه احکام
 طالع چون بر طالع مولودی حکم خواهند کردن اول دلیل طلب کنند و حکم
 بر ذایل مستوی باشد و از باب حلقه چنانکه نمودیم در اول کتاب
 و اگر جمع مستوی نباشد حکم بر صاحب طالع کنند اگر چه ساقط
 بود از درجه طالع و اگر مستوی از یکی زیاده بود قوی تر مقدم دارد
 و دیگر از شریک او دارد **اما** اگر در صورت و او را دوستی
 نبود و کور شکاف و مرده کش بود خاصه زحل پیوسته حال بود
 و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره و اگر زهره با او بود یا ناظر
 مولود را یا بران چنان خوش نبود و کارهای نیک دوست دارد
 و صحبت شایخ طلبد و حسود باشد و ضعیف زندگانی بود
 و از مردم رسیده و عیب برنده باشد بر او و دوستی
 اگر زهره بد حال بود مولود محروم باشد بر زمان و حسن و قبح

اما اگر در صورت طالع کوکب متبر بود حکم کلیات مولود از متبر کنند و اگر
 متبر از یکی بیش بود قوی تر را مقدم دارند و دیگر از شریک آورد و دلیلها
 خاص و عام و انیکو اعتبار کنند و این اصول در هر دو ازده خانه واجب است
اما از باب ثلثات طالع و بروج دیگر را بگرد و بدانند کرب اول
 دلیست بر ثلث اول عمر مولود و رب دوم دلیست بر ثلث دوم و
 رب سوم دلیست بر ثلث آخر عمر پس هر کدام کوکب ازین سه دلیل قوی حال
 باشد احوال مولود در ایام تربیت اظواهر تر باشد **اما** رب سیوم
 شریک رب اول و دوم در خیر و شر چون نوبت بد و رسد این دو
 شریک او نباشند مگر تا فریبند که معاونت نمایند و از باب ثلثات
 هر دو ازده ظاهر احکام هر دو است **اما** مردم که در اول سعادت نباشد
 و در آخر عمر میانه توانگر شوند یا در اول عمر توانگر بودند و محترم و در میانه
 یا آخر و در پیش شوند و بجهت کردند و چند نوع دیگر درین صورت
 اتفاق افتد یک سبب این از باب ثلثات بودند از جمله اسباب حکم
 قتل و عزل و سفر و حضر و آنچه بد و ازده خانه منسوبست همین باشد
شبه دوم در احکام مستولیات بر طالع اگر مستوی بر طالع
 نعل باشد و او قوی حال بود مولود در اندیش بود و بزرگ و قوی رایی
 و صبور و میان محنت بزرگان و دبیران و آبا و اجداد و احکام و
 املاک و خویش و قبیله و مایل به تجارت و زراعت و اگر ضعیف حال بود

مولود مسک و کینه دار و ستمگره دارد و دوست و طایع و خوار و زنج کش
و پناه باشد و دلشک و اندرون دار و تنها باشد و کتله کارهای سخت
و دستوار و ناسحق برابا و اجار و قبیله و استادان و **اک** شتری با او بود
یا ناظر مولود طایع شایخ بود و علامه و زهاد و اهل تحقیق و غیره باشد
و عزیز مردم و نیکو بای و خوش خلق و درست گو و راست قول و با ادب
و **اک** شتری ضعیف بود مولود مبالغ بود و عزیت خوان و نا آزرده
بود و پارسا بد روغ و مرزور و با طمع و **اک** مرغ بار خلی بود یا ناظر بر و مولود
مولود بی تکی و محبت و بد معامله و بی رحمت و بد محضر و مانع خیرات و
مقرر در کارها و غلبه کننده و متعصب و دشمن مردم و سخت گو شری
اما حاجات برآورده باشد و **اک** مرغ ضعیف حال بود مولود زیان
کننده بود و راه رفت و کتب او از خیانت و ظلم و آزار خدا نا ترسی باشد
و از هر جود پاک ندارد و بی شرم و بی نام و شک باشد و شتم و او را
دوستی نبود و کوری شکاف و مرده کش بود خاصه که زحل نیز بد حال بود
و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره و **اک** زهره با او بود یا ناظر مولود را
باز نای خیان خوش نبود و کارهای نیک دوست دارد و صحبت شایخ
طلبید و صود باشد و ضعیف زندگانی بود و از مردم رننده
و عیب برنده باشد بر ازیاع و دوستان چه اگر زهره بد حال بود
مولود حریص باشد بر زنا

میز بود یا بر زنان و زشتان صحبت دارد و میخواره و نیکو عهد مردم
در کارها و **اک** عطارد با او بود یا ناظر بد مولود طلبنده نیکو خیر
بود کارهای پوشیده کند و عیب کننده و تیغ سخن باشد و غافل بود
و علم هندسه و نجوم و طب را نمی داند و حق است نداند و عالم دوست
بود و **اک** عطارد بد حال بود مولود را حق گرداند و دشمن دار
یا قربا و ساحر و کاهن و تنوید خویش و فریبنده مردم و عقل زد
خلایق و حاجات از وی روا نشود و عزیت خوان **اما** اگر شتری
ستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود صاحب منصب بود
و ولایت دارد و نیکو کار و عابد و آسان گیرنده کارها و معتدل
و عالم و مدلس و مفتی و امام و باو و داند قوا اعدایان
و ابا دانی دوست دارد و عبادت جایها سازد و اسباب تحصیل
علم میا کند و کریم طبع و دوستار مردم باشد و با حیا بود
و از مردم و عادل و رحیم و عجب استادان و مربیان و بر اهل
و قبیله شفق بود و **اک** ضعیف حال بود ریاست کند و بزرگی
جوید و حکومت کند و سبکبار باشد و متلف و ثناء دوست
دارد و نام جو د کم اعتقاد و محب و کاهل در کار مردم و طاعت
و خویشی بین و کم خیر و آنچه کند بر وی مردم کند و بی ثبات
و بد دل و ترسند و کم عار باشد و ناسحق در حق مردم و استادان

میز بود

بر مردم

در میان و عزیزان و زهد و ریاضت و پوشیدن اسرار باشد و اگر مرغ با او بود
یا ناظر بود و مولود حاکم گردد یا قاضی و درست گو و حق گو باشد و غلبه خود
خصوصه کند بود با لیس لشکر و حرب دوست دارد و تقوی طلبد بر مردم و
خلو و اندام رنی باشد و خشم گزند و انتقام کشند و قصاص جویند و اگر
مرغ بدجال بود سینه کار باشد و پوست آشفته و زرد سیر و پشیمان شونده
و بی وقار و رای گردان و بمراد خود دروند و مختلف خود و مضطرب احوال و کم
تیر باشد و منت نند و کرم از انصاف باشد با مردی خلق کند و رغبت کند
بسیار کواکب و رحم و عفو و عفو و علم بسیار و مانند این **و اگر** زهر باشد
یا ناظر بود و مولود بسیار خیر بود و پر هیز کار و درست دارنده اهل بیت و
اقرار و تسلیم دل و راست کار باشد و در دین خیر و دیانت بود و پاک باشد
و پاکیزه سیرت و در دین و اعتقاد موکری و زهد و پوسته عظیم باشد و پاکیزه
روی و مطالب کننده و اگر زهر بدجال بود مولود نازک مزاج و ملول بود
و خوش عیش و حریص بر زن و زن و زنده شهوت و تلف کننده مال و فعلهای ناپاک
کند و لعب و هرل دوست دارد و امین و با طاعت باشد و دوست گیرنده
مردم باشد و اگر عطار باشد شری باشد و یا ناظر مولود عالم بود و در علوم ادیان
نیکو داند و لما و منفی و دانا بود و معنی شناس و تیز خاطر و نیکورای و خوب تدبیر
و بسندیده شجرت و نیکی و دیانت و امانت دارد و نیکی و اطلاق و روا
کننده حاجات بزود و مصنف شود و در علم که بداند و رغبت بعلم الهی کند

و یا ادب

و معقولات و شرایع معقولات و اگر عطار بدجال بود مولود بد زبان بود و
هدایان کو و حیرت زده و ظالم و بخود گمان نزدیکی و اهل بیت و حکمت برد و مضطرب
حال و تامل نمی باشد و رغبا و ملول و نامقبول و حیل سازد و درون دارد
و نویسنده و حکایات و غامضها و غافل کننده بود **و اگر** مرغ مستولی بود بر طالع و
او قوی حال باشد مولود لشکر کش بود و امیر و حاکم و صاحب کایه و حمایت
و دلیر و مردانه و سلاح دوست و منتقل و جبار و مایل بر افعالی درشت
و در خطر های عظیم رود سالاری و متوجه جوید و خشم آلود و تند و بخشناید
بر ضعیفا و زیر دستان و اگر مرغ ضعیف بود مولود ششام دهنده و بشیر
و سر کوی و پر محبت و عزیز بر و بد فعل و کینه کش و حسود و در دین و فتنه دوست
و شمع و ترسند و عذاب دهنده و عرام خوار و جامه ریایند و دیوانه شکل و
خیال ناک و اگر زهر یا او بود یا ناظر او مولود شادمان باشد و خوش عیش
و معاش و داعیه شهوت و ارام **و اگر** با عقل و با تیز و براننده حاجت و کرم طبع
و نیکو کار و شاهد باز و آنچه کند بستر کند و اگر زهر بدجال بود مولود بسیار
آزیزه بازمان و کودکان و سینه کار بود و نیز شهوت و او را خوب و زشت
یکسان بود و در دفع زنت بود و حار و معتمد و ملول و فاسد عقل باشد
و یا پارسا و دلیر و مرام و منق و مجبور و هرل و اگر عطار بد مرغ بود یا ناظر
بد مولود در علم سلاح نیکو داند و لشکر داری باشد و پر و زحمت و حیلت
ساز بود و حاضر جواب و صاحب طبع و ضبط کننده کارها و چیزها و بد فعل بود

و دود فهم و فریبند بود و بدکنند بادشمنان و یگو کنند بادوستان
و جویند قصاص و انتقام باشد و حاجت بوفارساند و صاحبی بود
و خدایت و مکر کنند باشد و **اک** عطار بد حال بود مولود رود سیر باشد
و پشیمان شوند و دانند حیل و فریب خلق و شتاب کند و یلید سوار
با امدان و معرفت بشرا و کجین و راه نهد و طهری و قنای ساختن طلسمات
و تفریح و هم دانند سحر و خوانند عزیمت بری و دیوانه **اک** اگر زهر مستولی
بر طالع و قوی حال باشد مولود سم بود و پاکیزه و لهو و مست و بکار بردن
عطر ها و بیکو کار و لطیف و پاکیزه طلب و خوش خو بود و با لطافت و دشمن دار
بد با دوستان و بیکو بها و بسیار بر باشد و راست کار و راست قول و
بخشایند و خوب ضاعت و بیکو سیرت و فریاد رس و دوست گیر و داننده
اصوات و الحان و شعر و معانی و یاد کرد خدای بود و مایل بشکل زنان و
لباس های ایشان و خوش حرکات باشد و شیرین لجه و دوست و مرز و طبع
نیکان بود و شوق بر یاد دل و خواهان و اوقات و بدکان و گرم عزیز دارد
و صلب بود در کار دین و مذہب و **اک** زهر ضعیف حال بود مولود مست
بود و میل بشوق و غم و عشق و شاهد بازی و مناکت و دانند شہوت
بر نیل و بطرب کنند باشد و غزل گو باشد و دانند ساز
موسیق و قیادت دوست دارد با عطر ساز بود و راغب بشکل و بشمار
زنان و محشنان و خادمان و سخن گو کند و خدمت مطربان و ترلز و داری

مستولی و زهر مستولی

و بارینت

و ریاحین فروشی و مادر آزار بود و نامهربان و بر خویشتان واقف با بد کنان
و بر مردم و غذا هارید خورد و **اک** عطار با زهر بود یا ناظر بود و بد
صناعت بیکو بود و نیز خاطر و شعر و سخن ساز بود بهم گوی و حاضر جواب و
یکو اخلاق و خوش صحبت و بیکو اسیر و ندیم پیشه و شیرین سخن و حیل ساز
بو با حس و عالم حکیم و بیکو ملن و خوش الفت و جویند بیکو سخن و دوستی
و بذات بیکو و میز باشد و عاقل و معلم و صحبت با شرفا دارد و اهل فضل و نسبت
با نیکان کند و با امدان و غلامان در آید و غیور بود و **اک** عطار بد حال بود
مولود پلید باطن باشد و مکار و فاحش سخن و کم حیاء و دیوان و دور
و فریبند و بد و غ و بد رای باشد و در اندیش و رنج و بد سیرت بود
و خد و نر تشیع و محاکمت و غیبت کردن و سالوس باشد و بعاقبت و
در بند خوردن و آشتامیدن حال را بعاقبت را و **اک** عطار مستولی بود بر
طالع و قوی حال باشد مولود عاقل و عالم و عزیز و پیر و نقاش در علوم و صنایع
و مستوفی بود یا دزیر و صاحب تحریر باشد و کافی و معاملات دان باشد و
فایده دهنده و خردمند و بیکو ملن و خرد دان و پوشنده اسرار و لغظ باشد
و سخن فرود و معلم و مدرس و دوست دارند خواهان و برادران و اوقات
برند و **اک** بد حال بود همچو کنند و مرز و کاهن و یا بار و خطا کند و کائنات
بد برد و بوجوه شود و بعل خود کار کند و دزد از راه رود و در کار هان
بیار و خرم و طهر بود و در د راه دارد در معاملات ناراست و مردم را غلط

اندازد و وعده دهند بود و بیشتر خلاف کند و دشمن در برادران و خواهران
واقربا بود و کم شفقت و بکانه دوست و کم ثبات و همکس دوست و نخواه
او نبود خاصه که در خانه زهر بود بد حال یا جامع **اما** اگر شمس مستوی بود بر
طالع و اقوی حال باشد مولود پادشاهی و حکومت و سروری کند و طلبند
خود را با شکوه و عز و جاه و نفعت دارد و شرف نفس و بزرگی جوید و شجاع
و دلیری و باوقار بود توانگر نماید و علالت و کم الثقات و عادل و باای کارهای
آن جهانی و منصف و تقوی کند ضعیفا و بی بدستان و دست گیر و بخشاید
و تربیت کند فرزندان و عاقران باشد و شفق در حق آبا و اجداد و خویشا
و بزرگان و استادان و مریدان و کریم طبع و مخی و نیکوکار و وض کند از واداد
نکته های مردم و طلبند انصاف **و اگر** بد حال بود مولود خوشبخت بین بود و
خوددای و سخن بزرگان گوش ندارد و نفوق و بزرگی جوید و جاهل و جرح کار
بود و مال دوست و پیرو و نامراد و ناشفق بر آبا و اجداد و استادان و ظالم بود
و دنیا دوست و کاهل در کارهای دین و امور آخرت **و اگر** رخی یا شمس بود یا با
بد مولود سخت جبار بود و کز و کیاست عظیم دارد و سخت گوش باشد و ستانند
انصاف بجز و زور و کارهای درشت دوست دارد و سخت گوش باشد
و عمارت های عالی و حصنها سازد و **اگر** رخی بد حال بود ظالم بود و بی کش و
سخنی های مردم و در زحمت از خصمان و ضدان و قلیل مزانه و خراش کند در
املاک و معجب بود و بخود مغرور **و اگر** شتری یا شمس بود یا ناظر بود مولود

و عادل باشد بجای خود و در وقت کند آنچه کند و سانس در وقت و مملکت
دارایا کم یا قاضی باشد و عالم و پاک دین و راست کار و نیکوکار و جوانمرد
بطبع و حلیم در وقت و بخشاید بود و مردم دار و توانگر و نیکوکار و زحایر
و بایستد که وزیر پادشاه باشد **و اگر** شتری بد حال بود مولود ظالم کند در صورت
عدل و بخل در صورت کرم و خود را راست کار و مشفق نماید و نفاق کند
و در هنده و عده و کارهای او بروی و ریای بود و بجای خود کند **و اگر** شمس
یا ناظر بود مولود قاهر بود بجهت حمایت و با سیاست و مظفر بر اعدا
و خصمان جمع آرد لشکرها باشد و خداوند طبل و علم و ولایت باشد
و امر و نهی او بموقع بود و کرم و بخل و بجای خود **و اگر** رخی بد حال بود خوشنمای
بسیار کند و لشکرها و یاران با او خلافت کنند باشند و ترسند و
سهمم باشد و زردی و خیانت کند و خدا نازد و بد کار و جاهل
و اگر زهره یا شمس بود مولود یادین باشد و معتقد و عاقل و داد دهنده
و عیسی و باله و زینت و وعظ دوست دارد و راغب بزرگان و راندن
شعوت و خوش زندگان و خوش خورنده و نیکو نویسنده باشد و دوست
مردم و توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبعها باشد و سازنده
صورتها از چیزها و نمایند عجایبها و شناسنده در صنعت پیرایه طبع
و آرایش جامه های بزر و نفوس بدیع کردن **و اگر** زهره بد حال بود دشمن
زنان بود و کم شعوت و نه با پی جوید و معیشت آوازا باشد و نود باشد

در خوردن و آشامیدن و پوشیدن چندان عالی نباشد که صورت
او چندان خوب باشد و اگر زهره محرق بود جور کشنده باشد ظالم
بر زنان و زنان و بیمار ناک بود باندست او هلاک شود خاصه که راجع بود
و در موضع بد و اگر عطار دبا او بود ملود بزرگ و عاقل بود و رسد به تمام
و معقولات و علوم آبی و سیاسی و دهری و اسباب استغنا و صاحب رای
بود و مردم دار و نیکو بصیرت و بیشتر علوم و صناعت بداند خاصه نقاشی
و صورت کوی و تذهیب و جوهر شناسی و دانند رسوم و سنن و قواعد
حکمت و اسرار این بایا و بصارت باشد و مقبول در دمای مردم و شیرین
و آسان و معیشت او پیوسته مهیا باشد و اگر عطار بد حال بود ملود غدار
و کار بود و ظالم و سخن مردم رود و احمق شود و اگر عطار محرق بود ملود
بیمار ناک بود و مستولی ظالم و اگر در ضمیر بود قوی تر باشد مکر را جمع بود
که در وی خیر نباشد و ملود رای گردان بود و باشد که بی تدبیر و عاقل
بود و اگر قریب باشد یا ناظر بد و ملود سحر است و کاهل و بی ثبات و کارها
انگیزد و آنچه او را بد بخود کرد بد بکسی حواله کند و سفر دوست دارد و
حاکم کرد **دانا** کم ثبات بود و زود میر و باشد که ولایت دار گردد یا
هم صحبت پادشاه و بزرگان و در کارهای دینی و دنیاوی نیکو تدبیر باشد
و عقل عاقل و محو دای و پسندیده اند و اگر قریب حال باشد خسیس هم
باشد و محبت عوام جوید و محالست بزرگان نخواهد و سفرهای بی

و ناستوده کند در خدمت اکابر و **دانا** اگر قریب مستولی بود بر طالع
و قریب قوی حال باشد ملود محکومت برسد و ولایت دار و خلافت
و نایب و رسول باشد و دانند ساحت و علم طب و سوارچی
صنعتهای لطیف و دانند خواص اشیا و صاحب تجربه و بزرگ باشد
در معاملات و سحر و شتاب کار و تیز رو و مقبل عوام باشد و شوق
بر برادران و خواهران و اقربا و سبک روح باشد و محبوب و خوش محالست
و اگر ضعیف حال بود ملود کم خرد و کاهل و بی ثبات و بچمول و
بر فرهنگ و بی صنعت و کذاب و فال گو و صیاد و بیک و جاسوس و قواد
و آب کار و چاه کن و بی رحمت در حق اقربا و مادران و خواهران و پسران
و دون همت و کم معیشت و اگر رخل او بود یا ناظر بد و ملود مزاج بود و
بستان بان و حمام دار و سقا و حکیم و طبیب و دارو فروش و اگر رخل
بد حال بود کریمه المنظر و تارلیت دل و کارهای خبیثانه کند و کم خرد باشد
و طبیب و حکیم و راه نشین و اگر شره با قریب بود یا ناظر بد و نایب
قاضی بود یا وزیر حاکم و کارکن علما باشد و رسول بزرگان و کار ساز
خلایق با مانت و دیانت و معلم شود و طبیب و معالج و بزرگ باشد و
مشفق بر اقربا و دوستی کننده باشد با بزرگان و اهل خیرات و توانا کنان
و اگر شره بد حال بود خادم مسجد شود و خانقاه و کارکن علما و صلحا
و تیز و کینه کننده باشد و سالوس و اگر مرغ با او بود یا ناظر بد و ملود لشکی

یا بشی روسپاه یا جاسوس لشکر یا سلاح ساز و سازنده نیزه و نیزه و انواع
جوشنها و سلاحها و سوار چلد بود و بدرقه کاروان شود یا راه بانگ و زیرک
بود و حیل ساز و علم فریب و اگر مرغ بد حال بود مولود چهار پان دارد و با ذرد
دل آید و خیانت کند و شاگرد سافران و بیمار بود و گویا بان یا طبع یا الهی
یا قصاب و مانند این **و اگر** رهز با لوبود یا ناظر بد مولود امیر مطربان شود
یا سازنده سازهای طرب و داننده علم موسیقی و رقص بود و عطاری کند یا
شا طکی و مقبول بود در کارهای باغ و بستن ساختن **و اگر** رهز بد حال
بود شاگرد مطربان شود و رسول و کارکنان یا جویا یا حلاج یا حصار یا
باشد یا راجین فروش و آلت و زینت زنان فروشند **و اگر** عطارد بانو
بود یا ناظر بد مولود پر با عدل و قاضی بود و قبایله و خطها نویسد یا ناظر
دیوان یا متر بود بر صنعت و دان و بزرگتر عوام از اهل بازار و کافذ کوی
یا نقاش جابه و کتاب دیوانه شود و در علم خط و نقطه و دایره و مساحت
بداند و باشد که طالب ضیاع شود و اگر عطارد بد حال بود مولود رستخیز
یا جویا و کار زیاد ساز یا زه تاب یا حصار یا بوری یا از فیضها سازند یا
خراب یا درود گو باشد **و اگر** از ستولیات هر کدام که در وقت راس بود
قوت و سعادت و زیاده کند و مدلول نیفراید **و اگر** عقد دین بود
سعادت و قوت او را کم کند و مدلول او را ناقص گرداند **و اگر** این احکام
مستولیات در اوقات و مایل تفاوت بسیار کند و مواضع هر یک قوت

و صنعت در وقت استخراج نیت احتیاط کند و غافل نباشد از آنچه با او
یا دیگریم و شرایط جای آید تا قلب احکام راست رود **و اگر** **شمه سیم**
در احکام کلیات طالع باید دانستن که اگر در طالع و ستولی بروی
صاحب طالع و ارباب ثلثات و نیزین و او تاد و سهم السعاده و صاحب
وی قوی حال بودند و خوشتر نشان ساقط مولود بیشتر حال تن درت
و سلامت و قوی حال و آسوده و محترم و توانگر و مقبول خلایق **و اگر**
دلایل صد آن باشد حکم بر ضد آن افتد **و اگر** بعضی این دلایل قوی
و بعضی ضعیف باشند حکم بر حسب آن بیند و اگر صاحب طالع یا قریب یکی
ازین دو از سعدی یا زکورد و سعدی پیوند دمولود از اول عمر تا آخر
عمر خوش گذراند از آن جهت که انصاف از کوی دلیل اوایل عمر است و
انصاف بدگیری دلیل او از عمر و مزاج که میان انصاف و اتصال دلیل اوله
عمر بود **و اگر** صاحب طالع یا قریب از جنسی منفرت شود و جنسی دیگر مقبول
کرد در احوال مولود از اوله عمر تا آخر تا خوش گذرد و اگر از سعدی منفرت شود
و جنسی متصل شود و آخر عمرش خوش گذرد و این حکم را در هر دو زاده خانه طالع
گاه باید داشت و اعتبار کردن نظرها را در مودت و عداوت و قبول
در **و اگر** **شمه چهارم** تعلیم میگوید که سعادت بزرگتر مولود آنست
که کوی از ثابته در فطرم اول تادوم بر در طالع افتد تا در فی عاشر یا دوازده
حادی عشر یا در فی نیزین یا در فی سهم السعاده لیکن عاقبت آن بد بود تا

اتفاق

که کوکب خمس بود اما از بودن کوکب ثابته درجات درجه طلوع او
 یحیی اجماع اگر عرض دارد و از بودن درجه عاشر درجه سر دی
 یا جرم وی اجاب بود که اگر چنین نم کند که درجه تویم باید که باشد از خط
 بود **ثمة پنجم** اگر طالع مولود موافق طالع قرآن افتد یا او نادر و موافق
 جزو قرآن یا مثلثات او مولود بسعاده های بزرگ برسد از مزاج آن
 قرآن و آن دولت و آن مثلث و مولود از حاکمان مملکت گردد و خاصه
 مولود از قبیلان قوم بود **ثمة ششم** اگر درجه طالع مولود موافق
 درجه شمس افتد بر روز از طالع ملقی یا دولتی یا موافق درجه قمر افتد
 از آن دولت و ملت یا درجه هم السعادة او مولود سعاده های قوی
 یا بد مناسبان دولت و ملت **ثمة هفتم** اگر طالع مولود موافق اتفاق
 افتد در سال و کلا لایزال و اندک قوی بود مولود سعاده های بزرگ
 یابد و عطایای قوی از مزاج آن قرآن و معاونت وی اما قوی
 دلایل بیشتر بود مولود صاحب منصب شود و حاکم گردد در آن قرآن
 و آن دولت پس از ده و از ده خانه مولود از آن خانه ظاهر شود بر
 طبعیت آن کوکب دلیل و آن عطیت مناسب حال آن قرآن باشد و حکم
 مولود زان همین باشد اما سعادت مناسب حال زبان باشد اما
 اگر این اتفاق در سال قرآن محسن باشد حکم بر ضد افتد خاصه که
 فرد در سلطان و هر چند کلا طالع مولود قوی بود عطیت نیکو نیابد که

قرآن

مزاج قرآن غصین مانع شود و بکشند قوت های دلائل او را پس یکی
 از ایشان اینست که مولود را طالع ضعیف افتاد بود و او نیکو حال
 و بادولت باشد و بعضی از سخنان ندانند که آن از کجاست و بجه دلیل
اما اگر طالع قوی افتاده بود و مولود را بدین حال پشند چون در حال
 قرآن غصین زائیده بود هم ندانند که آن از کجاست و بجه دلیل
ثمة هشتم اگر درجه طالع مولود موافق سعدی افتد از طالع قرآن
 یا برج قرآن یا از طالع مولود صاحب دولتی یا درجه عاشر موافق
 آن سعدی افتد مولود از طبعیت آن سعد عطیت گیرد از دولت
 آن صاحب دولت و اگر جای سعد غصین باشد حکم بر عاشر افتد
ثمة نهم اگر طالع مولود اجتماع کوکب بود بدو له های عظیم
 برسد و سعاده های داخلی و خارجی و بکمال باشد و هر چند کوکب
 بیشتر بودند حال قوی تر باشند و صفات و همه او بر مزاج کوکب
 غصین بود یا کوکب مقبول اما خانه کوکب در وی جمع آیند از
 از ده و از ده خانه طالع مولود در غبت نمایند بهمت طبعیت آن
 خانه و کوکب که قوی تر بود و مقبولی زینت کنند کان از نفس او
 او باشند **مثلا** اگر کوکبی در طالع جمع آمد و عطار در مقبول باشد
 و سعود مردمان دین و حکم و فضلا و انچه عطار در مقبول است
 پیش او تردد کنند و جمع آیند بسبب عقل و هنر و کیا است

و علوم او و مثالی این **اما** اگر در بیت المال اجتماع افتد و عطار دقوی
 حال باشند مردمان باز رگان و اهل ضاعات و تانیان و وکیلان
 بزرگان و بیاعان پیش او بسیار آیند و روند بخت داروستند
 و مانند این و قیاس همین است بروج دیگر و بروج استقویاری
 وای و خاکی را نیکو اعتبار کنند **اما** در طالع قرآن مشتری و زحل
اگر اتفاق افتد که افتاب و مریخ مقبول بودند مولود حرمه و بزرگ
 کند و جعی که دولت نبوت دارد خاصه که صاحب هم عطار دبود
 یا یکی از آن کوکب که در طالع اند یا طالع یکی از خانه اعلوین باشد
 انگاه دعوی او بجای خود بود یا دعوی ولایت کند پس اگر مریخ مقبول
 بود حرمه قایم گردد و سخت و **اگر** مشتری و زهره نیکو حال بودند حصول
 دولت او باسان ترین و جوه بود و پیشتر اقالیم بنقاد او شوند **اگر**
 مریخ نامقبول بود دزدیها کند و خیانت و جایها بسیار خراب گردد
 و حرب و مقاتله افتد و الله اعلم **ثمة دهم** اگر افتاب برو و تد طالع
 بود مولود حاکم ملک و ولایت شود خاصه که مقبول بود و صاعد در
 فلک خود و صورت مولود ماهیت بود **اما** اگر قمر بشتب در طالع بود
 اگر صاعد بود و در عرض شمالی و زایل المور صورت یا کینه و خوب
 بود و یا شد که حاکم گردد یا ملک دارد یا پسر شه شود و حکم آن شر کنند
 و حکم ثبات راند در موضع که افتاب یا قمر منسوب بود **اما** اگر افتاب

در مریخ

مولود

بر و زرد عاشر هم السعادت افتد و بطالع یا صاحب اذنا طر بود
 و مقبول باشند مولود حاکم گردد بحسب موضع و نظر و **اگر** طالع شی بود
 و قمر عاشر هم السعادت باشند حکم همین بود **و اگر** چنین اتفاق افتد
 باسم القیب مولود حاکم گردد اما بسبب کلمات و سخنان غیبی و قوت
 و کماست **ثمة یازدهم** اگر طالع مولودی را مریخ بر درجه طالع افتد
 یا نزد یک بدو مولود در سر و روی زخم و نشانه بود یا بر دند
 او و مولود شهر ر بود و خصومت کنند و غلبه جوید و صورت
 او بترکان ماند و همت دارد و در علم سلاح نیکو داند و اگر با شوق
 بوتر سنده بود و کم و قار و فتنه انگیز و در هر خانه که باشد از
 صورت طالع جو فیضیافت بود تر سنده بود و فتنه کنند **اما** اگر زحل
 در طالع بود بر روی مولود خاها بود و علامتها و پوسته ترش روی بود
 و اند و همین و زشت صورت خاصه که نامقبول بود **اگر** عرض کوکی
 که در طالع بود شمالی بود و مولود فریب بود و **اگر** جنوبی بود کافر بود
ثمة دوازدهم اگر در طالع مولود سعدان بد حال و ساقط باشند
 و خسان نامقبول مولود احمق باشند و **اگر** کوکب در بروج بر روی
 قوی تر باشد و مولود خیسر باشند و جاهل **ثمة یزد هم** چو در طالع
 یک یا نبوت قایم گردد **اگر** منفعلان قوی حال بودند و قریب نبوت
 قوی او در سن و قوت کند و کهنیت یا در پیری و قبولیت او از قبولیت
 و علویات صو

مولود

مولود و نوب نبوت
 در کودکی و جوانی کند
 و اگر افتاب نیکو حال
 و علویات صو

دلایل باشد و باکی لباس و خری او از زهره و طاعات و خزان و عدل از شری
و لشکر و نصرت او از یمن و صنعت و حرکت و همت او از قمر و حکم او از
و سیاست او از آفتاب و بکیت و شدت و نظم او از زحل و قواعد
و تدبیر او از عطارد و سبب دولت او از عطارد و حکم راس و دین
است که گفته شده است **اما** اگر قرآن در وقتی اتفاق افتد که نقل
دوری بود بدوری یا فصلی ایضاً از او دارد و لست آن مولود بکمال
رسد و بیشتر از آبادانی عالم صیت او بکبر و حکم او روان باشد پس سبب
دلایل قرآن و مدبران دور یا فصل **ثمة** **چهارم** اگر مولود را مشتری
در طالع بود مولود دین دار بود و با اعتقاد و عابد و امانت گذار
و خوش صورت و **اگر** صاحب طالع بدیناظر بود حال قوی تر باشد
و قوی را پیشو اگر **اگر** مشتری مقبول بود خلاص بود و غایت کند و
اگر راجع بود که اعتقاد باشد و طاعت خاصه که عطارد ساقط
بود و مرد او شود **ثمة** **پانزدهم** اگر زهره در طالع بود مولود ملبس
خورنده و یا کینه و خوب صورت و نرم اندام خاصه که در طالع
و راجع باشد زن و شناخت و **اگر** مقبول بود زن بدو رغبت نمایند
و در دین اسلام با اعتقاد باشند و دانند موسیقی خاصه که در خانه ای
خود باشد یا خانه ای مشتری و **اگر** در خانه ای صل بود دانند موسیقی
بود و زننده ساز و در قوی تر باشد خاصه دلخواه بیوم پانزدهم

کریم المنظر بود و طلب فسق و فجور دارد و در خانه های بروج غالب
و این تر بود بهرل و سراج و طرب و خوش صورت و خانه ای عطارد طلوع
کند و این معانی را در ثمره اخلاق مشروح گفته ایم و اگر صاحب طالع
بدیناظر بود که قوی تر شود و مشهور گردد و در روش خود **ثمة**
ششم اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد و زیرک خاصه
که مقبول بود و **اگر** راجع باشد زای کردن بود و بی ثبات و عده
خاصه که برج منقلب بود و **اگر** در خانه ای زحل بود مولود حکم و عجم
شود خاصه که زحل باد بود و زماق و راه نشین و **اگر** عطارد در
خانه ای مشتری بود مولود عالم گردد **اما** کسان بدو رغبت نمایند
نمایند و عجز باشند و عاجز باشند و با خوش لجه و **اگر** در خانه ای
میرخ بود مولود عنوان گردد و خاین و ظالم و **اگر** میخ شود دکان
یادزد و رزق و **اگر** میرخ با او بود یا ناظر بود اینو لشکر شود و **اگر**
در خانه های زهره بود مولود هزل و ست دارد و دروغ گوید
و در شور قوی تر باشد و **اگر** زهره با او بود یا ناظر بود مولود قبیله
و ظریف و خوش سخن بود و **اگر** عطارد راجع بود زای کردن باشد
و شیرین کار و **اگر** در خانه خود بود خاصه سبیل مولود و زیرک
قدر بود و وزیر یا شاه و نیز عالم و فاضل و مصلح و در علم
افتد صاحب ای بود و رسته بخور چیزها و دانند علمای دقیق

و باتدبیر ساکن باشد **اگر** در جواز بود خط و بلاغت و فصاحت **اگر** بحال
بود و نقاشی و علوم دقیق نیکو اند و در فلسفه و هندسه مصنف
شود **اگر** در سرطان بود دلیل قوت معاش او باشد و صاحب دای بود
و سیاست کننده **اگر** راجع باشد و ضعیف باشد و بد تدبیر و نرم
از ار و ظالم **اما** اگر عطارد از طالع و ساقط محسوس باشد مولود دلیل
کرد و خاصه که در خانه های برج بود یا شتری یا دخل و عیب در اعضا
او بدید بدیس **اگر** بر محل محسوس بود یا در خانه شنبه لنگی و عیب از
دواب بود یا افتادن از جای و بیماری **اگر** شتری بود سبب و لنگی
او از لیا سها بود و حرارت و طوبی **اگر** برج بود سبب
لنگی و عیب **اما** یا آهن یا آهن **اگر** عطارد از طالع ساقط بود یا در
برجی یا بی برج لنگ بود مولود نیکو سخن نتواند گفت و در خانه
خلل بود **اگر** در عقرب بود بدتر باشد و سخن گفتن آب از دهان
او بدید **اما** اگر قمر از شعاع آفتاب بیرون آید و عطارد
بیوندد و عطارد بر محل محسوس بود مولود سخن نیکو گوید و **اگر**
ذو برج های لنگ بود بدتر باشد **اگر** قمر در طالع عقرب یا موت
و یا دلو بر محل محسوس بود و عطارد ساقط یا محسوس بر محل مولود
در انداختن گفتن **اما** اگر صاحب طالع در طالع بود و هم کوب
بد و ناظر نباشد مزاج مولود بر مزاج طبع طالع باشد **اما**

بشرا

اگر کوبی دیگر بود حکم همین است لکن ضعیف تر باشد و هر کوب که در
طالع بود **اگر** راجع باشد مولود دای گردان بود و بد و صواب نبود
اگر مستولی بر طالع که ناظر باشد بر طالع راجع بود یا صاحب طالع شود
حکم همین است خاصه که محسوس بود **اما** بودن راس در طالع دلیل اجابت دعا
او بود و طلب رزق و تقوی و طاعت و شناختن ذات باری تعالی و کمال
فروشی و گفتن سخن غیب خاصه که با سهم الغیب بود و دلیل محبت و سلام
مولود **اما** حکم ذنب در طالع خلالت نیست و مولود بیازناک بود و زرد
و با عیب بدین بیان و هر دای کوی و دروغ زن و بر اعضا او یا بر چشم او
خلل باشد **شعبه هفتم** در احکام خانه دوم از طالع شش برج
مشروع اول در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و
مستولی بر وی و سهم المال و سهم السعاده و صاحب هر دو شتری و کوب
در روی بود و یا باب شلالت او پس **اگر** این دلایل بیشتر او قوی تر
و از محسوس در برید که ناظر و بطالع و صاحب طالع ناظر مولود توانگر بود و فراخ
معیشت و بار فاقیت و راحت خاصه که دلایل او را و تابویند یا مال او را
از مال و معیشت برخوردار یابد و یاری کران طبع او باشند و در مساو
او و ز بروز بیفزایند **اگر** احوال دلایل برخلاف این باشد حکم بر عکس
اما سعادت این خانه و صاحب مستولی او و سهم المال و صاحب وی دل
بودن مال باشد و سهم السعاده دلیل بسیاری و برخوردار ی بود و شتری

ج
۱۰

دلیل توانگری بود و پارسایی و مال جلال و ارباب ثلثات دلیل اوقات توانگری
 و درویشی و اگر کوکی درجا بود کم بر حسب مال و باشد و بودن دلیل در اوقات
 دلیل بسیار مال بود و در دوازدهم و ششم دلیل قرض بود **مشره دوم**
 در حکم جزئیات اگر صاحب دوم در طالع بود مال و معیشت مولود را برین رخ و
 مشقت حاصل آید و اگر مقبول بود مال با او ماند و اگر نامقبول بود درود
 از دست رود خاصه که راجع باشد و اگر در مال بود یا جوط مال از خجالت
 بدست آید و خواری و کابید و دروغ و اگر برج ثابت باشد مسک باشد
 و اگر دو جسدین بود معاملات کنند بود و کم او کند یا نه بود و خرج باند
 کند و اگر برج متقلب بود خرج با سراف کنند و تلف کنند باشد و اگر صاحب
 طالع در دوم بود مولود بیوسه در طلب مال بود و کاسب باشد و مال و معیشت
 بدست رنج حاصل کند و اگر میان صاحب طالع و صاحب این خانه نظر مودت بود
 مال و معاش را و با سانی بدست آید و اگر نظر عدوت بود برین و مخفی و خجالت
 و اگر کوکی در طالع بود یا صاحب طالع بود بهر کوکی که نمیدهد کم مولودیان
 قوم بود که بدان کوکی مشروب بود از وجه عام و از وجه خاص و اگر بکوکی
 نکرد که در عاشر بود مولود جوانمزد بود و معروف در توانگری و در پانصد
 این بود **مشره سیم** در بودن زحل درین خانه مولود مسک و بی
 بود و کسب از کارهای سخت باشد و در سوار و در آنچه نمیدد و در وصال
 نیاید بوقتی که حاصل آید بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این بیت

۲۵۱

۲۵۲

و دیگر کوکی زحل در کسب مال و آسانی آن در افزاینده بود و در یاری کردن
 همچنین و حکم آن مناسب کوکی باشد و اگر بنظر عدوت نکند حکم بر فقر و سختی
 بود و رسیدن رزق و **مشره چهارم** بودن مشتری درین خانه
 مولود کم بود و توانگر و غذاهای پاک خورد و مال جلال حاصل آید و کم او
 خود بود و در وقت باشد و اگر مشتری با سهم السعاده بود حال قوی تر باشد
 و اگر متولی پویی ناظر بود موثر تر باشد خاصه که نظر مودت بود و مقبول
 پس مال و از پادشاه و بزرگان حاصل آید و خورنده و خوارنده باشد و اگر
 میان مشتری و صاحب طالع یا صاحب این خانه نظر مودت بود توانگر شود
 بی رخ و دستواری و اگر نظر عدوت بود توانگر شود برین و خواری و در عا
 مال او تلف شود و اگر بیشتر کوکی مشتری ناظر باشد مال و از هر نوع حاصل
 آید و اگر عطار و بشری ناظر باشد کسب و از بازار گانی بود یا دهری یا آقا
 و وکالت و اگر مرغ بد ناظر بود از امارت و عمل بود و احتساب و اگر
 نظر عدوت بود و مرغ و شرعی بد حال بودند و نامقبول دزدی بود و خجالت
 در صورت امانت **مشره پنجم** بودن مرغ درین خانه مولود را کم
 بروی مردم بود و نادانست کند آنچه کند و اگر حال او و صاحب طالع یا صاحب
 آن خانه نظر مودت بود مال و آسان بدست آید و اگر نظر عدوت بود
 کسب او بضرمت بود و اگر مرغ بد حال بود مال حرام بدست آورد و زود
 تلف کند و اگر نیکو حال بود از امارت بود یا از امر و لشکر یا از ترکان

۲۵۳

۲۵۴

و اگر عطار بدو ناظر بود قوی تر بود و باشد که مال از دیوان بدست آید
یا سلاح فروشی یا ساختن آلات حربی یا محافظت همه چیزها و اگر زهره بدو
ناظر باشد مال آسان بدست آید و کم بهمت باشد و اگر آفتاب ناظر بود
از کار پادشاه حاصل آید و باشد که در دار و پسر خاصه که نظر محسوس بود
و اگر غلویان بدو و نگرند مال از بزرگان بدست آید و اگر سفلیان بودند
از هر دوستان آید **ثمره ششم** اگر آفتاب درین خانه بود یا
ناظر بود بصاحب طالع سولود توانگر باشد و فقر جمع آید و کرم و عیال محنت
و سخت کوش در کسب مال و فراخ روزی باشد و مال و از حکومت بود یا
کارهایی که بخواهر تعلق دارد یا معادن و اگر مقبول بود کار قوی تر باشد
و پادشاه و بزرگان او را توانگر کنند و اگر میان او و صاحب این خانه نظر
موت باشد مال بی نعمت حاصل آید و اگر نظر عدوت بود توانگر شود
اما پیشتر و اگر دخل بدو ناظر بود مال از ضمان داری بود یا از مردی قوی
و اگر هر دو بد حال بودند مال از هر یک است و بود یا دهقانی و اگر شتری
بدو ناظر بود مال از امانت حاصل کند و خزانه داری و اگر عطار بدو او بود
مال از مدرسی حاصل کند و معلمی و دبیری و نیابت و تجارت و شاعری
و اگر زهره با او بود مال از پیرایه سازی بدست آید و عطر فروشی و
خاتونان و اگر قمر بدو ناظر بود مال از نیابت و رسول داری و رسالت
و فرستادن کسان به تجارت و از کاروان سالاری و مهنری عوام هم رساند

اما بودن راس درین خانه دلیل توانگری و جلال خوردن بود **اما** قوت
رب مثله اول این خانه دلیل توانگری سولود بود در اوایل عمر و قوت رب
مثله دوم دلیل توانگری در اواسط عمر و قوت رب مثله سوم دلیل توانگری
بود در آخر عمر و اگر میان این ارباب نظر باشد بموت یا قوت از اول یا آخر عمر
باشد و اگر بر خلاف این بود برعکس باشد **شعبه هشتم**
در احکام خانه سوم از طالع چهار غره **ثمره اول** در احکام خانه
و کلیات او دلیلهای او همین و صاحب او مستولی بروی و سهم اکثر با
و صاحب او در مال و فقر و زهره و آن کوکب که در وی بود و ارباب شلالت
اگر این دلایل بسعور بودند یا بیشتر ایشان دلیل کند بر سعادت احوال برادر
و خواهران و اقربا و اگر بهر یک ناظر باشند نظر بموت دلیل سازگاری بود
میان ایشان و افزون بهمت و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع و راحت بهم و
اگر دلایل در او زیاد بودند دلیل سعادت و کثرت برادران و خواهران باشد **اما**
اگر دلایل بخیر بودند و میان ایشان نظرهای عدوت دلیل بر خج و شقت
ایشان بود و بودن خصوصتها در میان ایشان و اگر میان صاحب طالع
و این دلایل نظر بموت بود سولود این جماعت دوست بود و قدم بود
برایشان مبارک باشد و اگر نظر عدوت بود حکم بر ضد این باشد
اما اگر نظر صاحب طالع بقرایه بود بموت محبت بود با برادران و خواهران
و در میان خیمات بود و نظر عدوت صد این باشد و اگر این دلایل را و نا

مولود

اقتاده باشند برجهام مذکور بوند دلایل همچنین و برادران دشمن
 بکد بگرشوند و اگر برنت خواهند شوند **شماره دوم** در احکام جزو یا
 بودن یکی ازین دو شخص بر مرکز این خانه یا بنزد یک مرکز دلیل مشقت
 خویشان خاصه که بد حال بودند و اگر خانه و یا لجهبوط او بود و حقت
 مشقت زیاده تر باشند مناسبت آن شخص و حکم دین چنین باشد
شماره سیم بودن مشتری در بن خانه دلیل سعادت خویشان بود
 و مبارک بودن قدم مولود برین قوم و تندهستی مولود و اگر صاحب طالع
 مشتری ناظر بود حال قوی تر بود و اگر مشتری ناظر یا بصل احوال خویشان
 بزرگتر و نیکوتر باشند **شماره چهارم** بودن عطار در بن خانه دلیل رانی
 و تدبیر خویشان کند و مولود از علم حکمت چیزی بیاموزد و تجارت کند
 و علم با کسی بر خویشان **اما** اگر در بن خانه دلیل کمزورت برادران و خوا
 کند و صلاح حال او حکم دین برخلاف این باشد **اما** حکم ارباب مثلثات
 چنانست که گفته شده است هر کدام که قوی تر بود احوال خویشان را
 وقت نیکوتر باشد **شعبه پنجم** در احکام خانه چهارم پنج **شماره**
اول در احکام کلیات دلایل او چنین خانه است و صاحب او و مستولی
 او و سهم ابا و صاحب وی و سهم امهات و صاحب وی و افتاب
 و زحل و زهره و قمر و کواکب که در وی بود و ارباب مثلثات وی پس اگر
 این دلایل مسعود باشند یا بیشتر ایشان و بهمدی که ناظر و از نحوس

در زهره

ایشان

بالو دلیل سعادت بدو مولود باشند مادر و سلامتی هر یک و توانگری
 و عز و جاه و تربیت یافتن مولود از ایشان و سازگاری هر دو بهم و
 شفقت بودن و اگر دلایل در او نادر بود یا دقت و شریک ایشان باشد
 خاصه قبول بود و دلیل سعادت آنها بر حصول المالك و مقامهای عالی و امارت
 و سعادت حال مولود در عواقب امور و اگر این دلایل طالع یا بصاحب طالع
 ناظر بود مولود تربیت قام یابد از مادر و پدر و سعادت آنها پند از ایشان
 و ضیاع و عقار و خیرات یابد اگر صاحب طالع بدین دلایل یا بدین خانه
 ناظر بود بنظر مودت دلیل سعادت والدین از قبل مولود و مولود نیکو
 خواه ایشان باشند اگر ناظر علالت بود یا گناه در خدمت ایشان بود
 یا التفات نماید دلیل حرمی کند از ایشان تربیت نیابد و اگر دلایل از
 حد بزرگ ساقط باشند جد او افتد میان مولود و ایشان و اگر هیچ مرکز
 خانه افتد و بد حال بود دلیل مودت بدان باشند **مجموع** مذکور بود و اگر شش
 بود دلیل مودت مادران و حکم دین چنین باشد اگر زحل بود دلیل مشقت
 ایشان بود و در پنج و چهارها و اگر مقبول بود دلیل کشت و زرع و ثمرات
 نیکو باشد **شماره دوم** در احکام جزویات و بودن شرعی در بن خانه دلیل
 عار آنها بود و ساختن مسجد و صومعه و دلیل توانگری مادران و پدران
 و مبارک بودن قدم مولود بر ایشان و سعادت طالع مولود از روی ایشان
 و یافتن تربیت خیرات از مولود و نیکویی عواقب امور و اگر صاحب طالع

بدون ناظر باشد ابادانی بدو خوش کند و موافقت بود میان مولود و پدر
اگر نظر عداوت بود یکی کمتر باشد **اگر** شتری مقبول باشد و افتاب بدو
 ناظر و زحل همچنین دلیل یافتن دینیه بود و طول عمر بزرگان و توانگری هر يك
شمسه **سیم** بودن افتاب درین خانه دلیل دفعت یزدان بود و یکی حال
 مولود و مساحت و عارتهای عالی و نافع اذلالك و سعادت عواقب و
اگر افتاب مقبول بود و صاحب طالع بدو ناظر نظر قبول مولود در مقام
 پادشاه و اکابر نشینند و چون این خانه سعد بود مولود هر چند بزرگتر
 شود کار او قوی تر گردد **شمسه چهارم** بودن زهره درین خانه و دلیل فرج
 بود و مناکحت پدر خاصه که با افتاب بود و دلیل سعادت یافتن مولود
 از بزرگان و مادران و **اگر** زهره و زحل محترق شوند بخت پدر و مادر بود
 خاصه که قریب نفس یا بزرگ بزرگ بود **اگر** زهره قوی حال بود مادر مولود
 حال نکو گردد و **اگر** مریخ درین خانه محترق شود پدر مولود را افتاد
 و اذلالك را و از آتش خوف بود و **اگر** صاحب طالع درین خانه محسوس بود
 مولود بجای دماند بنا کام و **اگر** خانه و بال یا هبوط او بود و محسوس شود
 بسیار در ماند **شمسه پنجم** بودن عطارد درین خانه ناظر مقبول و زحل
 بدو ناظر مولود خانه های متفلس سازد و **اگر** قریب او بود جوی و حوض
 بیرون ارد خاصه که برج ای بود و دلیل دای و تدبیر بدین و مادران
 باشند و بیشتر اندیشه های مولود در عاقبت کارها باشند و مع اذلالك

در خانه

باید که آتش باشد
 در آفتاب یا در بطن
 مریخ یا زحل یا زحل
 ساکن شود

ساختم باغ و بستان و مدرسه و کتابخانه و **اگر** زحل درین خانه باشد
 در مدد و سجد ساکن شود و **اگر** مریخ بدو ناظر بود در مطبخ و لشکرگاه
 و میان ترکان ساکن شود و **اگر** قمر ناظر بود در باغها و جایهایی که
 آب رود و بود پس ازین کوکب که هر کدام قوی باشند و را بجای نیکو
 برد و هر کدام که ضعیف باشند و را بجایهای ناستوده رسانند مناسب
 کوکب و دلیل دیگر و نظرهای مروت و عداوت همچنین **مثلا** **اگر** نظر
 شتری بود مروت آنچه مدد سه کفیم سرای و زهره و خانه های عالی و با
 برین قیاس کند چون شولیات هر يك در حال قوه و ضعف غوده ایم
اما **اگر** این برج خالی بود مولود در عمارت و زراعت باشند و **اگر** برج
 ای بود حوض و کار نیز سازد و **اگر** بادی بود قصرها و با دخانه ها سازد
 و **اگر** آتش بود حمام و دکان طباطبی سازد و **اگر** صاحب رایع از رایع رای
 بود مولود را از وطن اصلی دوری افتد و در شهری ساکن شود که
 بدان رایع منسوب بود خاصه که مقبول بود و **اگر** در خانه سیوم بود
 و نه مولود سفر کند کارش قوی تر بود و در آن منسوب خانه ساکن
 شود که بدان کوکب تعلق دارد و موضع او همی چهارم **اگر** صاحب
 طالع درین خانه بود مولود در وطن خود ساکن گردد و **اگر** حرکت کند
 مناسب با بلندی کند و **اگر** مقبول بود درین خانه بدو خوشی باشد
اما بودن قمر عطارد درین خانه مولود را از سکن بیرون زند

بود زایه و خفا و سنا
 و خانه های خراب آبادان
 و **اگر** زحل در خانه هشتم بود
 و باید حلی بود و کورخانه ها
 سازد و در بزرگی عمارت
 پیش کند و جایها و حسن سازد
 و **اگر** شمشیر بدو نظر بود

ساختن

بدیاجا و رساند که منسوب صاحب چهارم بود از جهات عالم با انجا که صاحب
 طالع بود یا بدیاجا بود که صاحب نهم یا بدیاجا که قابل تدبیر و عیون با طالع
 بود یعنی عواضی که منسوب بود بدین کوكب از اقلیم و ناحیه و شهر
 و ارباع عالم و از این دلایل هر کدام که با قوت تر بود اثر آن غالب تر باشد
 خاصه در وقت تربیت کوكب و اگر هر یکی بحسب نسبت دارند مولود
 سفرهای بسیار کند و دور و نزدیک **اما** در اوایل این کتاب گفته شد
 که از درجه طالع تا درجه عاشر لیل ایام طفولیت است و از درجه عاشر
 تا سابع لیل ایام جوانی و از درجه سابع تا رابع لیل ایام کهنولیت
 و از درجه رابع تا طالع لیل ایام پیری پس هر کدام ربع از این چهار
 ارباع که پیرینی در وی بود یا مستعود احوال مولود در آن پیر قوی
 تر بود از طبیعت آن کوكب و موضع او **اما** اگر شرایط سفر قوی باشد
 مولود در آن پیغمبر پیش کند بدان اقلیم و ناحیه و شهری که بدان کوكب
 منسوب بود و این اصل را معتقد اند که در وی بجزیم بسیار
 رفته است **اما** بودن راس بدین خانه دلیل کثرت املاک بود و صلاح
 حال پدر و مادر و دیدن سعادت که بدین خانه تعلق دارد و زین
 برخلاف این باشد **اما** نظر صاحب طالع بر بوب مثلثه اول بود
 دلیل تربیت یافتن مولود بود از پدر و مادر و اگر نظر عدالت
 بود حکم بر عکس بود و اگر نظر بر بوب مثلثه ثانی بود این احوال در

اوسطی بود و اگر بر بوب ثالث بود در او آخر عمر باعتبار نظر و قوت
شعبه دوم در احکام خانه پنجم از طالع هشت آثار **ثله اول** در احکام
 کلیات او دلایل او حیاتی است و صاحب و مستولی او و سهم او و اولاد
 و صاحب وی و افتاب و زهره و قمر و ارباب مثلثات او و کوكبی که در وی
 بود پس اگر دلایل یا پیشتر از این قوی حال بودند و بعد بکمر ناظر بنظر
 مودت دلیل بود فرزندان بود و اگر در او تاد بود دلیل بسیاری
 بود و اقبال و جاده ایشان و اگر احوال دلایل ضد این باشند حکم بر عکس
 بود و اگر این دلایل در ربع مذکور بود فرزندان پسر بود و مرد صفت
 خاصه دلیل قوی مذکور بود و بر ضد این باشند دختران باشند
اما اگر سهم او و اولاد در خطوط افتاب یا افتاب بهم ناظر بود فرزندان
 پسر باشند و معتدل خاصه که در او تاد بودند و اگر این حال باقی باشد
 دختران باشند و باقی ساس کواکب دیگر همین است از مذکور و بیست
 و سعد و خمس **اما** اگر خانه پنجم برج بسیار فرزندان بود و آن مثلثه
 اولی است فرزندان بسیار شود و اگر برج عقیم بود و آن اسد و سنبله
 است فرزندان کم باشند **اما** نوانع فرزندان شمسی است و برج و زحل
 و عطارد و زین پس بودن این دلایل در برج عقیم دلیل نقصان
 فرزندان بود و اگر این دلایل بصاحب پنجم نکرند بنظر عدالت یا درین
 خانه افتاد فرزندان کم زانند **اما** بر زحل دلیل موت و رنج فرزندان

بود و اگر بد حال بود و مریخ زایل اسقاط و قتل باشد **اگر** افتاب بد
 حال بود حکم او میانده باشد **اگر** عطارد غنی باشد یکی ازد و غنی
 فعل او بر طبع ان غنی باشد ذنب دلیل بر یان رفتن فرزند باشد
و اگر بد حال بود بنظر عدالت بهم الوتد نکوند کم چنان باشد **اما** اگر صاحب
 طالع درین خانه بود حکم همین بود از طرف فرزندان **و اگر** میان دلایل
 پدر و فرزند نظر مودت بود با همدیگر ساقط بودند دلایل غنی باشد
اما یوستن از جفت **و اگر** بصاحب ششم نکود دلیل بودن فرزند بود از
 کینز او یا خد متکار **ثمة دوم** در احکام جزویات **اگر** یکی از زهره یا مریخ
 بصاحب پنجم نکر دخل حکم یا درین خانه باشد یا بصاحب طالع عازمت
 کند فرزند از معشوق بود خاصه که ازین دلایل یکی صاحب یازدهم
 بود یا صاحب یازدهم بدین دلایل ناظر باشد یا درین خانه بود **و اگر**
 دلایل فرزند میان طالع و عاشق بودند مولود را فرزند در خور دی شود
و اگر در میان عاشق و صاحب بودند در سن و قوف شود **و اگر** در میان
 صاحب و رابع بودند فرزند در کهنولیت شود **و اگر** در میان رابع و
 طالع شود در پیری شود و رواست که پیر ختور ایندین رابع
 است دلایل کینز از مریخ و دلایل و کواکب **ثمة سیم** در طریقه
 عشق بازی **اگر** زهره درین خانه بود یا ناظر بود یا بصاحب اول
 مولود بسیار طرب باشد و با فرح و بازی و هزل و بازی نیت فراخ

صاحب پنجم بصاحب پنجم
 یا یکی که رو بود دلیل
 بودن فرزندان باشد

کنند

کنده و عاشق شونده خاصه که عطارد با زهره بود میان ایشان **و اگر** مریخ
 بود عشق و غمور بسیار کند و عشق بازی باشد و دلیرانه **ثمة چهارم** **اگر**
 علویان درین خانه بودند یا ناظر بود یا بصاحب این خانه طرب با بزرگان کند
 در سن پیری **و اگر** سفلیان بود طرب با زوایا کند در جوانی **و اگر**
 بعضی علویین و بعضی سفلیین از جوانی تا پیری در طرب بود خاصه زهره در
 میان بود یا ناظر بدین دلایل **ثمة پنجم** **اگر** شریب درین خانه بود
 یا ناظر بود یا بصاحب اول مولود با علما و اهل دین دوستی دارد **و اگر** این خانه
 از خاها سر زحل باشد با شیخ و درویشان عشرت کند و سماع و رقص
 دوست دارد و نظر باز باشد و سواد بخورد **ثمة ششم** نظر صاحب
 یازدهم بصاحب طالع دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد و منع
 نیکو باید **و اگر** زهره درین میان بود و قوی تر و خوشتر باشد **و اگر** صاحب
 این خانه نور بصاحب طالع دهد گمان بر مولود عاشق شوند و منع رسد
 بیکدیگر **ثمة هفتم** بودن فرد درین خانه دلیل بر هلاکت کند **و اگر** قمر در
 نکر توسط کارها کند میان مردم براسیتی **و اگر** عطارد در میان باشد
 دلالتی و خط نوشتن و معاملات **و اگر** قمر در زهره درین خانه بد حال بود
 یا بدین خانه ناظر بودند و عمل نور از صاحب طالع بگوئی دیگر کنند یا جمع بود
 کنند مولود قیادت کند حکم عطارد همین باشد و قوی تر خاصه که محسوس
ثمة هشتم حکم ارباب ثلثات این خانه ازین کواکب افتاده باشد در

مولود زادت کند و اثر او در وقت تربیت او ظاهر تر باشد **اما** چون راس
 درین خانه دلیل کثرت او داد کند و مولود است دیگر و حکم ذنب خلالت این بود و
 درین حال عاشق را او داد و در رسالت خیانت رود **شعبه یازدهم**
 در احکام بیت سادس پنجم **مشرع اول** در احکام کلیات او دلایل
 همین خانه است و صاحب و مستولی وی و سهم مرض وی و صاحب وی و غیر
 آن کوکب که درین خانه بود و ارتباط ثلثات او پس **اگر** این دلایل با بیشتر از آن
 سعد باشند و توی حال و بهم نظر و محسان ساقط دلیل صحت و سلامتی مولود باشد
 و پاک از عیبه و **اگر** محض و بد حال بود حکم بر ضد باشد **اگر** این دلایل از محل
 محض باشند بیماری از طبیعت رخل بود از آنکه بد و منسوب و **اگر** مریخ محض باشد
 بیماری از طبیعت مریخ و منسوب است و باشد **اگر** دلایل موضع بد حال بودند
 بیماری با عیبه آن عضو ظاهر شود که باین برج نسبت دارد **مثال** اگر دلایل
 در محل بود یا در طالع آتش در روی بود و اطراف او قیاس بروج دیگر همین است
و اگر دلایل بیماری در برج آتش بود به علت و گرمی و خشک شود و آنچه از ماده
 تصد بود و در بروج بادی اگر مریخ و تری بود و ماده بلغم و اعتبار کند مزاج
 دلایل مزاج بروج وقت مزاج در ساقفت و غفلت **اما** اگر صاحب طالع درین
 بیت باشد مولود خود سبب مریخ خود شود خاصه که طالع نور یا عقرب بود
 و اگر صاحب این بیت در طالع باشد مولود بیشتر تن در ست باشد و در
 پر هیز و گاه داشت خود بود و اگر میان این دو صاحب نظر بودت بود دلایل

سلامتی مولود بود و **اگر** نظر عدوت بود مولود بیمار ناک یا از سبب غریب
 خود را بیمار کند و در زحمت و رنج باشد خاصه که در طالع یا درین بیت بود
و اگر نظر آفتاب یا نظر سوری بود مولود پیوسته سلامت باشد **شعبه**
دویم در حکم مریخ است بودن محسان درین بیت مولود بیمار بود و عیبه آید
 از طبیعت آن محس و اگر سعدان بودند تن در ست باشد پیوسته و عیبه
و اگر سعد در نظر مودت محس افتد مولود را بیماری بود **اما** سفرد نباشد و
 کم رنج بود و **اگر** نظر عدوت بود بیماری او هم سفرد بود و عیبه آید باشد **شعبه**
سیوم اگر آفتاب درین بیت بود یا کوکب محای و در درجه طالع او مولود
 نابینا شود و **اگر** در احتراق یکی از عیبه و محس باشد حکم همین بود **اما** اینها
 سبب درد چشم باشد و داروها پس **اگر** رخل محرق باشد فساد چشم او از
 خشکی دماغ بود و غیره کشتن و فرو آمدن آب سیاه و کوفت یافتن
 جری قوی **و اگر** مریخ محرق باشد فساد چشم او از آتش بود
 و رسیدن زخم ناگاه و داروهای تن **اما** اگر آفتاب درین بیت منکسف
 شود بیم ناشدنت باشد خاصه در عقرب و زنب و اگر شمس یا زنب بود و کسوف
 نباشد رکها و آبله در چشم بدید آید و اگر شمس یا مریخ باشد رکهای بود کم زبان
 و حکم نمره در هر دو عقد همان بود **اما** اگر آفتاب **اما** اگر قمران رخل بود
 مولود را چشم آبله رود آرد و **اگر** دران وقت قمر ناقص النور بود نقصان
 بدید آید چون سبل فاخذ و جرب و عقرب و مانند این و محتاج شوند

بدست کاری و آهن به چشم بودن و اگر در عتده ذنب بود و مرغ با او تا ناله
بد و زخم رسد بر چشم او و باطل گردد و نظر آفتاب با محوس بودت باشد
آب در چشم بدیداید یعنی احوال شود خاصه که در برج معوج الطلوع باشد
و آن از اول جدی است تا اول سرطان و اگر نظر آفتاب با محوس بعد اوت بود
نقصان نهر بود چنانکه تا چشم تنگ نکند چیزی نه بیند و اگر این دلیل
بد حال بود مناد نماید تر شود در هر خاصه در چشم راست و اگر این اول
قره را بود نقصان در چشم چپ پیش باشد **شوره چارم** اگر صاحب عالم
درین بیت بود مولود خود را در خدمت اندازد یا بنده یا اسیر شود و اگر قبول
بود سعادتها برسد و اگر نه کشد پس اگر مرغ محسوس شود اسیر گردد و اگر قبول
محسوس گردد در بندگی افتد و اگر این بیت بهی بود مولود کله بانی کند و اگر
این بیت از خانه های عطارد بود یا عطارد درین میانها بوده باشد و مرغ
بر مرغ مولود بپاری کند و اگر مرغ آتشی و صاحب طالع مقبول بود
وی و عطارد و شتری ناظر بدین بیت و این بیت یکی از خانه های عطارد
و مرغ بود مولود طبیب شود خاصه که یکی ازین دلایل صاحب طالع باشد
عاشق بدین بوده باشد که دست کاری ابراج یا حجام شود اما اگر درین وقت
با هر یک ناظر باشند از خانه های زهر یا عطارد یا زهر و عطارد با هم بودند
قره را خاصه که زهر صاحب بیت مرغ یا زهر هم باشد یا عطارد یا قره چینی بود
مولود کمال گردد و سرمه سازد و باشد که عطرها آیند یا مشاطه بود

دلایل ناظر

شوره در احوال

شوره پنجم در احوال بندگان قوت طالع و صاحب او و نظر صاحب
بد و نمودن و قوت سهم بندگان و صاحب او دلیل بودن بندگان باشد و اگر
آن وقت از خانه های بخشان بود بندگان او کارکن و مرغ کش باشند و اگر
سودان بودند بندگان با اعتقاد باشند و مشفق و از ایشان خیر حاصل
دلیل بندگان سیاه زحل است و بنده ترک مرغ و بندگان سفید زهره و عطارد
اما اگر دلایل بندگان عطارد و زهره و قره و بند غلام و کنیزکات و جوان بودند
و خوب صورت و سفید پوست خاصه که مشرق بودند اگر خانه ششم از خانه های
عطارد بود یا زهره کار قوی تر باشند و از مرغ و شری ایشان خیر حاصل آید
خاصه که یکی ازین دلایل صاحب ثانی باشد یا صاحب ثانی ناظر بودت و حکم
ستونیز همین باشد و اگر دلایل بندگان یا مشرق را و نادر بودند یا مال
الا و نادر و بندگانش بسیار بودند و معروف کردند و در زایل و ساقط غیر این
و اگر دلایل بندگان در مرغ مذکور بودند و مرغ مذکور غلامان باشند خاصه که
ششم مرغ مذکور بود و اگر در مرغ مونت و مرغ مونت بودند کنیزکان دارند
که ششم مرغ دو حیدرین باشد یا دلایل در مرغ دو حیدرین باشند اما اگر
مرغ و زحل دلیل بندگان بودند و با نظر عدوت کشد یا دلایل بندگان
بعد اوت نکرد بندگان مولود دروغ و خیانت کننده باشند و اگر بود
نکرد بندگان و خرد سال بودند و خوش طبع و دلیل کثرت اوتاد است و
نظرهای دلایل با هم خاصه بودت پس این دلایل از خانه های مرغ بودند

و ناظر بر جل خاصه از مقابل دلیل بودن خادمان بود و **اگر** دلال بر مریخ نکرند
 و مریخ بدجال بود حکم همین باشد و **اگر** دلیل در خانه او عطار شد و یا در هر
 یا قمر بود و مریخ یا زحل ناظر بود حکم همین باشد و دلیل غلامان دست
 آموز خاصه که آنرا دلال یکی صاحب هفتم بود و حکم جز شکار همین است **اما**
 اگر آفتاب و اسد دلیل بندگان بودند بندگان کردن گشت افتد و با کبر
 و باشد که اصیل السیر بر ترک بود یا با شد که بر مالک خود حاکم شود و
 حکم امر با مثلثات همین است که گفتم و بودن راس درین خانه دلیل تن در
 است و افزونی بندگان و ذنب دلیل پیاپی است و بودن ریشها و
 و زردی و عیبه و ریختن موی و چیزی از انواع صرع و کرمی و بر افتادن
 بند و خدنگار **شعبه دوازدهم** در احکام ببت سابع هفده
مشرع اول در احکام کلیات دلال و همین خانه است و صاحب و شوق
 او ستم نریز و صاحب وی و زهر و قمر و لمر با مثلثات او و کوی که درین
 باشد **اما** در طالع نرکان آفتاب و زحل دلیل باشند بجای زهر و قمر و سیم
 البروج از هر دو صاحب سیم پس **اگر** این دلال قوی حال باشند و بهنگام
 ناظر و میا این دلال و دلال طالع نظری باشند مودت دلیل یافتن سعادت
 بود از مناکحت و بر ضرر داری و بودن موافقت و خوش عیشی **اگر** دلال
 در اوقات باشند قوی بود و مدت صحبت مدید تر و دلیل کثرت نکاح
 خاصه با کسان معروف و از قبیله اگر خاصه که دلال در خطوط خود باشند

بود

یادونه بنظر او زنان مولود رغبت کنند و **اگر** دلال بر زهر و قمر و سیم
 هفتم یا بان دلال پیوسته باشند مولود زنان خایل بود و بنظرهای سوخته
 موافقت در میان و بنظر عدوت و مخالفت بود و **اگر** دلال بر زهر و قمر و سیم
 افتد زنان مطیع و زبردست او بودند و **اگر** دلال بر در هفتم افتد مرد
 و مطیع زنان باشد و در خصوصها حکم همین بود **مشرع دوم** در حکم
 جزئیات اگر زحل درین خانه باشد مولود زن پر کند خاصه که در آخر
 برج افتاده باشد و مغرب بود و زن زشت صورت بود و اگر شتر بی بود
 مولود زن میانه سال خواهد و کم شرم یا ترک باشد اگر مریخ بود و بحسب
 و **اگر** زحل مریخ بود یا مغرب بود زن پیر بود و **اگر** زهر درین خانه بود و
 خواهد خالصه که در اول برج بود و خوب صورت بود و لطیف طبع و خوش
 حرکات و **اگر** عطارد بود زن با فزینک خواهد و کدبانو و زبردت سخن و دانا
 و **اگر** آفتاب بود زن سرکش افتد و حاکم و متکبر و سلطه یا متعلق بر بزرگان
 یا اثر اصل معروف و مهیب صورت باشد و **اگر** قمر باشد زن از غولام لایق
 کند و **اما** اگر دلال آن در برجهای خوب صورت باشند زنان خوب صورت
 خواهد خاصه که دلال زهر بود **اما** هر کوی که دلیل زن باشد چون شتر
 بد ناظر بر مصالح و عقیقه بود و **اگر** مریخ ناظر بود پیشتر و بی ستر باشد قیاس
 کوکب دیگر چنین باید دانست **اما** اگر دلال زن در خطوط مود بود زن
 از اصل نرکان باشد و در اوقات معروفان و در مایل از ناد از مردم متوسط

الحال در زایل از مردم کم نام و مجبور و ساقط **شماره سیم** اگر دلیلهای
در او تاد بود مولود زن بسیار کند خاصه که برج هفتم و جسدین بود
و در زایل زن اندک خواهد یافتند خاصه که برج ثابت باشد **اما**
اگر دلیلهای اوایل برج بودند زن اندک خواهد **و اگر** در او اخر برج بود
بسیار کند **اما** اگر درین بیت کوکب جمع آمده باشند زن بسیار
خواهد **و اگر** صاحب بیست و نهم بیت یا کوکبی که درین بیت بود بسیار
کوکب ناظر بودند زن بسیار کند و حکم شرکت همین باشد و التسلیم
شماره چهارم اگر صاحب هفتم محرق بود زن مولود میدهد یا بهیلا زناک بود
و اگر راجع بود خرابی کند و بیوفایی **و اگر** در مقام اول بود شوی را
نخواهد بدل **و اگر** در مقام ثانی بود قرار کند اگر چه ناخواهان باشد
خاصه که صاحب طالع ناظر بود **و اگر** نظری ولوت بود دشمن کرد شوهر را
و اگر مضرت باشد جدایی کند حکم دلیل مرد همین باشد **شماره**
پنجم اگر سعدین درین خانه بودند با وایل بروج و مشرق باشند و از محله
پاک زن او خورد سال افتد و بر عیب خاصه که آن زهر بود و خوش بود
باشد **و اگر** بجای سعد بخش باشد حکم بر ضد افتد خاصه که آن مرغ بود
اما اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود و از کوکب مقبول منصرف شد
و صاحب طالع متصل شود زن او شوهری دیگر کرده باشد پس اگر آن
کوکب سعد بوده باشد و این که بد و خواهد پوست هم سعد باشد زن

از هر دو شود شکلی یابد **و اگر** هر دو بخش باشند حکم بر عکس افتد و اگر یکی
بخش بود و یکی سعد حکم بر حسب آن کند **شماره هشتم** اگر میان صاحب
طالع و زهره نظر باشد و زهره در هفتم بود یا پنجم و مرغ درین میان افتاده بود
خاصه که در طالع باشد مولود نیز شهوت بود و مزاج بزنان نماید و عشق را نکند
نماید و باشد که زن مغرب خواهد **و اگر** این احوال نرزا باشد همان بود
و اگر در برج هفتم و نهم بود و صاحب طالع در وی مولود باد و آب جمع آید **و اگر**
بجای زهره و عطارد بود مولود زرع و زمین بخر کند و نیز بود که از آن طرف
بزنان رفته باشد **شماره نهم** اگر زهره درین خانه یا زحل بود یا زحل
ناظر باشد حکم همان بود **و اگر** مرغ بود بد تر باشد و ظاهر تر وزن در علم
دلیر باشد **شماره دهم** اگر صاحب هفتم در ششم بود یا در دهم جنت او
عیب بر بود باینکه یا بزند زاده یا غریب باشد یا کسی سفله خاصه که
خانه زحل بود یا مرغ یا عطارد و بد حال باشد **شماره یازدهم** اگر صاحب
هفتم در نهم بود یا بد و پیوسته جنت مولود غریب باشد **و اگر** صاحب
نهم در نهم و صاحب هفتم ناظر بود یا کوکبی که در هفتم باشد مولود
در غربت زن خواهد **و اگر** هفتم برج منقلب بود زن او مخرب بود
و کم ثبات **شماره دهم** اگر صاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود بصاحب
سیوم ناظر بود و صاحب سیوم بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود مولود زن
از خویشان کند یا خویشان او زن دهند **شماره یازدهم** اگر صاحب

بصاحب هفتم بیونده و یا بکوی که در روی بود یا نو صاحب هفتم بصاحب
طالع دهد یا جمع کند مولود را بر کاز زن دهند تا کارهای نکاح او سازند
ثوره دوازدهم زن که با مردان و زنان یکی باشد اما اگر احکام بر او
و گاهی طالع نهند سرهم بیرون از زهره یا شمس و از طالع بیکنند و دلایل
خفت او آفتاب و زحل بود باقی احکام همین باشد **ثوره سیزدهم** اگر تو در
طالع مردان میان اجتماع و استقبال افتاده باشد مولود در جوانی زند کند
و اگر استقبال و اجتماع بود در بیوی زن کند و در طالع زنان اگر آفتاب
با یکی زمین بود در جوانی شوهر کند و اولاد و زمین بود در بیوی
شوهر کند **ثوره چهاردهم** اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوی که در روی باشد
و صاحب طالع از وی منصرف شود بسعدی متصل گردد مولود ز ناول
بگذارد و بکوی بخواند و هر دو یکی باشند و اگر بخش متصل شود
مولود مردان دوم بداند و اگر صاحب هفتم بخش بود و صاحب طالع که
از وی منصرف شود از بد خلاصی یابد و نیکی در افتد و این اصطلاحات
و انصرافات نمودن و عداوت اثر کند اما دلایل حالات بیوی جوانی
و این اعتبار کنند اما جمع نمود در هفتم بود دلیل بسیاری زن خواست
بود و در طالع زنان حکم همین باشد خاصه که دلایل بروج بسیار نکاح
افتاده بودند **ثوره پانزدهم** اگر دلایل جوانی مردان بیونده و دلایل
مردان فوق الارض باشند مولود در بیوی زن جوان کند خاصه که دلایل

آورد

قوی تر مرد زحل افتاده باشد و در اول بروج و دلیل زن زهره باشد و او
نیز در اول بروج و بهمد بکوی ناظر بودند قیاس طالع زن همین باشد **ثوره**
ششدهم و احکام مثلثات اگر رب مثلثه اول نیکو افتاده بود احوال مولود
زنان در او ابله و نیکو باشند و اگر رب ثانی نیکو باشد در میان عمر بکوی
باشد و اگر رب ثالث نیکو باشد در آخر عمر نیکو تر باشد و حکم نحس
را همین قیاس است **ثوره هفدهم** اگر صاحب طالع و ستونی و مرخانه هفتم
با صاحب و ستونی طالع ناظر باشند مولود را خصوصیت کند
خاصه که سعدان بودند و اگر عداوت نکند خصوصیات بسیار افتد
خاصه سعدان دلیل خصمان باشند پس هر کدام ازین دلیل که در خطوط
خود بودند ظفر از آن جانب بود و اگر دلایل هفتم در طالع بودند یا در دوم
طالع خصمان یا از آن باید از خصمان یا مال خصمان بدست مولود افتد و اگر
بر عکس بودند بدست خصمان افتد مال و یاران او **ثوره هجدهم** هر طرف که
سعدان بودند یا ناظر باشند صلح از آن روی بود حکم زن یا شوهر
همین باشد اما بودن راس درین خانه دلیل بسیاری زن خواستن
بود و عفت ایشان و اگر ذنب بود دلیل قوت زنان بود و فتنه کردن و
بدین اذ ایشان و حکم حرب و لشکرها همین باشد **ثوره بیستم** هر طرف مرغ و سعاد
و کوی بستیم بود خاصه در حرب **ثوره بیست و یکم** و احکام پست تاس
چهارده **ثوره بیست و دو** در احکام کلیات در اول او همین خانه است و صاحب

افتاده

و مستولی از سهم الموت و مستولی او و قابل تدبیر و هر یک و مرکز غارب و کوکب
که درین بیت باشد **اگر** این دلائل یا بیشتر از آن بنکو حال باشند و بعد بگو
ناظر باشند از خوش خالی مرکز مولود طبیعی باشند یعنی تمام عطیت
کافیه خود برسد و من بود و بسته در این و راحت و فراغت بود و
بیکت زندگانی کند و **اگر** این دلائل خوش باشند موت از طبیعت آن
خس حادث شود پس **اگر** این خس زحل بود موت از چهارهای شتر بود
که بد و منسوبست **اگر** برج بود از چهارهای خونی و قتل و آنچه برج منسوبست
و اگر از آفتاب خوش شود موت از آن چهارهای بود که با آفتاب منسوبست
و از یاد شاه **اما** علتهای در آن عضو باشند که برج و کوکب منسوب باشند
چنانکه شرح داده ایم **اما** اگر سبب مرکز کوکب خوش باشند خاصه که در
وضع حسن باشند مرکز مولود در صورت ناستوده باشد و **اگر** سعدان
بوند در صورت ستوده بود **ثوره دهم** در احکام جزو سیارات احتیاج است
هشتم بر مرکز هفتم یا مرکز غارب یا بر درجه ششم دلائل موت باشند از
ماده حرارت یا از آتش یا از گرمی یا با سموم و مانند این یا از غضب
ملوک خاصه که برج آتشی بود **ثوره نهم** صاحب میزان برج یا آفتاب
ناتن و سعدان ساقط از ایشان ازین دلائل موت از این باشد
یا آتش خاصه که برج آتشی باشد **ثوره چهارم** اگر صاحب طالع در
هشتم بصاحب هفتم حسن بود و سعدان ساقط باشند مولود

بدست خدایان هلاک شود از طبیعت آن کوکب حسن و آن برج **ثوره**
پنجم برج یا مرکز براس الغول رسد و تیسر درجه طالع یا هلال یا آفتاب
یا قاع طالع رسیده باشد خاصه براس الغول و این بیت طالع یا دوم طالع
بود و سعدان ساقط مولود را باشند و **اگر** در آن وقت زحل بر مرکز غارب
و با آفتاب خوش خاصه با حترق موت او از دار باشند و **اگر** زحل در برج
بود بمقابل آفتاب و بیت رابع خالی موت او از نریمانند و دیوار خانه
بود و **اگر** برج بق بود از اب در افتادن موت رسد و **اگر** برج بادی بود از
جنبه کون و کوفتن دم او باشند و **اگر** زحل در و بال باشند و با برج
بتطو علوت باشند از ضرب و قتل موت رسد و **اگر** برج آتشی بود موت
او از آتش **ثوره ششم** اگر این اسباب حاضر شوند و سعدی در طالع
بود یا در ثامن یا تیسر یا نهم یا تیسر دلائل جزو سعدان رسیده
بوند و طالع تحویل سال و برج آنها سعید بوند بسلامت بیرون
ایدا از هم فساد **ثوره ششم** اگر صاحب ثامن خوش باشند برج
و برج در طالع یا در ثامن بد حال بود مولود در پایان هلاک شود
خاصه که برج ثامن اسد یا جدی باشند **ثوره هفتم** اگر فرد در هفتم
دهم باشند و زحل در چهارم و عطارد در هفتم خوش برج و صاحب
طالع حسن باشند مولود بدست غوغا هلاک شود و وقت و خصوصیت
خاصه که زحل در و بال و هبوط باشند یا در خانه غریب **ثوره هشتم**

باشد

در عقرب بطل

اگر طالع حمل باشد و برج در سرطان و ثور و طالع مولود خود را بدست
هلاک دهد یا خود را بکشد و اگر برج در عقرب بود یا ذنب و زحل در
واقاب در میزان مولود را در حرب بکشند و اگر برج در میزان بود بدست
خصمان گرفتار شود و اگر برج در میزان بود تحت الشعاع بود یا در
عقرب مولود کشته شود بدان شرایط که گفته شد **ثمة قسم** اگر طالع
بمیزان بود و زحل بر سر کوز غارب محترق شود و زحل در هشتم و برج بر
درجه طالع بود مولود خود را هلاک کند بسبب زبان و شهوت و خفان
و اگر زهره در عقرب بود یا طالع حمل را برج در ثور باشد و سعدان
ساقط شوند و طالع میزان را برج در طالع و طالع حمل را زحل در
طالع مولود بسبب زری هلاک شود **ثمة دهم** اگر خانه چهارم
جبه صاحب هشتم بود و او در آن بیت بزحل مصوب و صاحب
طالع محترق یا غص شود موت مولود در زندان و حبس بود و اگر آن
بیت و یا صاحب هشتم بود و او برج نحس و صاحب طالع بزحل نحس
و قریب صاحب طالع ناظر بعد اوت یا صاحب ثامن موت مولود از سکه
باشند **ثمة یازدهم** دلال موت از وجه کلیات رسیدن تیرات پنجاب
است که خداه و او را رابعه مواضع خستوف در صورت طالع اذ اصلی
دفعی و بگوایثه که طالع اندر عمل تیرات غوره شد **ثمة**
دوازدهم اگر غص در دوم بود و بدجال باشد و نحس و غص دیگر

دعطار

دعطار دهم از غص نحس بود خاصه که برج دوم خاکی یا آبی بود خانه
و صاحب او بدجال موشه مولود را را باشد خاصه که طالع حمل بود یا نر
و اگر سعدی بدوم یا هشتم ناظر باشد دفع مصرت کند خاصه که آن
بود یا آفتاب خاصه بنظر بود **ثمة سیزدهم** در مکر و حات و در سعد
رفته است که اگر سعدی بموضع خوف مستولی شود مکر و ازان کسای
که توقع آن نباشد رسد و اگر غصی مستولی شود از کسای مکر و رسد
که توقع باشد چون این خانه بیت غم و نکبت است پس هر کویک که در
خانه باشد از طبیعت خود غم و اندوه رساند از آن مریضی است خود **ثمة**
اگر صاحب درین بیت بود نکبت و مکر و از دوستان رسد و آنچه
رسد مناسب طبع آن کویک رسد و آن برج و اگر کویک دیگر ناظر بدوان
کویک و موضع او نیز اثر رسد بحسب تقو و سعادت و نحس و قبول و رد
اعتبار کنند **ثمة چهاردهم** در میراث و مال بی رنج این خانه بیت المال
از واج است و صدای و شرکیان و بیت المال آن موضع که ساقط روی
بدانجا دارد پس اگر صاحب یا استولی او در دوم طالع بود یا بدوینده یا
دوم مولود از زنان و شرکیان و خصمان بار روی بود و اگر صاحب ثامن در
رابع بود و صاحب ثانی چونند مولود میراث یابد از طرف پدر و
مادران و اگر نهم برین صاحب ثانی دهد از فرزندان میراث یابد و اگر
از هفتم صاحب ثانی دهد از فرزندان میراث یابد و اگر از هفتم صاحب

هفتم

نگردد میراث از جهت کرد یا شریعت یا خصم قیاس روح دیگر همین است پس
نظرهای سعد بود باسانی رسد و اگر نفس بود بدستواری رسد **اما** اجناس
میراث را از جوهر روح طلبید اگر روح در لایحه برنج آتشی باشند میراث از انواع
معادن بود و اگر آب بود از نوع کار بر بود و جوهر و جوی و آب کیرها **اما** اگر
در روح همی بود از نوع بیایم و آنچه منسوب است به روح و کواکب یا در کرده ای و
کواکب را با روح استخراج دهند و حکم اجناس از آن همان بیرون آید **اما** دلیل
معاد و کثرت میراث و معنی و مال و میراث طلال و ذنب طالع این بود
شعبه چهاردهم در احکام بیت ناسع یا نژده تیره
فصل اول در احکام کلیات او و دلایل او همین خاندان است و صاحب و شریک
او و هم و صاحب او و برنج و عطارد و قمر و شتری و ارباب ثلثات او و کوی که در
بیت بود پس **اگر** این دلایل قوه حال بودند و بعد بکری نظر دلیل کند بر سفر
نیکو و نافع و بسیار خیر و راقب بود به علم و آموختن علوم و باکی مذهب و
اعتقاد در دین و دیدن خوابهای نیکو و راستی تعبیر و بودن علم و عمل ستوده
و **اگر** صاحب این بیت در دین بیت بود مولود سفر بسیار کند و رغبت و
مرازد دل و **اگر** سعدی مسعود بود و مقبول تنوع بسیار کرد از سفر و **اگر**
در طالع بود حکم همین باشد و آموختن علم بروی آسان بود و رغبت نماید
بتحصیل علوم و باشد که علوم او اغلب بر سفر حاصل آید و او به علم و مذهب
مهرت تمام یابد و **اگر** صاحب طالع در دین بیت نباشد مولود سفر بسیار

کند بی رفاه و بیخ و زحمت بیند و در تحصیل علوم کاهل بود و در جیدن
و **اگر** نام مقبول بود بفرماند و **اگر** مقبول بود سفر درست دارد و باجای صل
و **اگر** سعدی بوی نام بود جهت کسان دیگر سفرها کند و نفع بیند و با
که او را تحصیل فرماید **اما** اگر نفس بود نام بود حکم بر طالع افتد از نوع شغل
و حاصل او حاصل نماید **اما** اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت اتصال
بود سفرهای بسیار کند و دیر و در و نیک باشد خاصه که نظر مروت باشد و
اگر این هر دو دلیل بودند در برجهای شرقی سفر او بجانب شرق باشد خاصه
بروج شرق باشند و حکم سه جهت دیگر همین بود و **اگر** هر یک در جهت باشند
از بروج و بروج سفر آری آن دو جهت شود و ازین هر دو دلیل هر کدام
مقبول بود سفر بدان طرف باشد و **اگر** هر دو بقوت برابر باشند هر دو طرف
رفته شود و حکم اربع طالع همین باشد و سوسان قمر این دو دلیل موجب
سفر بسیار باشد و در **نشره دهم** در احکام جزویات اگر صاحب این
بیت نخل بود یا او درین بیت باشد سفر مولود جهت چهار پایی داری بود
خاصه که برنج همی باشد و **اگر** برنج آتشی بود طلب علم دارد از علوم دقیق
و بود و خرد و فروشد و در دین مطعون صلب باشد و کم عبادت نماید
و خوابهای درست بیند و در دین بیایزد **نشره یوم** اگر مشرق و درین
بیت بود یا صاحب این بیت باشد سفر مولود جهت بازگانی بود و باقی
نفس خرد و فروشد و سود بسیار کرد و **اگر** نام مقبول بود در ربع و شرقی و باقی

و طعناها و اگر برج بی بی بود بیت دو آب سفر کند چون کوفته اند و آنرا
شاید و اگر برج آتش بود بیع برده کند و لباسها و در تحصیل علم جید کند و
باورع بود و فقیه و تفسیر بداند و عابد و پاک باشد و سفر کعبه و زیارت های پاک
برود و خوابهای راست بیند و مذهب ستوده باشد و با وفای بود و پاکیزه
شماره چهارم اگر برج صاحب این بیت بود یا درین بیت باشد مولود سفر
سفر کند بود پراهمای مخوف و در اضطراب باشد و در میان لشکریان
و ترکان سفر کند و اگر مقبول بود امیر لشکر بود و سر در قومی شود و صلاح
دارد و اگر در برج بی بی بود چهار پا یا ن دارد و اگر در برج آتش بود و مقبول
دره بود و راه دارد و در علم سلاح و سواری بماند و اگر برج آتش بود نفاذ
و آتش کار و سفر و بسبب گرختن بود و درین مذهب ست باشد
و خوابهای آشفتنه بیند و اگر آفتاب درین برج بود یا صاحب باشد مولود
سفرها کند حجت ملوک یا صحبت ملوک و اکابر و بزرگانها باخبر کند
و طلب صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت و فتح نیکو بیند و بیاموزد
علم کلام و ارواح و معقولات و صفت گیاه و خواص جواهر خاصه که برج
آتش بود و اگر مقبول بود سفر در زندگاری کند یا با مردم فرومایه و
نخبد باشد و جاهل باشد و درین مذهب ضعیف بود و خوابهای
نیک بیند و با دین فساد دارد **شماره پنجم** اگر زهر درین
بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرهای خوش کند و در غرت

باشد و سفر و پیشتر اخادمان و زنان بود و بزرگان و انواع لباسها
باشد یا عطر یا کزکاف و بیاموزد علم دین اسلام و با طاعت و نیکی
باشد و اگر مقبول بود این صفتها در وی مکتوب باشد و اگر برج آتش
باشد بیاموزد موسیقی یا دیبا باقی یا عطاری و خوابهای نیک بیند
و اگر عطارد درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفر
بسیار کند باخبر و نفع در بزرگان و نوای بیند و در بیع و شری زبرد
و کار دان بود و اگر برج آتش بود بیع غلامان کند و اگر در خانه ای
زحل بود کار قوی تر باشد و علوم دقیق و فلسفه بداند و رسد به
غور معانی و مصنف شود در علم که داند و اعتقاد او روش حکا بود
و اگر در خانه ای شمس بود بزرگ گردد و منفی و عدل و نویسنده
حظها و کتاب فقه و تفسیر و مانند این و اگر در خانه ای مریخ بود سفرهای
او بی خبر باشد و هم راه دزدان و لشکریان و راه داران گردد و طوایف
و خیانت کنند و قمار بازی بود و اگر بد حال بود تسخیر کند دیو و پری
و طلب علم بیاموزد و کم اعتقاد باشد و قراح و بیطارد گردد و اگر در
خانه ای زهر بود سفرهای او خوش بود و طوایف کند و بیاموزد علم
اسلام و خاندن شعر باغی شود و اگر میزان بود کار قوی تر باشد
و اگر در سنبله بود سفرهای نیکو کند و با وزرا و حکا و اکابر صحبت
و عالم گردد و در هر علم که بکمال بماند و امامت قوی کند

و در معرفت اشیا و معقولات نهایت رسد و ناموس در این دو فن
 باطن او بکمال باشد و اگر در جزئیات از علم اگاه باشد و نیز
 و نقاش گردد و فضیلت شکم بود و حاضر جواب و سفرهای نیکو
 کند و اگر در خانه قمر بود سفر کند و زود حرکت باشد و کم نبات
 و بسیار در علم جواهر و مروارید سفتن و ساختن انواع و مهرهای گلی
 سازد یا کار بر رویا که کوی کند و مانند این و اگر هیچ نخوس بود آینه
 سازد یا زنجیر و حمال و دست بندها کند و اگر در خانه افتاب بود
 جوهر شناس شود یا صوفی یا درم زن و سکه ساز و مانند آن
 و هر احکام بحسب نظرهای متعدد و محسوس باشد **ششم**
 اگر در این بیت بود یا صاحب این بیت بود سفر بسیار کند خاصه
 از وجه رسالت و یا موزع علم ساجت و جاسوسی و در کاوی و
 مذهبی که نبات و حکم او و بیوت مانند بود بخطر دارد اما نباید
 دانستن که صاحب طالع هر کس که متصل بود در این بیت مولود زنجیر
 کند بعلی که منسوب بدان کوی بود و بنظر مروت کار ساز تر
 بود و بنظر عدوت دشوار تر و اگر صاحب این بیت متصل بود
 کوکبی که در این بیت باشد بنظر مروت مولودان علم که بدان کوکب
 منسوب بود بکمال رساند و اگر بنظر عدوت بود بسیار در برج و
 ناخوشی معلوم کند و یاد رکاز کند **ششم** اگر صاحب این بیت

باشد

در وی بود و بر ب مثلث اول ناظر بود مولود در اوایل عمر سفرها کند
 و در تحصیل باشد و اگر بر ثانی نظر کند در او سفر کند و علم
 بسیار زد و اگر بر ثالث نظر کند این اخلاص را و آخر ظاهر شود و
 بسیاری و اندک علم را از قبول و رد قیل باشد و برج اقشی و نفع و ضرر
 نظر مروت و بنظر عدوت **ششم** اگر صاحب این بصاحب نظر
 دارد سفر مولود جهت مال و معاش باشد و اگر بصاحب چهارم نظر
 دارد جهت مالاک بود و پدر و مادر و اگر بصاحب پنجم نظر دارد جهت
 فرزندی بود و عشق و رسالت و اگر ششم نظر دارد جهت بنده و بیامی
 بود و اگر هفتم جهت جفت و شرکت و خصمان و طلب زدی بود و اگر
 بهشتم جهت خونی بود یا میوان مال ذن و انباز و اگر بصاحب نهم نظر
 جهت عمل بود یا کار سلاطین یا سبب صناعتی یا پیش بر کان رود و
 اگر بصاحب یازدهم نظر دارد جهت دشمنان بود یا دواب یا قرضی
ششم اگر صاحب این بیت از صاحب طالع منصرف شود و صاحب
 سابع متصل شود اگر صاحب طالع سابع سعد بود و صاحب رابع
 محسوس مولود را آنجا که رود بهتر از اینجا باشد و اگر صاحب رابع سعد بود
 صاحب سابع محسوس باشد سکونت بهتر از حرکت باشد و اگر هر دو
 محسوس بودند سفر و حضر بد باشد و اگر هر دو سعد بودند در سفر و حضر
 نیکی یفتند و اگر محسوس سکونت بهتر بود اما صاحب این بیت بصاحب بی
 ناظر باشد سفر بر طبیعت و مزاج آن کوکب باشد و آن برج چنانکه

دوستان یا طالع اساطیر
 و طلب سعادت بود و اگر
 صاحب یازدهم نظر دارد
 جهت

گفته شد **مشرع دهم** اگر صاحب این بیت در ماه بود مولود سفر نکند
حکم صاحب طالع همین باشد **اگر** بصاحب نهم یا قریب توابع برج باشد
و برج تحت الشعاع یا تحت الارض بود مولود که غنیمت رود از کارهای
سلطان با خیانت و اگر توابع زحل بود از شدت گریزد و در پنج روز کار
و تنگی و اگر زحل صاحب هشتم بود یا در بیت هشتم یا صاحب هشتم را
نفس کرده باشد مولود در غریب حق کشد و در غریب میرد **مشرع**
یازدهم اما اگر کوکب درین بیت جمع آمده باشد مولود را اسباب
سفر بسیار بود و بجایهای دور رود و هر جقی و از هر طایفه چیزی
بداند و زیرک باشد پس هر کدام کوکب که مقبول باشد مذهب لغت
او بدان مایل بود و اگر کوکب بصاحب نهم نظر کند و او درین بیت
باشد حکم همین باشد و مولود از هر مذهب چیزی بداند **اما** در
مذهب خود ثابت بود و الله اعلم **مشرع دوازدهم** اگر صاحب نهم در
هفتم بود یا ناظر بصاحب او یا کوکبی که در وی بود مولود بهیچ نژادی
قرار نگیرد خاصه که برج منقلب باشد و اگر صاحب طالع در هفتم بود
و صاحب نهم بدو ناظر حکم همین بود **اما** سفر او از جهت زن باشد
یا انبازان یا با ایشان که سفر نکند و بصاحب هر بیت که ناظر بود
از آن قوم کسان با او بوند و سفر و باشد که در غریب ساکن شود
و اگر نظرهای هودت بود سفر بر او باخیزد و در غریب و در خلاف
این باشد **مشرع سیزدهم** سفر مولود در آن جهت پیشتر بود که

برضا

بطالع و شلالت او منسوب بود و یاد در آن جهت که صاحب نهم بود یا
قابل تدبیر **اما** ازین دلایل آنکه قوی تر بود مولود از آن جهت سفر
پیشتر کند و ادبای طالع را نیز حکم همین است چنانکه اگر دلایل
سفر در دو ربع زایل باشند سفرهای و اگر در دو ربع مایل بوند
سفر نشود و اگر بشود آنکه باشد یا نزد یک باشد و ربع زایل
از طالع است تا رابع و از سابع تا عاشر و دو ربع دیگر مایل اند **اما**
حکم را درین خانه مثل شتری باشد و مولود با طاعت بود و در
پیاورد و دعاها او زود با حاجت رسد و **اما** ذنب را حکم خلاف
این باشد **شعبه یازدهم** در احکام بیت عاشر هشت نژاد **اول**
در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب و ستون
هر وی و سهم و عمل و سهم سلطان و صاحب هر دو بر روز افتاب و
شب قمر و عطارد و برج شریک این دلایل و ادبای شلالت و کوکب
که درین بیت باشند پس این دلایل قوی حال بوند و بهیچ ناظر
مولود با دولت بود و حرمت و جاه و رفعت و حاکم بوند و بهیچ
ناظر مهتر بود بر هر قوی و کاران بود و شهو و شود و آنچه
کند بدیر ماند **اما** بعضی کسان گفته اند که این خانه و صاحب
وی و ذهن و قمر و سه هر مادر و صاحب او دلیل مادر اند پس
اگر این دلایل نیکو حال بوند و مسعود مادر مولود را حال نیکو

شود و دولت زیادت کند یا سبب مال او و اگر این دلایل یاد لایل
پدر ناظر باشند بموت میان ایشان موافقت زیادت بود و
سازگاری کنند با هم دیگر و مولود تربیت نیکو یابد و اگر نظر
بود در خصومت و تشویش باشد و اگر از هم دیگر ساقط شوند در
میان طلاق و فراق افتد و اگر این بیت در حال رابع رفته است
اما اگر دلایل بیت بخلاف آن باشد که در پیش گفته است حکم
بر ضد باشد **اما** اگر صاحب طالع بدین خانه نکرده بودت این
اسباب حاصل آید برج و سقمت و بر خورداری بود **اما** اگر بعضی
دلایل نیک حال بود اما امتزاج دهند پس هر کدام که قوی تر بود
سعادت از آنجا رسد و از منسوبات آن کوکب و هر کدام که بد
حال بود زحمت از وی رسد **ثمة دهم** در صنعت مولود و اگر
دلایل صنعت در محل افتاده بود مولود صنعتی کند که سر و روی
و اطراف او تعلق دارد و اگر در ثور افتاده بود صنعتی کند که
بگردن و موالی و تعلق دارد و قیاس برج دیگر همین است
و نفس صنعت از طبیعت کوکب لایل بود بر موضع او پس اگر
دلیل در آن برج که بود مقبول باشد و مسعود بنظر سعد و
مولود صنعتی شریف و از دست او نیکو بیرون آید و قبول
یابد و اگر مقبول بود و نحو بنظرهای غنص صنعتیهای خنص کند

و آن از دست او با قیمت بیرون آید و مردود بود پیش مردم **اما**
اگر آفتاب لیل صنعت افتد و در محل بود کلاه دوز بود یا کاری کند
که تا مرزین شود و اینده دارد بود و اگر عطار بود مولود عامه سازد
و طایفه مادر و زرد و اگر قمر بود شانه سازد یا سر خاب و سفید آب
کند و خضاب سازد و اگر زحل بود کلاه و زرد از غنص و پوستین
و پر حیوانات و اگر مشتری بود عایهای عالی سازد و زبردستارها
و فوطهای قیمتی **و** برج بود خود سازد از آن و جرم و روی بند
و اشالی این و اگر زهره برج ناظر بود مولود اینده داری کند
و شاطه شود و اگر زحل بود مولود بقرعه سازد و انجازهوی
سر و روی پاک کنند و اگر زهره مشتری نکرده دستارها سازد
از ابریشم یا شبیه و قصبهها و قرنیه **اما** اگر عطار در محل نکرده
مولود دستارهای ملون و فوطه و بعا و سفلهها سازد **اما**
اگر قمر مشتری نکرده یا برج نکرده چو ها که سازد بد سازد و
و لایق عوام و مردم درون بود **اما** اگر آفتاب مشتری یا زهره بود
مولود تاج و بیادیه و سر بند و حلقه سازد و عنبرینه و موهن
کند و اگر آفتاب زحل و برج بود مولود آنچه سازد از برج سازد
و وفق کرده و قلب کار بود و عنبرینههای دروغین سازد **اما**
وجه دیگر آنست که دلایل صنعت اگر در برج اشئی باشند

مولود صنعتها کند با دیمان قلع دارد چون ساختن انواع جامها و درخت
و بختن و ترکیب سلاحها و امثال این و اگر دلایل در بروج بهمی باشند مولود
آنچه سازد بدو با چار یا باین تعلق دارد چون زمین و جام و قمار ها و بلاد
و جلاها و بالا نهادن و غل و سرور و آنچه بدین مانند و باشد که شراب و خربزه بود
اما اگر بعضی دلایل در بروج آتش بود و بعضی در بروج بهمی استخراج دهد
و مولود صنعتی کند که بمردم تعلق دارد و آلات آن از حیوانات بود چون
ساختن جامه دان و زیلو و مقرش و موزه و نند و زرد و شطرنج و آنچه بدین
ماند و **اما** هر کدام کوکب که بدلیلهای صنعت نکرد چیزی از طبیعت خود
در مولود نرایت کند که بعد بود شکل و هیات آن مصنوع را خوب تر
گرداند و باقیست نزد آن شخص بود بر خلاف این بود مثال آنست که زحل
دلیلست بر ساختن آلات حرب از شمشیر و پست و اسفوان و اگر مشتری
بدو ناطر بود در آن چیزها زد و نقره بکار برد و طلا را بسازد و اگر مریخ
بدو نکرد آنچه زیلو و قالی می بافند و نند سازد و آنچه جامه دان می دوخت
پا پوش دوزد و آنچه شطرنج می ساخت از کاه و عجاج و سیاج بکار برد و
قیاس دیگرها همین است **اما** اگر دلایل صنعت مریخ و زحل باشند
و در خانه ها عطار و مولود رود که و بنا و کوزه که و مانند آن باشد
و اگر عطار در خانه های یکی ازین دو کوکب بود حکم او مانند این بود
اما اگر مریخ و زحل در خانه های دهره بودند مولود سازند سازها و موسیقی

بود یا خراطا ترازو که بود و امثال این و اگر زهره در یکی از خانه های اینها
بود حکم او بدین نزدیک بود و در وقت احکام باید چیزهای مناسب
از آنچه گفته شد در خانه آوردن و استنباط کردن و اگر مریخ و زحل
در خانه های مشتری بود مولود کتاهها کند و کمان سازد و کشتی و
منبر تراشد و اگر مشتری در یکی ازین خانه های ایشان بود قیاس همین
اما اگر این هردو شخص در آسند باشند مولود آیین سازد و هوسر کیمیا
دارد یا ریخته کرباس که شود و در در بروج آتش بسبب همین باشد مگر
در قوس که دلیل خرابی و هراغه باشد **اما** اگر مریخ و زحل در خانه قمر بودند
مولود آبکش بود بشک و راویه یا آب دار و بدو امثال این **اما** اگر
عطارد صاحب نیم یا سوم افتد و صاحب طالع ناطر بود و صاحب شرف
عاشق در عاشق بود و اغط کرد یا خطیب و معروف و مشهور شود خاصه
طالع با آواز بود و اگر صاحب جادی عشر در شرف خود بود حکم همین باشد
یا ناب و اغط شود و چندان شهرت نیابد خاصه که طالع مریخ و آواز بود
و اگر عطارد در طالع بود و صاحب شرف عاشق در عاشق حکم همین باشد و
او و اغط ملوک شود و فصاحت و بلاغت او بغایت بود **اما** اگر مشتری
عطارد نکرد یا او در خانه های مشتری باشد سخن او از تفسیر بود و حدیث
و اگر بجای مشتری **اما** باشد سخن او از جنس حکمت باشد و طریق متنازع
اما اگر قمر بر مریخ عاشق بود و در نقطه اوج کوکب بر هره و عطارد نکرد

مولود بدار بازی کند یا بر سر رسیان خاصه که برج بادی باشد **ششم**
سوم در حکم جزئیات اگر زحل درین بیت بود و صاحب طالع نکرده
بدو مولود دهقانی کند خاصه که آن برج خاکی یا آبی بود یا پیشتر نکات
کاری کند که بر خجل منسوب باشند و اگر شتر درین خانه بود و صاحب
طالع نکند مولود قایم نشود یا حاکم یا نایب بزرگان خاصه که برج آتشی بود
و امام شود یا مدرس و کاری کند که بشتری منسوب باشد و اگر مرغ این
چنین باشد مولود امیر لشکر شود و سازنده انواع سلاح خاصه که برج
آتشی بود و علم سواری و سلاح نیکو داند و اگر آفتاب بود مولود حاکم روالی
و ملکت شود یا از بزرگان پادشاه بود یا سرور قوی شود یا ضراب و شکر
شناس کند و اگر زهره بود مولود عطاردی کند یا دردی شود یا زنده ساز
موسیقی باشد یا خدمت خاتونان و خادمان کند خاصه که برج بادی
یا خاکی و اگر عطارد بود مولود مستوفی شود یا نایب دیوان یا شرف
یا وکیل خاصه که برج بادی بود یا خاکی یا حجامت کند یا دیرری یا دلاست
و قهر باشد ولی عهد شود یا تلطف و حاکم گردد به عوام الناس یا نایب
خاتونان کند یا کودکان خاصه که برج آبی و خاکی بود **اما** درین اقسام
حکم مناسب نظر قبول و رد و مودت و عداوت و سعادت و نحس
کواکب لیل کند **اما** اگر کواکب پیش از یکی یا دو بود امتزاج دهند و حکم
صفت بیرون آید و اگر بجای صاحب طالع صاحب این بیت ناظر بود

سلا

بکوی که درین بیت باشد خاصه که نظر محسوس بود یا کواکب نامقبول مولود
شتر بود از ان عمل و صناعت و آن صفت خسیس باشد و مولود
آزادانیت نداند **مثال** آتشت که اگر زحل درین بیت مقبول بود و صاحب
طالع یا صاحب این بیت بدو ناظر بود مولود نایب خاندانهای قدیم
گردد و مشایخ و سروری قوی کند و در کار زراعت و تجارت نیکو داند و اگر
نامقبول باشد و صاحب طالع بدو مخوس مولود مزدور کل کاران شود یا حال
و اگر در هبوط بود جاه کن شود یا کار رزسان و یا کورکن بود و هر عمل این
برج بقیل دارد چنانکه اگر برج آتشی و مخوس گردد مولود راه نشین
گردد و فال گوی و اگر زحل در برج آبی بود و بد حال و صاحب ششم بدو مخوس
مولود مرده شوی گردد و اگر صاحب ششم بدو مخوس بود خادم گویا
شود و اگر برج هبیم بود خام ساز یا انیان یا دوزن موزه بود و مانند
این **اما** اگر بجای زحل برج باشد و نامقبول بود و صاحب ششم از
مخوس و برج هبیم بود مولود قصاب شود و اگر برج آتشی بود جلال شود
یا جراح و در برج آتشی بریان که شود و در برج آتشی یا کشتی بافی کند
و در برج خاکی حیا شود و قیاس کواکب دیگر همین است و این اصل را
نکونگاه دارد که اگر کواکب قوی حال بود و نظر سعدان حکم بر نیک مدلول
او کنند و شریف بود آن جزو و اگر ضعیف بود و در نظر نحوس حکم بر بد
مولود او کند و صفت آتشی **اما** اگر شتر قوی حال بود مولود وزیر و

شود و اگر ضعیف بود مولود خادم عالمان یا وزیران بود یا خدمتکاری
سجده کند یا مدرسه یا خانقاه و پیدا کرده ایم ضعیفها و قوتهای هر یک
مشره چهارم اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر باشد
بودت بزرگای مولود را عزیز دارند خاصه که نظر قبول بود و اگر عدو
بود عزیز ترش ندارند و اگر از هم کمر ساقط بوند مولود پیش بزرگان راه
نیابد و کم نام بود مگر که دلایل دیگر قوی افتاده باشند **مشره پنجم**
چنانکه احکام صاحب طالع یا کوکب گفته شد در عمر سیوم ازین شعبه
حکم قدر در صورت طالع یا کوکب بر برج چون ظاهر بود همان طریق بود
اما وجود هر عمل و صفت را شخص دیگر سبب شود غیر مولود چنانکه
کسی دیگر فریاد را یا حبت کسی دیگر در آن افتد **مشره ششم**
اگر مستولی بر سهم سلطان آفتاب بود مولود از پادشاه دولتها بید
و از نزدیکان او شود و حکم قره بین باشد اگر طالع شی بود و قمر قری حان
اما اگر مستولی نه بل باشد فراش و دربان پادشاه شود و اگر شری
مستولی باشد این و معتد پادشاه بود و اگر مرغ بود ابر لشکر یا
سرهنگ شود یا مطیع و اگر زهر بود ابر مجلس شود یا جامدار و آنچه
مناسب زهره باشد و اگر عطارد باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی شود
یا ندیم یا مداح پادشاه و بزرگان شود پس احوال هر کوکبی بدین قوت
و ضعیف او باشد و اگر دو یا سه کوکب مستولی باشند استخراج دهند

و قوی تر را مقدم دارند و اگر سهم در و نت بود قوت او تمام باشد و اگر
در مایل الوقت بود در وسط باشد و حکم مستولیان همین باشند
مشره هفتم در حکم مینا کوکب درین خانه باشد همه احوال مولود که
بدین خانه نسبت دارد بر طبیعت آن کوکب بود و عمل و صفت مولود
معروف گردد و ملک ابر در قوی شود و در علم سیاست و ولایت
نیکی باشد و این صفت در مولود بشهری ظاهر بود که بدان برج منسوب
بود و قیاسی باقی کوکب همین است و این اصل را در شعبه اخلاقی نیکی
یا دگرده ایم در همه حکما از ان غافل نباشند **اما** اگر در طالع کوکب مینا
نباشد و مستولی نبود و پیشتر کوکب از طالع ساقط باشند و ضعیف
بوند مولود مجهول ماند و بی کار و کا هل و روزگار نکند و بهیم جای
زود و بطبع درجه طالع بود **مشره هشتم** اگر صاحب طالع تا طریقه
بر پشت اول این بیت بنظر بودت و هر دو مسعود باشند جاه و رفعت
مولود در اوایل عمر بدید آید خاصه که این کوکب سفلی باشد و مولود
در معرفت و صفت و عمل نیکی افتد مناسب کوکب قوی تر و موضع او
پس **اما** این حال یا رب مثله ثانی بود این صفات سیانه عمر بدید آید
خاصه که کوکب علوی باشد و اگر هر سه ارباب ثلثات قوی افتاده باشد
احوال مولود در هر یک پیوندد از اول عمر تا آخر عمر بر یک تسبیح کند و از
طبع هر کوکبی متاثر شود **اما** اگر هر سه ضعیف حال افتاده بوند حکم بر

خلاف این باشد **اما** اگر راس درین خانه بود پرستش خدای تعالی کند
بکمال و مولودش ناسند ذات و صفات او بود و مستجاب الیقین بود و از
سبب کار او کایم و دولت و جاه او در مرتبه بود و شریف نفس بود و جای
بر ملک و سلاطین و اگر بتوبه در نیم افتاده بود حضرت باری تعالی را در
خواب بینید و راست قول باشد **اما** اگر ذنب درین خانه بود مولود خوار
و بی قدر شود و صفتی و علمی نماند که نیکو باشد و هر چه کند از عیبی خالی نماند
و معروف بود به بیعت و خست **شعبه شانزدهم** در احکام
بیت حادی عشر پنج شرح **مشره اول** در احکام او دلیل او همین خانه
است و صاحب و ستولی بر وی و سهم و ستان و صاحب وی
مشریه و زهره و ارباب ثلثات وی و کوکی که درین خانه باشد پس
اگر این دلائل قوی باشند و بمودت هم ناظر با درین بیت باشند
دلیل بافتن سعادت بود و کثرت دوستان صادق و بافتن نعمت از ایشان
و رسیدن بهرامیدی که دارد و **اگر** احوال دلائل بر خلاف این بود حکم بر
عکس افتد پس اگر صاحب طالع بدین دلائل ناظر بود بمودت این هم
اسباب حاصل شود با سنا نترس و جوی و **اگر** ناظر مودت چیزی
آید جهد و بیخ و زحمت و **اگر** این دلائل آنحسان دور بودند دلیل
پوستن بود بطلب و بر خورداری یافتن از آن و سعادت مایل و
مراد حاصل آید و **اگر** آنحسان ناظر بودند حکم بر خلاف افتد **اما**

اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود پیوسته در طلب امید های خود
و طبع دوستان و در پی دوستان حاصل کردن بود و **اگر** صاحب
بیت در طالع باشد دوستان فرمان بر دار مولود بودند و امید های او
بی بخت بر آید و امور و بخت دوست دارد و از بیت المال پادشاه و
اگر بر آرزوی بود و **اگر** میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر بود
عمودت مولود و دوستان از یکدیگر شاکر باشند و به یکدیگر خبر رسانند
و **اگر** نظر عداوت بود حکم بر عکس باشد و **اگر** از هر یک ساقط افتاده باشد
مولود را دوستان کم باشد **اما** اگر صاحب طالع ازین بیت و از صاحب
او ساقط بود از طالع او پیوسته از دوستان بپسند پس **اگر** این صاحب
بیت درد و از دهم بود دوستان با مولود دشمنی کنند و **اگر** در هشتم بود
قصد مولود دارند و **اگر** در ششم بود مولود را نیک دارند و **اگر** در دوم
قصد مال مولود کنند **مشره دوم** در احکام جزویات **اگر** سواران
درین خانه باشند مولود را باد و ستان و فایود و معتقدان و از ایشان
نیکو بپسند پس **اگر** آن سعد شری بود سعادت آواز و جلا
رسند در راسته و آنچه خیرات باشد و شادمان بپسند دوستان
او از مشروبات شری باشند و **اگر** زهر بود سعادت او از معاشرت
رسد و لهر و طری و زینت و عشق از کسانی که بزهر مشروب بودند
اما اگر دخل درین خانه بود مکروه از استکان دوستان بپسند

و گاهی تقصیر ایشان و دوستان او از منسوبیات زحل باشند
و اگر برج بود اندوه از اعتقادی دوستان رسد و قصد هجرت
و خیانت و دروغ و حیلت و دوستان او از منسوبیات برج بودند
باشد که مولود در مال سلطان و اکابر خیانت کند خاصه که بد
حال یا نایاب قبول بود و اگر عطارد در مریخ بیت بود سعادت باشد
مولود دلقو شیرها پندارد و دوستان و خوش بختی و سعادت نکو و
مکتوبات افتد در میان و اگر مولود مریخ یا زحل نسبت دارد
یا مریخ عطارد ناظر مریخ یا این بیت خط مریخ باشد مولود بتقویت
نوشتن دوستان انگیزد و ساختن حیلت و اگر عطارد مریخ
بود مولود در حیلت غلبه کند و مکر و پند و نفاق دوستان
و تهت کشد از منسوبیات عطارد و در مال بنرکان خیانت کند
و اگر قمر در مریخ بیت بود مولود از بی ثباتی دوستان و تحریک و سفر
ایشان و اگر افتاب در مریخ بیت بود مولود مراد دوستان اکابر و مریدان
باشند و از سبب دوستان شهرت گیرد و پیش پادشاه معروف
شود و در مریخ صورت قبول گوید و درین بیت اعتبار باید که مریخ ناظر
هر یک را از سعد و نحس اما اگر مریخ در مریخ بیت بود فعل شری کند
و در دوستان سفر اید و باید هجرت و دین فعل کند و در
دوستان نقصان کند و دشوار رساند بدو آنچه امید دارد

نم

چندانکه باد و ستان و فاکند و فاقی پند از ایشان **شهر سیم** جنس
دوستان مولود و صفات ایشان از منسوباتی که کی بود که درین خانه
باشد و از صاحب وی قابل تدبیر و و اما جوانی و پیری ایشان از
تشریق و تغریب کواکب و بودن ایشان در اوایل و اواخر برج **اما** خود
و زشتی و لطافت و خوش طبعی و مباشرت و مجاورت و زینت و پاک
و اشال این را از زهره و عطارد و مریخ نگرند پس اگر هیچ کواکب درین
بیت نبود در صاحب بیت و قابل تدبیر و نگرند و اگر قابل تدبیر
نیز نبود حکم از صاحب بیت کنند پس اگر صاحب بیت در او تاد بود
دوستانش بسیار باشند و در مریال لوتد بر توسط بودند و در مریال
الوتد جبری نباشند اما وجهی دیگر است که صاحب هر بیت بدین
نظر کند یا صاحب او باشد بودت دوستان مولود از منسوبیات
ان کواکب **مثلا** اگر دایم بیت سیوم بدین بیت ناظر باشند یا بصفا
او و خویشان او را دستدار باشند قیاس دیگر سیوم همین
است بنظر بودت و عدالت اما قوی که مثلثات این بیت
منسوب باشند مولود را دوست دارند و این بیت هم است
و سیوم و حکم مثلثات طالع همین است و آن هم است و بجم
اگر ستولی بر سهم دوستان سعد باشند سعادت بیند
و اگر بخسان باشند شقاوت پند و سعادت و خوشی

ناظر

وضا از طبیعت آن سعد بود یا آن محسوس بودن سهم در آن داد دلیل بسیاری
دوستان باشد و توقع سهم باشد و صاحب او دلیل سعادت ایشان بود
و دوستان مولود از منسوبان کواکب مستولی بودند بر موضع سهم و سعادت
و محسوس ایشان از ثروت و ضعف نهم و صاحب او بود **شماره چهارم**
اگر صاحب طالع بر رب مثله اول این بیت نافر بود میبود مولود در اول
عمر دوستان بسیار شوند و بر رب نافر نظر دارد میبود و کله در آن
در میان عمر بسیار باشند و اگر رب ثالث در آخر عمرش دوستان بسیار باشد
اما زود منقطع کردند و اگر در بر جها ثابت باشند در دوستی وفادار
باشند و در بر جهای زوجین کار بر توسط بود و کم اعتماد باشند و دل
اما اگر قریب از دلایل افتد دوستان بسیار باشند از عوام خلق و همه
حال بودند خاصه که قمر در برج منقلب بود **اما** اگر زحل یکی از دلای دوستان
افتد دوستانش مرغ کش باشند و در دوستی پایدار بودند خاصه که در
برج ثابت باشند قیاس کواکب دیگر همین است **شعبه هفتم**
در احکام بیت نافر و آورده عمر **شماره اول** در احکام کلیات او دلایل
او همین خاناست و صاحب و مستولی بر روی و سهم دشمنانش و صوابت
در زحل و ارباب مثلثات این بیت و کوی که در روی بود پس **اگر** این دلایل
سعود باشند و قوی حال دلیل کند بر سعادت حال دشمن و فراغت و لذت
از ایشان و سلامتی و اگر حال برخلاف آن باشد حکم بر عکس بود و اگر

دلایل او را بودند یا مایل بودند دلیل کثرت ایشان باشد و احترام ایشان
و شهرت و اگر در زحل و متوسط بودند حکم بر ضد افتد **اما** اگر این دلایل
بصاحب طالع نافر بودند یا طالع مولود را دشمنان بسیار باشد و اگر صاحب
طالع بر رب دلایل باشند مولود دشمنان نافر باشد و اگر صاحب طالع در
بیت بود حکم همین است و مولود بدست دشمنان گرفتار شود و بدست
آن بود که بیت و مایل یا مبطوطا باشد و یا غریب بود روی و اگر صاحب
این بیت در طالع افتد دشمنان بدست مولود افتند خاصه که طالع و یا
یا مبطوطا بود و اگر صاحب طالع بصاحب این بیت محسوس شود بدست
از دشمنان و اگر سعود شود نیکی رسد و اگر صاحب این بیت بصاحب
طالع محسوس شود مولود بدشمنان ضرر رساند و اگر دشمنان درین بیت باشند
مولود بسیار دشمن بود یا بدی اندیشد و خود را از بدی خود در برنج و ستم
افکند و از ایشان این نتواند بود و اگر سعدان بود دشمنان کسای با
که از ایشان توقع دشمنی نباشد و خواهند که بطریق احسن دشمنی کنند
و باشد که از ایشان ضرری برسد و توقع نفع باشد و اختیار ایشان
شماره دوم در احکام بزویات بودن صاحب یا زدهم درین بیت دلیل
دشمن باشد از دوستان و بودن صاحب این بیت در بازدهم دلیل دوست
کردن دشمنان بود یا مولود بیچاره کوی مقبول سعود باشد بر رب
بود و اگر مقبول و خیر باشد با گناه و نفاق **شماره سیم** نظر دوستان

صاحب دوازدهم دلیل محبت بود میان دوستان و دشمنان مولود پس
اگر صاحب یازدهم دلیل محبت بود میان دوستان و دشمنان مولود
 پس **اگر** صاحب دوازدهم دلیل محبت از طرف دوستان مولود
 باشد و **اگر** صاحب یازدهم بصاحب دوازدهم نبیند و دوستی از طرف
 دشمنان باشد و **اگر** بنظر عدوت بود حکم بر عکس باشد و این حکم با صفا
 هر پستی همچو این واجب کند چنانکه اگر اتفاق افتد با صاحب پنجم دوستی
 دشمنی با فرزندان مولود کند بحسب تفرع و غش **ثمره چهارم**
 هر کوب که درین بیت باشد بگوید تا او صاحب کدام خانه است اطمینان
 آن قوم دشمن مولود شوند و آن دشمنان از بنوای آن کوب و
 بیت او باشند **مثلا** صاحب سیوم درین خانه بود خویشیان دشمنان
 شوند و **اگر** آن کوب زحل بود پیران باشند و آنان که زحل نسبت دارد
 قیاس بروج و کواکب دیگر همین باشد **ثمره پنجم** اگر بر موضع نهم عدل
 مستولی همان بود از دشمنان معرفت رسد و **اگر** سعدان بودند معرفت
 نرسد و **اگر** این دلایل را و ناد یا مایل را و ناد بودند دشمنان بسیار بودند
 قوی حال باشند و در زایل ضعیف باشند و از مولود دور افتد **ثمره**
ششم میان صاحب این بیت در هر خانه که بود دشمنان از فراخ آن خانه
 انکیزد چنانکه اگر در خانه دهم بود پادشاه و بزرگان دشمن شوند بسبب
 یا دولت یا صنعت قیاس بروج دیگر همین است **ثمره هفتم** اگر صا

این خانه و مستولی این خانه تحت الشعاع بودند دشمنان مولود را نکبت
 از پادشاه رسد و **اگر** مغوس بودند پنج شقی و پنج مند باشند و شقی
 ایشان از طبیعت آن کوب غش باشد و **اگر** در و بال یا هبوط بودند بدست
 باشند و در مانده و **اگر** در شرف یا خانه خود بودند قوی حال و باد دولت
 باشند **ثمره هشتم** بدلائل مختلف دوستی و دشمنی را بین اطمینان
 شخص بگیرند و آن چنان باشد که اگر طالع دو مولود یکت برج بود آن
 هر دو با هم بگرد و دوست دارند و **اگر** یکی دوازدهم دیگری افتد دشمنان آن
 دیگری باشد و **اگر** در طالع دو مولود را صاحب یک افتد با هم بگرد و
 باشند و **اگر** خداوندان دو طالع مولود با هم بگرد و بنظر عدوت نگرند
 میان ایشان دشمنی افتد و این احکام در اول شجره چهارم رفته است
ثمره نهم در جبر و قرض اگر طالع ثور یا عقرب بود و صاحب طالع
 در دوازدهم باشد مولود محبوس ماند و در دست دشمنان افتد و **اگر**
 صاحب طالع بصاحب ثامن محبوس شود در برج دوازدهم سبب محبوس او
 مال بود و قرض و **اگر** بصاحب دهم محبوس شود سبب کار پادشاه بود
 و صفت علمای کار قیاس بروج دیگر همین است **مثلا** اگر صاحب ثانی
 در دوازدهم محبوس بود مال و معاش بسبب قرض دارد و دشمنان ستمگر
 شود و **اگر** سعود باشد مال زیادت کرد در قرض دادن و معاش مولود
 از اجما حاصل شود پس **اگر** مریخ بدو ماطر بود یا دلیل در خانه مریخ افتد مال او

بوجه حرام زیادت کوزد و اگر این حال بیشتر باشد از وجه رخصت شریف
 زیادت کرده و اگر این کوکب محض شده باشد و یا محض بود و سعدی بدو
 ناظر مال حرام در صورت طلال کرد و اگر آن محض رطل باشد و او در بیت
 ثانی خط دارد یا صاحب بیت ثانی نکود مولود از پشت دواب بدست
 آرد برنج و محض خاصه که نظر عدوت بود و مشقت بیشتر باشد و راحت کمتر
 و اگر رطل مقبول بود درین بیت فایده بیشتر دهد و رنج کمتر باشد و اگر
 سعدی بدو ناظر بود کار قوی تر باشد خاصه که درین بیت قرح دارد
شعره دهم در حکم چهار پایان رطل درین خانه دلیل بودن دواب بارش
 باشد و از وحوش آنچه بدین آید و شتر به دلیل حیوانات شریف باشد
 چون کوسفند و آنچه در مشروبات بود و بودن مرغ دلیل نباشد و آفتاب
 دلیل اسبان و در غره دلیل کاوش خلیک و عطار رد دلیل استر و طيور چنانکه
 گفته ایم و قوی تر آگاه باشد که این برنج بهیچ وجه پس ازین کوکب حرام
 که درین بیت نبود یا صاحب و یا صاحب ثانی متصل بود و جلال
 و معاش مولود از حیوانات حاصل آید که بدو نسبت دارد و اگر نظر عدوت
 بود خیر و نفع بیشتر بود و حصول و آسان تر و بی رنج و با بر خور داری و اگر
 نظر عدوت بود حکم بر خلاف این باشد و اگر صاحب ثانی در وندی بود
 خیر بسیار بود خاصه که مسعود و مقبول باشد و اگر این دلایل صاحب
 ناظر باشد که در بیت بود اما باقی ماند تا آنکه بدین دلایل اگر در برنج

ثابت بود مال خود را نگاه دارد و اگر در برنج منقلب بود خرج کند و تلف دهد
 و اگر در برنج دو جسدین باشند کار بر توسط بود و مولود که خدا باشد
 و خرج دانسته کند و جهت دیگر است که او باید دلیل باقی ماندن مال بود
 و یا بل الا و باید دلیل توسط مال و یا بل تا بودن مال و ساقط دلیل فقیری
 و محقق اما ماندن و یا ماندن بکوکب سعد و محض تعلق دارد و راجع
 و مستقیم **شعره یازدهم** حکم ارباب ثلثات در هر بیت رفته است پس هر کدام
 سه ارباب که قوی تر باشند اثر و یا بآیم تربیت ظاهر بود و سعادت اما اگر
 تربت اول و دوم مستولی بودند برین بیت و مسعود باشند احوال مولودان
 این بیت برکت نسو بود در سعادت و شقاوت و الله اعلم و احکم بالغیب
فصل پنجم
 در اعمال تیسرات و احکام مدبر و قاسم هر چیزی و احکام اصحاب رخصت
 الافغان بر مولود و چگونه عمل فرمایند و اصحاب اید و وفودن سالها
 از طالع خود و ذکر حالهای گذشته در پنج شعبه **شعبه اول**
 در کیفیت تیسرات شش نم **شعبه دوم** در اعمال تیسرات چهار نم
شعبه سوم در اعمال تیسرات عظم نه نم **شعبه چهارم** در احکام
 مدبرات و قاسم شش نم **شعبه پنجم** در احکام زمانها و صاحب رد
 و فرار از چهار نم **شعبه اول** در کیفیت تیسرات
 شش نم **شعره اول** در انقسام تیسرات اعمال تیسرات دشوار تر از هر عملیات

رسیدن

در علم نجوم و حرکت او تصور نیست نه حقیقه و محسوس نیست موهومست و اگر
 حقیقت طلب دارند گویم اثر دلیل و استنباطی تا آن قوت از استخراج هر
 دلیل بقدر آنکه مثل موجودی که از پیوستن دو عنصر وجود یابد و اما تشریفات
 پنج نوع است **اول** تیسیر اعظم که هر یک سال شمس یک درجه مطلع رود و هر ماه پنج
 دقیقه و هر شش روز یک دقیقه پس تا در طالع و هیلال و کدخداه و دلائل اصل
 باین تیسیر اعتبار کنند تا احوال غیر معلوم گردانند و بدلیلهای طالع
 و غیر آن **دوم** تیسیر الکبر است که هر یک سال شمس یک درجه رود و هر ماه دو درجه و
 هشت دقیقه و هر پنج روز دقیقه بتقریب پس برج آنها عبارت از تیسیرات
 است و او را تیسیر سنوی نیز خوانند و حکم یکسال از وی کنند **سیم** تیسیر وسط
 است که هر یک سال شمس میزد به برج رود یک برج آنها و دوازده برج طالع و بر
 یکماه یک برج و دو درجه و سه دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه و او را تیسیر شهریه
 نیز خوانند و حکم هر ماه از وی کنند و این تیسیر را جلد و لها ساختند و معانی
 در پنج محل آورده ایم **طالع** تیسیر اصغر است که از درجه برج آنها را نهند همراه
 سیزده برج و کسری و هر روز سیزده درجه و کسری پس در اول ساعات
 تحویل سال درجه برج آنها را مثل درجه طالع کنند و حصه ماه و روز از تیسیر
 سنوی برافزایند بر آن درجه و همچنین حصه ماه و روز از تیسیر شهری
 روزانه ماه را تا تمام سال این هر دو تیسیر هم بر آن درجه و دقیقه طالع
 باشد در برجی که بعد از برج آنها بود **شمال** طالع میراست بسیزده درجه

و بیست دقیقه و سال میزد هم آنها طالع رسیده بود پس برین درجه و دقیقه
 طالع حصه یکماه و دو درجه و بیست و هشت دقیقه زیادت کردیم و هر روز پنج
 دقیقه از تیسیر سنوی هم بر وی زیاده کردیم حصه ماه و روز از تیسیر شهری همراه
 یک برج و دو درجه و سه دقیقه از زمان تحویل چون سیزده پنج روز و شش ساعده
 بگذشت این دو تیسیر بقریب رسید همان میزد به درجه و بیست دقیقه پس
 تیسیر سنوی یک برج رفته باشد و تیسیر شهری یک برج آنها و دوازده
 طالع برین بود و بر کل دلائل اصلی و فرعی گذشته تیسیر وی همین باشد
اما بسبب سرعت وی اهل وزکا را و را که در محله دارند و بر آن چندانی
 ندارند **پنجم** که او را هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه را نهند مثل
 وسط آفتاب و طالع تحویل را بدین تیسیر عمل کنند تا تمام سال را دور کرده بود
 و بر همه دلائل اصلی و فرعی گذشته بود حکم تیسیر وی همین باشد **اما** تیسیر
 وی و وقت تحویل سال دیگر همان جزو درجه رسیده بود و طریق عمل همانست
 که گفتیم در آن دو تیسیر و حصه ماه و روز او را از جدول حرکت شهر و ایام آفتاب
 برگیرند **ششم** در معرفت درجات خمس و کواکب طالع اجزا قطع
 کنند عمر و کواکب بر دو قسم است اصغر و فرعی اصل است که در ولادت افق
 افتاده باشد چون موضع خنجر در صورت طالع و شعاع تر یعات و مقابله
 هر دو مواضع آفتاب و شعاع دو تربیع و مقابله او ماه و عقده ذی قعد
 موضع عطارد و اگر خمس بود شعاع دو تربیع و مقابله او و مرکز و ترکی

و اگر کوه در شهر باشد

که در حد خمس افتاده بود از حدود نخبان و مواضع سهم الت
 و درجه هشتم و موضع صاحب هشتم اگر خمس باشد و مرکز سابع
 و مواضع ذات الابدان و در جات و در جات غروب و در جات
 کواکب ثابتة آنچه قاطع اند و محالین اما فرعی است که بعد از ولادت
 واقع شود چون جزو قران نحسین و جزوهای احتمالات و
 استقبالات و طالعهای هر یک و جزو مقادیر کواکب احسان
 و جزو جاسده کواکب باذن و جزوهای احتمالات کواکب و جزو
 کسوف و خسوف و در جات طالع هر یک و موضع مدبر کسوفات و
 جاسده یورین باذن و در جات یورین و مقادیر هر دو در وقت
 تحویل سال بولود و همچنین مواضع شعاعات هر دو و خمس اما
 یک سهم هست قاطع ترین دلایل قطع طریق استخراج او است
 که بر و بیکو ند بعد از پنج بر محل و از طالع بپفکشد و شب بر خلاف
 این **شود سیم** در معرفت ابدالات که موت و از دوازده است اول
 رسیدن تیسر هیلج است بدان دلیلهای قاطع نافی رسیدن که خداست
 بدان دلایل ثالث و رابع رسیدن تیسر درجه طالع و رابعیت طالع خاص
 رسیدن درجه سابع و عاشراست ساد من رسیدن تیسر برج انتهاست
 سابع تیسر صاحب برج انتهاست ثامن تیسر درجه هشتم است حادثی
 تیسر صاحب است نافی عشر تیسر مستوی است بر طالع اصل پس اگر تیسر

هشتم

تیسر درجه کواکب
 عشرت کواکب

یکی ازین دلایل خاصه هیلج یا که خداه بموضع رسیدن از آنچه نمودیم خود
 قطع غیرو بود باشد خاصه که در اصل یا که خداه ایشان ضعیف بود
 طالع خویل است ناسع تیسر صاحب است عاشر تیسر درجه یا عطیست که خدا
 یثالث رسیدن باشد یا نصف و ثلثان اما اگر سعد ظاهر باشند
 در وقت رسیدن تیسر غریب مواضع یا برج انتها بجایگاه سعد
 رسیده باشند از دوازده برج طالع خاصه که در وقت بود یا موضع
 از دوازده برج طالع باشد بموت خاصه از او تاد و غوس ساقط
 بودند از هر سه طالع یا طالع اصلی و روز از مواضع هر دو بنویسند
 انواع یا تیسر دلایل اصلی یا تیسر تیسر در حدود سعد باشند اما
 فردار و شرک ان سعد بودند پس دفع ان فساد کنند و مانع ان گردند
 و از ان بسلامت بگذرد خاصه که در اصل دلایل غرق و افتاده باشند
 اما چون دلیل دافع و مانع باشد در آن وقت عارضه باشند گذرند
 مناسب دلیل مضد و تیسر از اعظم او سط دفع ان مضرت مناسب
 دلیل مضد و تیسر از طبیعت اما اگر تیسر دلایل اصل بموضع سعد
 رسند و برج انتها و سال خداه سعد بودند طالع خویل و صاحب
 او همچنین و بیک باشند از غوس دلیل خوشی عیش باشد و محنت و سلا
 نفس و بر ترقی بودن قوتهای نفسانی و سعادت احوال از حاجی
 و داخلی **شود چهارم** در معرفت قائم و مدبر قول بطلیموس است که تیسر

یکی ازین دلایل خاصه هیلج یا که خداه بموضع رسیدن از آنچه نمودیم خود قطع غیرو بود باشد خاصه که در اصل یا که خداه ایشان ضعیف بود طالع خویل است ناسع تیسر صاحب است عاشر تیسر درجه یا عطیست که خدا یثالث رسیدن باشد یا نصف و ثلثان اما اگر سعد ظاهر باشند در وقت رسیدن تیسر غریب مواضع یا برج انتها بجایگاه سعد رسیده باشند از دوازده برج طالع خاصه که در وقت بود یا موضع از دوازده برج طالع باشد بموت خاصه از او تاد و غوس ساقط بودند از هر سه طالع یا طالع اصلی و روز از مواضع هر دو بنویسند انواع یا تیسر دلایل اصلی یا تیسر تیسر در حدود سعد باشند اما فردار و شرک ان سعد بودند پس دفع ان فساد کنند و مانع ان گردند و از ان بسلامت بگذرد خاصه که در اصل دلایل غرق و افتاده باشند اما چون دلیل دافع و مانع باشد در آن وقت عارضه باشند گذرند مناسب دلیل مضد و تیسر از اعظم او سط دفع ان مضرت مناسب دلیل مضد و تیسر از طبیعت اما اگر تیسر دلایل اصل بموضع سعد رسند و برج انتها و سال خداه سعد بودند طالع خویل و صاحب او همچنین و بیک باشند از غوس دلیل خوشی عیش باشد و محنت و سلا نفس و بر ترقی بودن قوتهای نفسانی و سعادت احوال از حاجی و داخلی شود چهارم در معرفت قائم و مدبر قول بطلیموس است که تیسر

یا تا ظاهر بود
 یا تیسر درجه کواکب
 یا رابع مواضع

در تیسر

هر کوب که برسدان درجه را درجه قسمت خوانند و صاحب قاسم از حد
 مصریان و حکم آن تیسر بخیر و شر از طبیعت قاسم بود تا تیسر در حد او باشد
 و گفته شده است که اثر تیسر اعظم قوی بود در حکم امار و کلبا و طالع
 و اثر تیسر اکبر کمتر از وی بود در احوال و عرھا و جزویات طالع را هر سال
 حکم از وی بود در احوال و اثر تیسر اوسط کمتر از اکبر بود و در جزئیات
 طالع را هر ماه از وی کنند و حکم تیسر اصغر روز بروز باشد **اما** شرط است
 سعد بر حکم کوب که بدرجه قسمت نکند و قاسم اگر سعادت کند و کیفیت سعادت را
 از طبیعت او نگیرد و بداند حالات او را از قوتها ذاتی و عرضی در
 اصل و در وقت بنگرند بر ج تیسر که چه نسبت دارد بطالع اصل و بر ج
 انتها و طالع تحویل و مناسب این هم احکام کنند و اگر قاسم خمس باشد
 ذاتی یا عرضی و آن نسبتها اندک باشد پس حکم نسبت آن کنند و اگر بعضی
 سعد خمس افتاده بودند احکام بطریق تمیز کنند **اما** در تیسر سنی
 حکم بر سالخده از برج تیسر باشد و چون تیسر شجاع یا جرم کوب
 رسد در آن برج آن کوب مدبر باشد بر احوال آن برج و حکم از وی
 کنند تا وقتی که تیسر از شجاع یا جرم او بگذرد باز حکم بر سالخده افتد
 پس چنانکه نصف جرمین را در اضمالات نگاه دارند سید تیسر را
 درین وقت نگاه دارند نصف شجاع یا جرم کوب در آن نسبتها
 که گفته شد بکار برند **فصل پنجم** در استخراج اجزاء ساعات جهت مطرح

حدا

حکم

شعاعات

شعاعات اجزاء ساعات کوب کوب بحسب موضوع او باشد پس اگر
 کوب بر درجه عاشر بود یا بر درجه رابع اجزای ساعات او پانزده باشد
 راست و اگر در درجه طالع بود یا هفتم اجزای ساعات بحسب موضوع او
 بود **اما** اگر کوب میان عاشر و رابع افتاده باشند فصل بکویند میان
 پانزده درجه و اجزای ساعات درجه آن کوب و اثر ضرب کنند در ساعت
 بعد کوازدند هم یا چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس
 اگر فصل پانزده را بود بر اجزاء ساعات کوب و کوب میان عاشر و
 طالع باشد یا رابع مقابل او تعدیل از پانزده کم کنند و اگر فصل اجزای
 ساعات کوب بود بحسب موضوع او **فصل ششم** در معرفت مطرح الشعاعات
 کوب بر دو قسم است یکی بدرجه سنی و حدان در تیسر پس قریب
 و تریه مقابل معلوم است **اما** قسم دوم بدرجه طالع باشد و از آن حدود
 بدید بود بسبب عرض کوب وجه عمل است که ضرب کنند اجزای ساعات
 درجه آن کوب را که خواهند درجه را بچند بر آید از آن طالع درجه آن
 کوب بخط استوائ اول الحاصل کم کنند آنچه بماند قوس را بکویند طالع
 طالع استوائ آنچه حاصل آید موضع تیسر است کوب بود و نظیر او
 موضع تثلیث این بود باز ضرب کند اجزاء ساعات را در شش و مظهر
 کم کند از طالع کوب و قوس باقی بکویند طالع خط استوائ موضع
 تریه ابر حاصل آید و نظیر او تریه این بود باز کم کند اجزاء ساعات را از آن کوب بکویند طالع

کوب کوب
 کوب کوب
 کوب کوب
 کوب کوب
 مطرح الشعاعات کوب

کوب کوب
 کوب کوب
 کوب کوب
 کوب کوب

کوکب بود پس ضرب کنند بر چهار و مضروب را بر مطلع خط استوار یاد کنند و قوس او بگیرند بمطالع خط استوار تسدیس این چنین حاصل شد و نظیر این غایت است بر باشد درجه مقابل نظیر درجه کوکب باشد و اما را این عمل حاجت بود چون او عرض ندارد **شعبه دوم** در اعمال تیسرات چهار **نمره ششم** در مقدمه این عمل اصطلاحات او هر کوکب که دلیل اول تیسر خواهند کرد اگر در درجه طالع بود و او عرض باشد بر درجه غرب او خواهند کرد و اگر درجه هم او مثل درجه عاشر بود بدینجه هم او عمل باید کرد اما اگر دلیل میان او باشد بر درجه عمل باید کرد که میان درجه هم و درجه طلوع یا غروب او بود و اعتبار نکنند درجه تقویم را چنانکه حال کنند اما معتبر در تیسر موضع مقدم بودن موضع تالی و مقدم آنرا که خواهیم که از افق اول طالع شود و تالی آنرا کوکب بود

سوزان و ط	سوزان و ط	سوزان و ط
مربع ۵۴	مربع ۵۴	مربع ۵۴
جدی عطارد	جدی عطارد	جدی عطارد
زحل و عطارد	زحل و عطارد	زحل و عطارد
زحل و عطارد	زحل و عطارد	زحل و عطارد
زحل و عطارد	زحل و عطارد	زحل و عطارد
زحل و عطارد	زحل و عطارد	زحل و عطارد
زحل و عطارد	زحل و عطارد	زحل و عطارد

از وی طالع کرد چنانکه در صورت طالع آفتاب تیسر کرد بدینجه غارب چنانکه قول بطلمیوس است اما اولاد و مصنف جای است صورت طالع مصنف و بود روز چشبه بیت و سوم ربع و شش هجری شد در نماز چنانکه قول بطلمیوس است اما در حقیقه درجه غارب

سوزان و ط
طلوع او
و او عرض
و او عرض
و او عرض
و او عرض
و او عرض
و او عرض
و او عرض

تیسر کرده میشود موضع آفتاب جهت آنکه درجه طلوع مقدم است در طلوع هر درجه آفتاب که محل پیش از او طالع شود اما چون دلیل را تیسر کنند اگر بر کنند دلیل مرکز را و تدعی بود دلیل را اول تا بدان مرکز برانند دیدیم در اعمال بعضی از معروفان این عمل که بسیار این دقیقه ترسیده بودند **شعبه دوم** در تیسر دلیل که مابین و تدعی و عاشر باشد بدینجه سابع تیسر کنند بقول بطلمیوس وجه عمل آنست که شش برج بر مرکز غارب زیادت کنند و مطلع او بگیرند سید و در حقیقت آن مطلع طالع باشد و او را مقدم خوانند باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند و مطلع او بگیرند و آنرا تالی گویند و آن مطلع نظیر او بود پس مقدم را از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سیالی بود و هر دقیقه شش و ربع و سبب شش برج آنرا افزون کنند که مطلع هر درجه از برج یا مغارب او برابست چنانکه هر درجه که فلک البروج براید نظیر او و روز از بعد الزمان چنین مثال طالع میزان است **شعبه دوم** غارب حمل **شعبه دوم** آفتاب در شود چندین **شعبه دوم** شش برج بر مرکز غارب افزودیم شد این **شعبه دوم** مطلع او بیلد مقصود این مطلع طالع بود او را مقدم خوانند و باز شش برج بر موضع آفتاب زیادت کردیم شد چندین **شعبه دوم** مطلع او بیلد **شعبه دوم** و این را تالی خوانند پس مقدم را از تالی کم کردیم ماند این **شعبه دوم** پس درجات

غارب
برجه آن
نقد آن
نقد آن

او را سی و سه سال حساب کردم و چاه و چهار دقیقه را در شش
 ضرب کردم و بر سی قسمت کردم شد خارج این **عکس** و این ده با بود
 و بیست و چهار روز بتقریب یعنی این مدتی را نیز مرکز غارب بموضع
 خواهد که قول بطلمیوس چنانست **اما** خواست او در حقیقت چنین است
 جهت آنکه این بر عکس اعالی بگردد **سوم** در زیادت و نقصان کوکب
 عطیت اگر کسی بعد از آن بگذرد ناظر باشد چیزی از عطیت
 نقصان کند و آن بقدر اجزاء ساعات آن شخص باشد فوق الارض یا
 تحت الارض و بقدر بعد از طلوع یا غارب وجهی است که مطالع
 طالع ببلدان طالع کوکب ببلد کم کنند **اگر** فوق الارض باشد
 و مابین المطالعین را بر اجزاء ساعات درجه طالع قسمت کنند خارج
 قسمت ساعات بعد کوکب بود از طالع نصف سدس از تمام نقصان
 اصلی شخص کم کنند آنچه ماند حصه نقصان آن شخص باشد از عطیت غیر
 از اوضاع کنند باقی عطیت معدل مانند **مثال** درین صورت طالع
 موضع زحل این **ط** اجزاء ساعات او این **ط** اگر زحل بر
 درجه طالع بودی مقدار مقدار او از اجزاء ساعات خود کم کردی
 چون دور افتاده است از طالع بقدر ساعات بعد از طلوع چیزی
 کم شود از حصه نقصان او چنانکه گرفتیم مطالع طالع چندین **تعداد**
 مطالع موضع زحل **مثلا** تفاضل این **فکر** بر اجزاء ساعات

کوکب

در طالع

در طالع

در طالع که هست این **ط** قسمت کردم شد خارج این **ع** و این ساعات
 بعد زحل است از طالع پس بقدر هر ساعتی نصف سدس بعد نقصان اصلی
 زحل که هست این **ط** کم کردم در طریق عمل آنست که ساعات بعد از طلوع
 زحل باشد آنرا از تمام عطیت کم کنند عطیت معدل ماند چنانکه ما ساعات بعد
 هست چندین **ع** در نقصان اصلی زحل که هست این **ط** ضرب کردم
 مضروب این **۲۹۳۱۶۶** این را بر دوازده که نصف سدس بعد است قسمت
 کردم شد خارج این **ط** و این حصه نقصان زحل است بقدر بعد از
 طلوع این را از عطیت شخص کم کردم باقی عطیه معدل ماند این **د** و این
 سال باشد و هفت ماه و هجده روز بتقریب و در زیادت سدان طالع
 همین است اگر چه ذکر نقصان است این عمل در شعبه هیلج و کدخدای اصلاح
 دیدیم یاد کردن بدین وجه که مناسب است و **اگر** دلیل وقت الارض باشد
 بعد از مرکز غارب گیرند و بر اجزاء ساعات کوکب عمل کنند **مشرع چهارم**
 در عمل تیسر و وسط چون خواهد که بخواهی معلوم بدانی که تیسر و وسط بجای
 رسیده است طالع بهشت و بعد ساعتهای نام بر وجه بر طالع افزایند **اگر** از
 دور تر زیادت شود و در آن وی طرح کنند آنچه ماند موضع تیسر بود برسد
 سال ناقصه و **اگر** با سالها و ماه و روز بر تیسر بود حصه حرکت از جد و بر برگرد
 و آن موضع تیسر جمع کنند آنچه شود موضع تیسر بود **مثال** طالع این **دو**
 بر طالع چهارده سال کردم که گذشته است شمس و دوماه و ده روز پس چهارده

که کنند و در دوازده
 که نقصان سحر و کسری
 خارج بود حصه نقصان
 از نقصان اصلی زحل کم کنند

فرض

سال که دریم که گذشت **تیسری** و نام را چارده برج بر طالع نهادت کردیم
 و در هر سال بدانیم **۲** و این موضع تیر بود در سال نایقه
 حصه و ماه این **۳** حصه و روز این **۴** مبلغ این **۵** ماه این را بر موضع
 تیر نهادت کردیم شد چید **۲** **۳** و این موضع تیر باشد در زمان معلوم
اما اگر زمان مجهول باشد و سیر الیه معلوم پس این محمل عکس اول بود چون
 خواهد تا بداند که چید مدت این تیر بدان موضع رسد طالع وضع کنند این
 سیر الیه و اگر نتواند دور بیاورد آنچه ماند هر ربعی سالی و هر دو درجه و
 و هشت دقیقه ماهی چنانکه نموده ایم و هر پنج دقیقه یک روز آنچه جمع شود مدت
 زمان تیر بود از درجه طالع بموضع معلوم **مثال** طالع این **۶** و **۷** موضع سیر الیه
 این **۸** وضع کردیم طالع از وی وقتی که دور بیاوردیم ماند این **۹** و **۱۰**
 از وی حصه سال و ماه بدانیم حاصل آمدش سال از شش برج و اربعه
 و هفت درجه و هشت دقیقه باز ده ماه معلوم شد که این مدت را تیر در
 طالع بموضع آفتاب خواهد رسید **شعبه سیم**
 در تیر اعظم نه **شماره اول** در تیر که از عاشر و رابع چون خواهند که بداند
 تیر وندی کند ازین دو ووند بموضع سهم یا کوکی که او را عرض نیا شد و در
 همین ربع بود بگردن مطالع درجه عاشر خط استوا آن مقدم باشد و بگردن
 مطالع آن دلیل خط استوا و این نالی بود پس مقدم از نالی که کند آنچه ماند
 هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و این مدت رسیدن تیر مقدم

بنالی

بنالی **اما** اگر تیر یکی ازین دو مرکز کنند بکوکی که او را عرض باشد اول
 عرض او بدانند و درجه قمر و استخراج کنند و مطالع درجه مگر بگردن خط استوا
 و این نالی باشد مطالع و در عاشر یا رابع که مقدم است از نالی که کند بایقی
 درجات تیر بود هر درجه سالی و هر دقیقه شش روز **مثال** فرض کردیم مرکز
 عاشر این **۱۱** مطالع او خط استوا این **۱۲** که مقدم است موضع سهم
 السعاده این **۱۳** و **۱۴** مطالع خط استوا این **۱۵** که نالی است پس مقدم
 از نالی که کردیم باقی ماند این **۱۶** و این مدت رسیدن و در عاشر است
 سهم السعاده و بطریق عمل فوق است **شماره دوم** در تیر درجه طالع چون
 خواهد که تیر وندی کند ازین دو ووند بموضع یا کوکی که عرض ندارد مطالع
 طالع بگردن ببلد و آن مقدم باشد و بگردن مطالع آن دلیل ببلد و آن نالی
 و اگر کوکی را نداند که او را عرض باشد عرض بدانند و درجه طالع او استخراج
 کنند و مطالع درجه او بگردن آن نالی باشد پس مقدم از نالی که کند آنچه
 بماند هر درجه سالی بود چنانکه گفته ایم **اما** اگر تیر درجه غارب کنند ببلد
 مطالع نظیر او ببلد یعنی مطالع طالع آن مقدم باشد و مطالع نظیر دلیل دیگر که
 تیر بد و می آید ببلد این نالی بود و اگر سیر الیه را عرض بود درجه
 غروب ببلد بگردن نالی باشد پس مقدم از نالی که کند باقی درجات
 تیر ماند **شماره سیم** در استخراج ساعات بعد دلیل پیش از آنکه تقدیر
 کنیم مقدم گفته میشود و آن چنانست که معلوم است بحقیق که هر ربعی

و غارب

او را که سیر الیه و مطالع

اذا رابع معدل النهار شمس ساعت معوج الطلوع ^{طلوع} شود و طلوعات اربع
 فلک المروج پیش از آن باشد ساعت عرض بلدان پس چون اجزاء دلیل را
 که مقدم کنیم تیسر خواهند کرد اگر مثل اجزای وندی بود یعنی بر جاق وند باشد
 تیسرا و چنان کنند که تیسرا و ناد **اما** اگر مقدم از وندی دور افتاده بود اینجا
 واجب کند معرفت ساعات بعد از آن وند جهت آنکه گفتیم که اگر مقدم
 بر وند عاشر یا رابع بود اجزای ساعات او پانزده درجه باشد راست و
 چون فرض کردیم که در گذشته است لازم نیست که اجزاء ساعات او تفا
 کرده بود پس ساعات معوج آن را دلیل معلوم نمایند و دلیل تا وند بعد
 وی هم معلوم بود پس فرض وی باشد معرفت ساعات بعد دلیل از وند
 و نسبت او بشش و معرفت اجزاء ساعات او بحسب موضع تا بدین دو نسبت
 مطالع دلیل را و را مقدم خواند ایم معدل شود در هر ربع باشد و مطالع تا
 که سیر الیه است هم معدل کرد بدین ساعات بعد مقدم از وند **اما** شهبی
 می آید برین علم و آن چنانست که اگر مطالع مقدم را نسبت ساعات بعد از وند
 معلوم کنند ساعت دوری از وند و تفاوت اجزاء ساعات او جزا واجب
 مطالع تالی از آن وند را وند از بعد مقدم باشد و نسبت ساعات او بشش
 و تفاوت بسیار باشد میان اجزاء ساعات تالی و اجزاء ساعات مقدم
اما از روی قیاس چنان بایستی که نسبت ساعات بعد تالی هم معلوم
 کشتی و نسبت اجزاء ساعات او و مطالع تالی را بدان نسبت با معدل

تالی و آن بدان باشد
 مقدم که در هر ربع باشد

کردندی **اما** دانستن اجزاء ساعات چنان باشد که قوس النهار و دلیل
 بدو از ده قسمت کنند اجزاء ساعات و حاصل آید چون آنرا از سی کم کنند
 اجزاء ساعات نظیر او ماند چون مقدمات معلوم شد و خواهند که
 ساعات بعد و دلیل بدانند که میان دو وند افتاده باشند بعد از
 از وند چنانکه اگر دلیل از وند عاشر در گذشته بود مطالع او بیک ربع بخط
 استواء اول الحول و مطالع عاشر هم بخط استواء از وی کم کنند آنچه عاید
 بعد و بود از وند عاشر و چون این بعد را از وند کم کنند باقی بعد ماند
 از دلیل تا وند مطالع پس این بعد وند عاشر را بر اجزاء وند ساعات
 موضع دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد معوج بود از وند
 عاشر تا دلیل چون آن ساعات بعد را از شش کم کنند ساعات بعد
 از دلیل تا وند مطالع **اما** اگر دلیل مابین رابع و سابع افتاده بود مطالع وند
 رابع بخط استواء از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل ماند تا وند رابع
 آنرا بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد
 دلیل بود از وند رابع **اما** اگر دلیل مابین طالع و رابع افتاده بود مطالع
 طالع ببلد از مطالع دلیل سلب کم کنند باقی بعد دلیل بود تا وند طالع آنرا
 بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود
 از دلیل تا وند طالع **اما** اگر دلیل مابین سابع و عاشر افتاده بود مطالع
 نظیر وند سابع ببلد یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر کم کنند باقی بعد

دلیل و اجزاء ساعات
 و آنرا از سی کم کنند
 خارج قسمت ساعات بعد
 مو

در این کتاب
در بیان سابع و عاشر افتاده بود مطالع تطییر او بیکر
بلد و خط استوای و تفاضل هر دو را در ساعات بعد مقدم از
وقت کنند بعد از آن وقت سابع ضرب کنند و بر شش بلد معدل شود تا مطالع نظر ملک
و یک کم کنند و الباقی در جابت تیسر باشد **ثمره هشتم** در تیسر از نادار معنی که پیش
ازین یاد کردیم تیسر جزو معلوم بخیر و مجهول وجه عمل است که اگر تیسر
و تدطالع کنند با دلیل را که بر حقیقت و تد باشد بعد هر یک سال
یک درجه بر مطالع طالع زیادت کنند تا مطالع دلیل که بود درجه طالع
بود و او را مطالع معدل خوانند و قوس او بیکر مطالع بلد وضع تیسر
درجه طالع یا موضع تیسر این دلیل حاصل آید پس صاحبان درجه
قاسم خوانند و حکم او از طبیعت قاسم کنند چنانکه ذکر رفته است و مخرج
تطییر این تیسر موضع

تطییر این تیسر موضع
نکیر درجه غارب بود و صاحب جدا و قاسم باشد اما اگر بر مولد سالها
گذشته باشند و خواهند که در وقتی معین بدانند که تیسر درجه و تد
کجا رسیده است **مثلا** خواهند که تا موضع تیسر درجه طالع بدانند
سالها تا که گذشته را بر مطالع طالع زیادت کنند و اگر با سالها ماه
و روز بود حصه هر یک بدانجا افزایند تا مطالع معدل باشد قوس
او بیکرند بمطالع بلد موضع تیسر معلوم شود بنظر او موضع تیسر
و تد غارب باشد **ثانی** همین مطالع معدل را قوس کنند در جدول
مطالع خط استوا من اول الجدی و موضع و تد عاشر حاصل آید و تطییر

تیسر

دو

او موضع و تد رابع بود پس احکام هر یک از قاسم کنند و حکم دلیل که بر
او تاد افتاده باشد همین است **ثمره نهم** در تیسر دلیل که مابین الوتد
افتاده بود بخیر و مجهول بدین عمل شبیه یاید و او چنانست که ما هر دلیل را
تیسر که میان دو و تد بخیر و معلوم کنیم واجب مطالع او را معدل کردن
بساغات بعد از آن چنانکه در پیش رفت اینجا این عمل حاجت هست
باینست چون تیسر او بخیر و معلوم نموده می شود اما از روی قیاس نیست
که معدل کردن مطالع دلیل جهت بعدا و ست و ذکر رفته است که تعدیل
مطالع مقدم مناسب ساعات بعد از وجود از و تد مناسب اجزا ساعات
او بحسب موضع و این هر دو علت اینجا سرچو است پس واجب کند
مطالع او را معدل کردن بساغات بعد از او و تد که بر قیاس بهیچ
است که باشد چون مطالع دلیل معدل کنند تیسر او بحسب رابع او را تد
چنانکه هر یک را نموده ایم و الله اعلم بالصواب **ثعبه چهارم** در احکام
مدیرات شش ثمره **اول** در احکام مدیرات در پیش گفته ایم که مدیر
ان کوکب باشد که تیسر بخیر یا بشعاع رسد و حکم ان بیج از مدیر کنند
تا تیسر در شعاع او بود یا بحرم او پس اگر مدیر سعد بود در اصل
سعد بوده و او را در مطالع خطی باشد یا در موضع شعاع خود
دلیل کند بر سعادت حال قوت های روحانی مولود و صحت بدن
و دور بودن از مکر و هات و عوارض ظاهری و باطنی و اگر مدیر

او تد تیسر الم
که هر یک سر الم شعاع او

در بیت المال خطی دارد دلیل حصول مال بود و فراخی معاش و معاوت
هر کس و یار مندی او در کارها و اگر در بیت السلطان خطی دارد
دلیل سعادت بود از قبل سلطان و بزرگان و بودن شغل و عمل
نیک و پیش رفتن صناعت و رواج کارها و قوت جاه و رفعت
باشد و شهرت در شهر و ناحیت و سعادت حال مادر بود آنچه
بدین بیت تعلق دارد و اگر در بیت سابع خطی دارد دلیل شکست بود
و سعادت از روی زنان و ضدان و مضمان و شر و موضع که می بود
قصد انجام دارد و اگر در بیت رابع خطی دارد دلیل تنگی احوال املاک
و ارتفاعات و آبادی جایها و خوش عیشی در سکن و قرارگاه خود
و سعادت حال پدران و مادران و عاقبت کارهای هر دو از هر برج
هین است اما اگر بدین بخش باشد یا درین وقت بخش بود حکم کس
اقتدای هر یکی را و فساد که افتد از طبیعت از بخش باشد و بترسد از
مضرت او و اگر بخش یا بخش بوده باشد راصل یا محترق یا بخش
بکسوف و مانند این اما اگر بدین بخش باشد یا بخش صاحب
دوازدهم یا در دوازدهم بود دلیل بریشانی باشد و غلبه دشمنان
و در ماندن و حبس و قید و فساد و اب و آندوه از قرض و اگر بدین
بخش یا بخش صاحب هشتم بود یا در هشتم بود دلیل بیماری بود و کوفتی
اندام و دشواری حرکت و نقصان شهرت خاصه که ایام کهنیت یا

پیری و مکروه رسد از بنده و خدمتکار و مردم فرومایه **مثال** است که اگر
مدبر زهره بود بخش شده باشد در اصل یا در وقت پس مضرت
از بسیار خوردن طعام و شراب بود و راندن شهوت و عشق و طرب
و مانند این و زهره بمرنج بخش بود مضرت از فسق و فحش باشد و
لواط و طلب حرام و شهوت راندن پلید و خجاست با زنان و خواهران
و ضرب و قتل و بیماریها از ماده صفرا و بلغم و خصوصتها و مکروه از بزرگان
و لشکریان و مردم اسپاهی و دروغ گویی و بخوار و مانند این و اگر زهره
بزحل بخش بود مضرت از شهوت پرستان و تنگی معاش و تنگی و تنگ
و فقیه شدن بکارهای ناستوده و بند و زندان و دست تنگی و مرغری
از ماده برودت و مکروه از شایخ و بنندگان و خدمتکاران و زنان و
پیران و مانند این اما اگر بدین شتری بود و بخش بمرنج در اصل یا در وقت
پس مضرت از غذاهای چرب و شیرین بود و گوشت خاصه گوشت شکار
و طلب مال حرام بر حصت شرع و سالوس و رعایت دروغ و نفاق و دروغ
و سوگند خوردن و مکروه رسد از حاکمان و قاضیان و بخوری بود از
سبب حرارت و رسیدن چیزیها بر اعضا و اگر بدین بخش مضرت از زهره
که من باشد شری و کارهای قدیم با رسلان و اهل محراب و بزرگان و بزرگان
و مکروه رسد از شایخ و درویشان و زاهدان با ریاضی علم و مردم شایسته
و اندرون دار و بیماریها بود از سبب فکر و اندیشه و معاملات اما

اثر خبر و غریب و نایاب و قبیح بود که تیسر در شعاع او باشد یا جرم او بود چنانکه
یا در کرم **اما** اگر مدبر عطار بود یا هر کوی که باشد فعل او کند از
سعادت و نحوست یا در پست هر کدام کوی که باشد **اما** اگر ذات
خود سعور بود دلیل قوت رای باشد و شناختن معاملات دستاری
بیع و شری و کتابت کردن و نوشتن علم و صحبت داشتن با ارباب قایل
فصل خواندن اخبار و اشعار و بدست افتادن کتاب و نامه و اگر
نحوس بود دلیل کند که کج وضعیف و تدبیر و مکر و ساختن و دروغ
گفتن بسیار و مانند این و هدیای و لجاج و مکر و رسد از جور و غنا
مردم فرومایه و عاجز شدن بسبب همت و افتوی و اتفاق کردن ایشان
و بی حاجت گفتن **اما** وجه دیگر است که مدبر در هر بیت که باشد
چون محسن شود در وقت فساد مضرت بموضع او رسد از طبیعت
ان محسن و بمنسوبان او و بصاحب طالع و ان نسبت محسن و طالع
شال طالع ثور و زهوی در یا زده هم محسن و مدبر بودن در وی در اصل
در پنجم سنبله و زهوی در مقابل او مولود را از دوستان که دل بسته
بجال ایشان خاصه که زنان شریفه باشند و اهل انب مکره رسد
یا چنین کسان از مضرت از بزرگان مولود یا از سفر مولود یا از دین مولود
و ان قوم مردم حکم جویند یا از خاندان قدیم و شایخ و دهاقین باشد
یا از فرزندان مولود مضرت رسد یا فرزندان مولود بسبب فساد شود

و تدبیر

طبع

رسد

با عشق

یا عشق یا سودا های فاسد **اما** اگر مدبر سجدی سعور شود حکم بر سعادت
باشد از طبیعت آن سعور و موضع و بیت و آن سعادت مناسب آن سعور
باشد یا طالع چنانکه اگر آن سعور شریف بود و صاحب بیت المال باشد
سعادت مالی دهد و اگر در خانه پنجم بود مال از وجه هدیه دهد یا از کس فرزند
یا از طرب و این طریق برنج دقیق است و در عبارت چندان مفهوم یافتند
نامی میگو واجب باید داشت و موضع مدبر و نظر هار و قول ورد و مودت
و عداوت را اعتبار کرد **شماره دوم** در احکام تیسر اعظم اول مقدمه گفته میشود
که در غرض یاد کرده ایم تیسر اعظم بیت را نیک هیلاج و کد خلاست و او را دار به
و آنچه استدلال کنند بقا و فضا بموالید و سعادت و شقاوت او را پس
چون تیسر دلایل بر مواضع محضت رسد از آنیم نمودیم قطع عمر باشد از طبیعت
آن قاطع و موضع او نسبت میر و سیر الیه یا طالع و تحویل و برج آنها و حکم کلیات
اعمار برین اصول باشد و حکم کلیات سعادت و شقاوت محضت و
قوتها و نقصان ظاهری و باطنی است **اما** اگر تیسرا و تا د باتیر ترین یا تیسر
نتایج ممل یا باتیر دلیل دیگر که بر درجه و تدی بود افتاده باشد مابین الوقت
باشد بموضع محسن رسد دلیل فساد مزاج بود و نقصان جواسط ظاهر و باطن
و قوتهای نفسانی بسبب دلیل و موضع تیسر و مزاج سیر الیه **اما** اگر تیسر دلایل
نمودیم بموضع سعور رسد استدلال کند سعادت حال آن قوتها و سعادت
داخل و خارجی **اما** اگر تیسر بعضی از ان دلایل بخوس رسد حکم بر غلبه وقت

۱۱

دلایل کند میان مانع و معطی بفکر تمام و ذهن صافی پس با چیزها از آنجا
هرات یاد کردیم بحسب قاسم مفرد ما از آن قیاس کنند **اما** اگر قاسم شیر را
از دلایل کلیات سعد باشد خاصه در اصل صعود بود دلیل طول عمر بود و
خوش عیشی و سعادت های تمام مولود از خارج و داخلی **و اگر** قاسم خنثی باشد
خاصه مخوف بود حکم او بر ضد افتد **اما** اگر در موضع تیر درجه طالع را قاسم
شتری بود دلیل کند بر پائی مولود و راستی و امانت کناری و مشغول
بطاعات و خیرات و رغبت کردن با مولود آخرت و طلب کار و توانگری و
تحصیل علوم دینی و استیلا یافتن بر قومی و حکومت و تعلق و رزق بود
احسن و جمالت با ائمه و وزرا و قضاة و مردم ستوده و معروف و مشهور
و یافتن بنام نیک و نمودن کرم و پوشیدن لباسهای بکود و عالمان و
اعتدال مزاج مایل حرارت و سلامتی قوتها و صحت بدن و همه احوال
سالم را پیدا و این اصل را بکوه اعتبار کنند و ضایع نگذارند در جمیع احکام
اگر قاسم زهر بود دلیل کند بر طلب لذات و مناکحت و غذاهای حرام و شرب
و زدن شهوت و صحبت جوانان و احوال طرب و هزل و مردم و باش و برزخ
و کودکان و جستن مناسبت با اصوات و الحان و زنا و برهمنی و بیهوش
و پوشیدن لباسهای سفید و زنا و لطیف و نازک و ساختن زینت و
اعتدال مزاج مایل بر طوبی و تند رفتن **و اگر** قاسم زحل باشد دلیل کند
بر کثرت اندام و کسلان و تعویق در کارها و دشواری حرکات بسبب کسل

عمر و دلیل کند بر سختی و فقر و تنگدستی و غم و کم همتی و طمع داشتن و بر امید
زیستن و کسر روح و ظلم از مردم فرومایه و دون و جفا و پریشانی خاطر و
افتادن بر ترس و وهم و شکسته دل شدن و پوشیدن لباسهای کهنه و
برقیعت و خوردن غذاهای بد و کندن و کس و نا کواریدن و سوز و مو
جستن با مردم جاهل و غرضای کردن و مایل شدن مزاج برودت و
بد بختی از اراض مرصه و مدح **و اگر** قاسم مریخ باشد دلیل کند بر تنگی
و تیزی و شتاب زدی و غازی و مرگش و دلیری و شجاعت و کثرت کاری
و طفر جستن و زدن از مردمی و کوشیدن در آثار خلق و نا بخشودن بر
زیرستان و ضعیفان و تلف کردن مال و منال و اختلاط جستن
با ارباب سلاح و ترکان و زندان و عیال و بی باکان و حرب و خصومت
و کار بستن انواع سلاح و مقصد شدن در امور آخرت و پیش رفتن محجور
و فروختن حیوانات و پوشیدن لباسهای سرخ و جامه های حرب و میل
مزاج بصغیر و سوسن و زنجیری دمی مناسب سال عمر **و اگر** قاسم عطارد
باشد دلیل کند بر قوی رای و تدبیر و هوای خاطر و فصاحت و بلاغت
و عقل و تیز و خواندن اخبار و طلب صحبت ارباب قلم و احوال هنر و در
عالم و حکیم کند معلوم دقیقه و تجارت و بیع و شری غلامان و مصنوعات
و دلیل لغزشها بود از مسترفیان و نایبان و وکیلان و متصرفان و دلیل
خوش زنا باشد و لطیف گفتن و رغبت نماید بسفر و دهری و عیال

و ساختن نقایس و نقاشی و لجهها و لباسهای ملون پوشیدن و علامه دارد
و مزاج او مایل بود مزاج برج عطارد و درجات تحت **ششم سیتم**
در احکام تیسر و تد رابع **اگر** قاسم شری بود دلیل کند بر زیادتی اسباب
و املاک و مرل و آبادان کردن خانهها و عمارت مساجد و صوامع و زیارت
خانهها و مدارس و خانقاه و نیکی عواقب آورد و ساکن شدن در مقامات
عالی و جایهای پاک و خوش و یافتن مال خاصه مد فون و نیکی از غنائم
و اطعمه و فراخ دستی و توانگری و نیکی احوال پدران و مادران و توقع
کار و مرص مولود و اختلاط و باعلا و قضاء و یافتن سعادت از بزرگان
و معارف و مشاهیر و **اگر** قاسم رزوم باشد دلیل کند بر کرم و احسانی
و بیرون آوردن نام نیک و میل کند به صحبت اهل طرب و خاتونان و خوا
و لذات و رغبت نماید بطعامها و شرابهای خوش و لطیف و شهرت یابد
در شهرها و ناحیه بحسن سیرت و اطلاق پسندیده و عمارت باغ و بستان
و مرداب و حوض خلمه و آبار روان و خانههای بانزعت و دلیل سعادت احوال
پدران و مادران باشد و نیکی رخل از ارتقاعات و انواع میوهها و گلستان
و شیرینیا و آنچه بنقل شاید و **اگر** رخل قاسم باشد دلیل کند بر سفر
و انتقال از مسکن مالوف از شهر بشهر و از وطن بوطن و منشکی شدن
از پدران و مادران و دلیل انقلاب احوال این جماعت باشد و بیماری
و موت و میل کند به زراعت و مرمت جایهای و جویها و عمارت کوزهخانه

دراوینها و رباط و کاروانسرای و نیکی یا بد از ارتقاعات خاصه از حیوانات
و شدت بیند از کار دقت و خلاف بندگان و در بستان و باران
و طلب عزت دارد و عاجز و دلتنگ باشد و ترش رویی و نفوذ سعی کند
و بیماری و در مقامها ساکن شود که را می بود در اینجا و عاقبت اندیشی
باشد تا حدی که کار خود از آن بزیان برسد و **اگر** مریخ باشد قاسم
دلیل کند بر خرابی خانه و مان و پریشانی اوطان و املاک از ضعیف
و عقار و ساختن مسکن در میان لشکریان و ترکان و کربانی و قوت
از بند و زندان و ضرب و قتل و مایل شود بشرفقه و عوانی و راه
و خیانت و خلاف و مکر و حیلت و دروغ گفتن و از مادران و پدران
و مستولی شدن بیماریهای خونی برین جماعت و قصد ایشان
و دلیل سوختن جایها باشد و بی داری کردن و بی عاقبت شدن در
کارها خاصه در کارهای آن جهانی و **اگر** قاسم عطارد باشد دلیل
کند بر نقاشی یا خانه خانهها را با شکوفه و در هم پوسته و کوشکها
و مستغلات و خان و رباط و کاروانسراها و دکانها و بیع و شریع املاک
و معماری کردن و بزرگ شدن بر مرصحاب حرف و صنایع و بازاران
و اشغال از وطن تجارت و بیای و و کیلی و نیابت و آنچه با اهل
دیوان و سترخان و محال و اهل فضل و پیران و رغبت او بعلوم است
و بنای و دلیل قوت بد پرهای پدران و مادران بود **ششم چهارم**

در احکام اقبال خصمان پسوند سابع اگر برود غارب قاسم شری
باشد دلیل کند بر این و فراغت از قبل خصمان و ضدان و مصالح
جستن آن قوم و دلیل تن درستی مولود بود و صحت نفس و خوی
عیش و نیکی رای و تدبیر و مصعب بودن در و عهده و سخنان و صلاح
حال اهل بیت باشد و باین منفعت از شر کار اهل و عیال و غیر
کردن این طایفه بدو و بالادستی جستن و تسلطی کردن ایشان
و افتادن کارهای شری و دعی بهاء و رسیدن مال و توانگری
خاصه بمال بدو و بدو و بسیاری ساختن معاملات داد
و ستند و بیع شری و نیکی بودن فرزندان خاصه بپسران و مبارکی
عقد و نکاح و شرکت و سفر و حضور غایب باشند و کم شده و
دزدیده اگر زهر باشد دلیل کند بر قبولیت و عز و شرف از اهل
زنان و شرکبان و خادمان و ضدان و خصمان و یافتن شهرت
و نام نیک و معرفت از گذر این و افزونی صحبت با اهل بیت و دور
کردن با اهل طرب و عشق و راندن شهرت و یافتن نشاط و
لذت و رغبت بنکاح و تزویج و شرکت و حصول جنت خوب
صورت و لطیف طبع و بسیاری فرح از روی زنان و برادر
ایشان رفتن و تسلط ایشان و شادمانی کردن و افتادن سفر
باخیر و نفع و یافتن مال خاصه از اهل و عیال و نیکی بی شرکت و شادمانی

و زیادت شدن از دوستان و فرزندان خاصه دختران و پسران
و راست رفتن سخنان و صحت و سلامتی مولود و اهل بیت و یافتن
لذات از نزدیکی و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر شدت و کدورت
میان مولود و ضدان و خصمان و شرکبان و طمع کردن در رخاها
و مال و قصد خصمان و رسیدن ضرر و خوف از دعی بهای کین
و ناسازگاری و بدخوی اهل بیت و انباز نمودن خیانت ایشان
و افتادن بغیرت و مشقت و رنج و تنگدستی ایشان و بیماری یافتن
اهل و عیال و ضدان و افتادن طلاق و فراق و دلیل توانگری از
مال زنان و باشد که ما مولود زنان و خصمان شود از خوف و مولود
رایج باشد از بیماری و سرداها بد و ضعف و قوت شهرانی و نشاط
باشد و بدی شاکت و شرکت و خوف از موت بود و اهل خصمان
قصد کنند و حیل و کید سازد و بدی پند از قول خویش و
بد باشد سفر و معاملات اگر قاسم مرغ باشد دلیل خیانت از زنان
بود و افتادن خصومت و خصم نو بدید نشاید بدین وقت
امانت نهادن و راز گفتن و سفر کردن و زنی خواستن و انباز کردن
و دستی با ترکان یا لشکریان داشتن و دلیل ساختن اهل بیت
باشد با غیری و افتادن خصومت باشد و خشم رفتن او و حجر
دزدیدن یا مردم دادن و قصد کردن و خیانت اندیشیدن و باشد

که بر دست مولود خطای رود یا خوفی رود و اندیشه‌های خطاکند و تدبیرهای
ناصواب و افتاد و حضورت کنند شود و زنان بروی غضب رانند و
او بیکدی و خوشی و برانیدن شهوت و لواط مشهور شود و خود را در فتنه‌ها اندازد
و از بدداری و بی اعتقادی خاصه در دین و مذهب **اما** اگر قاصم عطار در
باشد دلیل کند بر بسیاری بیج و شری و معاملات کردن و افتادن بقر
تجارت و امر مشتعل علم از طب و نجوم و احکام و دلیل قوت رای و تدبیر
بودن معیت و صورت کرد و مصحح و دلیل قوت فراست باشد و شناختن
مزاج مردم نماید شود بخلان و بادران و **کار** نکاح زنی بزرگ و فاضل بد
ارد و عاقل و کدبانو و زبان او و مولود بسیار شهنشود و در حق
او بدگویند و مردم با او دور بافی کنند خاصه زن و بانانش و بروی
نفاق غلبه کنند و او را بسبب مال خصوصتها افتاد و بطراری برند و شو
و او را نشتن تعویذ و مکر و چیل در قید دارند **شماره پنجم** در احکام **و**
تسیر و تدعاش **کار** بر موضع تسیر و تدعاش قاصم شری باشد دلیل کند
بر شغل و عمل خیر و پیش آمدن کارهای نیک و نافع و دلیل تواضع بود
و راست کاری و قبولیت بزرگان و خداوندان دولت و معارف ملک
و میل با سواد خرد و کارهای دینی و طلب محبت ملوک و وزیران
اصحاب فراب و اعمه و قضاة و دلیل راندن حکم بود و افزونی جاه و رفعت
و منزلت و پیش رفتن باز بزرگانها با سورد نمودن کرم و سفقت و توانگر

شدن و شهرت یافتن بام نیک و دوستی کردن با اهل طاعت و زهد
و علم و رغبت کردن بعلوم دینی و توبه و ندامت و پویشد داشتن اسرار
و ناموس کردن و دلیل سعادت مادر و پدیده بود و پادشاهی و مسلمانی
او و چگونگی مولود ببال و مال و جاه و منزلت **و اگر** قاصم زهره باشد دلیل
کند بر علی نزاری خاصه و جامه فروشی و عطاری و اموری مطربان و
زیفت سازی و بیج و شری برده و انواع پیرایه و جلیها و ملاست خاتون
و خادمان و جوانان و معاملات با این طبقه و افزونی جاه و تربیت و
و خری از گذر اصحاب طرب و پیش رفتن اسود و زدن نریم و زواری
و شهر شدن بعباشتی و یافتن منفعت از طبقات زهره و از بزرگان
و مردم خوب صورت و لطیف طبع و تازه رو و دلیل دیدن سعادت‌ها
بودن آنها و خوشی و نشاء و تلافیف با مادران و خواهران
و دوستان و خواگهان شدن و شهرت کردن و بمواد رسیدن نایب
در لذات این جهانی باشد و اگر قاصم زحل باشد دلیل کند بر بسته شدن
اسر و خوف از سلطان و مقربان سلطان بسبب کارهای کس و کد
و دعویهای کهن و در برینه و افتادن از چشم بزرگان و شغل و عمل و منزلت
و دریم و هر اس ماندن و اندیشه‌های محال و مغرور شدن بشتنهای
در برینه و پیش آمدن کارهای بزرگ و بخت و خوف ناک و رساندن
شدت بمردم و نمودن ظلم و جور و خونس کردن بکارهای دشوار

دعوت

و حرم

و با این برج اولجا یکاه مداومت نماید شهادت بقوت و قبول و در هر یک
 یک در موضع خود در اصل درجه وقت و همچنین که تیرات را اعتبار است
 مبتکر کوکب و حالات هر یک را اعتبار است که هر یک دوری تمام کند
 در دوازده خانه طالع پس واجب باشد سیر کوکب هفتکانه و نظر هر یک
 با قاسم امتزاج دادن و هر طوط ضایع نگذاشتن و بیروی رسیدن بعد از
 قوت و احکام برد لیلای قوی بر زبان چنانکه آن ظاهر تر بود **اما** تیرات
 شعبه است که کل دلایل اصل را از کوکب و مراکز سیوت و مهابات تیرات
 را هر سال که طالع تحویل کند و برج آنها بدانند تا معلوم شود که تیر
 کدام دلیل موضع سعد یا غصه رسیده است و حکم سعادت و نحس است
 مدلول از آنجا کنند و نسبت دهند قواسم و بروج را با طالع چنانکه نمودیم
اما رسیدن طالع سنوی و شهری و تیسیر طالع تحویل منجوع و نحس
 و شعاعات هر یک از اصیل و فرج حکم آن سال و شهر و ایام از او کنند
 و نیک تا نیک کنند که این تیرات دلایل اصیل موافق اند یا مخالف
 قوت و ضعف و سعادت و نحس است و احکام بر مقدمهای آن نمیدانند
 پس اگر تیرات عظم از حد سعد بحد سعد نقل کنند اگر قطع نکند غرض
 او سالها بر دارد **اما** اگر تیرای سنوی از حد سعد بحد غصه نقل کنند
 فساد و مآلها باشد و اگر تیر شهری یا تیر طالع تحویل از حد سعد
 بحد غصه نقل کنند زحمت روزها بود **اما** اگر این تیرات از حد و

غسان بحد و سعدان نقل کند مضرت هر یک بمنفعت بدل شود چنانکه
 از پنج براحت پیوندد و از بیماری صحت و مانند این و کیفیت مضرت
 و منفعت مناسب طبیعت شیر و موضع او و قاسم بود و مناسب است
 قاسم و خانه های و باطالع اصل **شعبه پنجم** در احکام زمانها و
 صاحب دور و فرات سه شمره **شماره اول** در احکام زمانها حکما، یونا
 احکام نجوم بر من و اشارت گفته اند و اهل بابل از ان ریز خبر دارند و اهل
 فارس و هند شرح آن اخبار کردند و از ان جمله یکی زمانهای و بود است و این
 عمل را مناسب کرده اند و فرات منفر خوانند و اصل این عمل بر عطیت
 کبری آفتاب نهاده اند مختلف چنانکه قسم چهار وقت و کلاست تا مدت
 چهار سال شمسی و بعد از آن قسم عطار است ده سال و قسم غر است هشت
 سال و قسم آفتاب است نوزده سال و قسم برج است یازده سال و قسم شهر
 دوازده سال و باقی قسم زحل است تا آخر هر یک کدام کوکب که در صورت
 طالع قوی تر بود مولود در زمان استیلا و تربیت او و کمال و بادولت و
 سعادت بود مناسب کوکب باطالع **اما** در چهار سال تربیت قرین مولود
 روز افزای بود و هر لحظه از مال بحال کرد و چون قمر و غذاهای او هر تر باشد و
 ادبچه های آن بود چون انواع میوه ها و نباتات و لبنیات و مانند این بود
 از چهار سال عطار دستوی شود تا تمام چارده سال قوت فهم و روی
 روی بر تیر مبد و آغاز کند دانستن چیزها و دریافت معانی و تعلیم

در وی متاثر باشد و بدین آید قوت اخلاق و خاصیت های اعمال و دانستن
 ادب و علم و نیک و بد و بعد از چهارده سال زهره مستولی گردد تا تمام
 بیست و دو سال آغاز کند در وی حرکت بنی و جنبیدن شهرت و آرزو
 بردن بجهت و طلب لذت و خوردن و پوشیدن و فریفتن مردم و فریفتن
 و آنچه تصرفات حیوانات و بی عاقبتی کردن و بعد از بیست و دو سال آفتاب
 مستولیست تا تمام چهل و یک سال و مزاج مولود قوت گیرد و استیلا جوید
 قدری بر چیزها و از منزل و لعب روی بوقار آرد و سروری طلب دارد و بعد از
 چهل و یک سال تا تمام پنجاه و شش سال مریخ مستولی شود آغاز کند بدین
 قوت بخل و حرص و سختی کشیدن و در شقی کردن و ضعف قوای بدن
 و جواس و پوشیده داشتن اسرار و عاقبت اندیشی و کمی شهوات و لذات
 بعد از پنجاه و شش سال تا تمام شصت و هشت سال مشتری مستولی
 شود و طلب نام نیک دارد و چند روزگارهای دینی و خود را مستعد می
 پسندیده گرداند و خیرات و طاعات پیش رود و بعد از شصت و هشت سال
 تا تمام عمر جل مستولی شود بدین آید کسلان و دشواری حرکات در وی
 و شهوات و لذات نماند و طبع و مزاج مرز شود و اندکی سنگی خواب بود و
 از مردم ملول شود و تنهایی جوید و ازین جهان روی بدان جهان آرد و
 اشتها کم نماید و سختی گوش و معلول شود و چاره طلب
شصت و دوم در قمیت فریاد است عمل فریاد است قلمیت و او نیست

یا هل ناس و آغاز این فریاد است در طالع روزی از آفتاب است و در طالع شبی از
 واصل این عمل بر هفتاد سال شمس نماده اند بدان طریق که قسمت کرده اند هفتاد
 بر هفت کو یک مخالف چنانکه **آفتاب** راده سال است و **ماه** رانه سال و **زحل** را
 یازده سال و **شیر** و **ادوار** ده سال و **مریخ** ناهفت سال و **زهره** ناهفت سال
 و **عطارد** را سیزده سال پس اگر طالع روزی باشد از وقت ولادت تا تمام ده سال
 مولود در تربیت آفتاب بود و چون ده سال بر هفت کو یک قسمت کنند و
 هر کو یک سال و پنجاه و چهار روز و هفت ساعت برسد پس نصیب خود را
 بعد از ولادت آفتاب تمام تربیت کند بعد از این مدت شریک آفتاب بصره
 و تربیت کند تا نصیب زهره تمام شود بعد از این مدت شریک آفتاب بصره
 و هر دو تربیت کنند تا نصیب عطارد نیز بگذرد بعد از این مدت شریک آفتاب
 نرسد و بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ و بر شریک مریخ فریاد است آفتاب
 تمام شود بعد از ده سال نوبت فریاد است زهره رسد از اول سال سیزدهم
 کسور نصیب خود تمام تربیت کند بعد از آن شریک زهره عطارد شود و هر
 دو تربیت کنند بعد از آن شریک قمر شود بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ
 و فریاد است زهره بر شریک آفتاب تمام شود بعد از زهره نوبت فریاد است عطارد
 رسد چون نوبت او با شریکان تمام شود رسد بر همین قیاس تا تمام هفتاد
 سال اگر طالع شبی بود از وقت ولادت تا مدت نه سال صاحب فریاد
 قمر باشد و چون نه را بر کو یک قسمت کنند نصیب هر یک سال

و سه ماه و دوازده روز و یک ساعت پس این قمرتها ترتیب کند بعد از
مدت زحل شریک قمر شود و هر دو ترتیب کنند و بعد از آن مشتری شریک
و باز مریخ و با آن آفتاب و باز زهره و بر شریک عطارد تمام شود و درایت قمر
بعد از نه سال نوبت فر داریت بزحل رسد چون نوبت او با شریکان بگذرد
نوبت مشتری و باز مریخ با شریکان تا هشتاد سال بر عطارد تمام شود
و ما جد ولی نهاده ایم و مدت
فر داریت هر کوب که قسمت کرده
و نصیب هر یک در روی نهاده تا
وقت عمل محتاج نشوند بقسمت
کردن و آن حد ولی اینست
پس ازین کواکب هر کدام قری حال
بوده باشند در اصل چون نوبت فر داریت با و رسد با شریک سعادت دهد
از طبیعت خود و شریک مناسب بیت خویش ما طالع و اگر ضعیف بوده باشد
اثری نکند اما اگر صاحب فر داریت قوی بود و شریک او هم قوی افتد ب
شرکت دادن در سعادت دادن بفرزای طبیعت خود و اگر ضعیف بود چیزی
زیادت نکند اما صاحب دور نزدیک اهل فارس صاحب طالع است یک
بعد از ولادت و صاحب دور سال دوم آن کوب که فلک او تحت فلک صاحب
طالع بود و سال سیوم بر همین قیاس تا سال هشتم صاحب دور باز صاحب

کواکب	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
شمس	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
زهره	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
عطارد	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
قمر	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
زحل	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
مشتری	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
مریخ	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲

و سال پانزدهم چنانکه عمر باشد دور میکنند برین ترتیب اما نزدیک
اهل بابل سال اول صاحب ساعت ولادت بود صاحب دور از ساعت
معوج و سال دوم کوبی شود که صاحب ساعت دوم باشد از ولادت بر
همان ترتیب که گفته شد پس هر کدام کوب که قوی حال بود در نوبت دور
احوال مولود نیکو باشد مناسب طبع آن کوب چنانکه یاد کردیم **شعره سیم**
در ختم کتاب پیش از این احکام بطلمیوس این علم را صنعت خوانده است
جهت احکام هر طالع علی حد باید ساخت که هر طالع و اوضاع و دلائل او بدین
نماید پس واجبند که در صورت طالع نیکو تا ممل کنند و تفکری بجای آرند
و بخاطر تفر و زهره صافی احکام سازند باصول و قوانین این صنعت تا حق او گذارد
و شرایطی که در بابچه مذکور است از مرافق و امانت بکار دارند اما آنچه فقیر
درین کتاب بلوده است که آن انا قایل استادان رحمهم الله بدور سید است بلکه
چندان محصول تجارت خود چون بیوسته طالعهای ملوک و اکابر و منظر داشته
و از هر یک فایده برده است پس جهد بدان نمود تا بر هر مبدی آسانتر
و بفهم نزدیک باشد بخت افتد و در عبارت او سهل و دانی حق تعالی توفیق
و الله و بیله التوفیق و هو حسبننا و غیره الوکیل نعم المولى
و نعم النصیر تمت هذه النسخة المستوفیة
بالمرة و الشجرة فی احکام النجوم
تم بالخیر و السعادة

بسم الله الرحمن الرحيم

حدوث آن آفرید کار که افعال او بر وجود و سوار بر یافید و سوار و سوار و سوار و سوار
که آفرید ذره از ذره صنایع او و کون و مکان از نقایط بدایع او رخنه و حیات
چاه و بر بام ایران منعم و ارشته اقتضای قضا و اشتیاقی که من چون قاضی زانین
در مسند صد ششم مستغنی از دست او مرغ خون ریز با صغیر نیز در میدان هم جلاد سیاه
او شمس انور با تاج و افسر بر تخت چهارم نور بخش فانی او زهره زهر چون مطرب
در خلوتخانه سیم های حمایت او عطارد و افق چون دیر کانی بر طاق درگاه دوم
کاتبه اوراق او قمر مضی چون برید مرقعی در منازل ملک اول بیکای راه او
سوزان و محمده فیهاد که ساسد احسن فی القین و صد هزاران کف کیمیا نشاء
صلوات بعدد کوکب ثوابت و سید بر مدقه سوز و رفته مطهر سید انبیا محمد مصطفی
و اولاد و اشیاخ و اتباع او باد و سلم تسلیما کنیز این مختصر است در سوره
احکام انصاف کوکب با یکدیگر و کتب ایشان از بر جی میری و شرف و مبسوط ایشان
و مجامدات و خرمات و کرمات و آنچه در روز یوم واقع میشود و فواید دیگر که منجی
مستغنی است بطالع مولود و محرم نامه و دایره و دایره و دایره و دایره و دایره و دایره
متداول مختار شمل محل و اربع مقالات کوکب و تفهیم ابی ریکان و رفته انجمن
و کفایه التعلیم و انکار و انکار العبد المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب
باجتنبان انتخاب کرده و بجه و ول نماده تا طایبان این قدر ایهوت مطر حاصل شود
و قرائت و اشرفات در مثلثات دیگر نظرات چنانچه عادت قلمی آموال که
مستند ما بطرف و جمع او در ذره این مختصر را بدعا یاد کند

یا ناظر انیس سل باده رحمت علی المصنف و المستغنی
و انکلم تنفسک من غیر تریبیت من بعد ذک غفرنا لک

پیش از شروع و در اول مقدمه معلوم باید کرد در شریف قرائت و غنچه از احکام آن
بر آنکه بقول اکثر اصحاب احکام قرائت را از بی غفیرت و موثر ترین قرائت قرآن شریف
و زینت و قرآن این دو کوکب بر چهار نوع بود اعظم الکبر اوسط اصغر
و بعضی اعظم و اکبر را یکی گیرند اما قرآن اعظم آن بود که این دو کوکب قرآن کنند
در مقام شگفتای وی دوازده بار و در سوره روم مثلثات وی سیزده بار و بجز
و مثلثات وی دوازده بار و در سوره روم مثلثات وی سیزده بار و بجز
چون بر قرآن کنند صد و پنجاه قرآن و در مدح و مهنه او ششصد و ششاد سال اما
اکبر آن بود که در چهار مثلثه قرآن کنند در مدت بمقدار شصت سال اما
قرآن اوسط آن بود که در یک مثلثه قرآن کنند و دوازده نوبت یا سیزده نوبت
در مدت ده بیت و حمل سال بقوت بیبا اما قرآن اصغر آن بود که چون قرآن کنند
این دو کوکب در مثلثه تا آن وقت که دیگر قرآن کنند مدت هشت سال بود بیشتر
یا کمتر بقوت بیبا و در تفسیر کلمات قرائت احکام فیه است و تفصیلی دارد انفا
آن نیکند احکام قرائت چهار گانه تا بی قرآن اعظم آن بود که طوفانی واقع
شود که احوال عالم جللی از حال خود بگردد و متغیر شود و مقلد و اولها دیگر کون شود
و کوکب سید سید شود و در بیان بیان کرد و بیبا باند و دریا شود و عجایب و
نادر در عالم پیدا آید و آیه های نامیوان گردد و در بیانها آبادان شود و صورت
مردم از حال کجالی گردد و تکلیف زبان مردم و خط و صفت و رسم و آیینی خلقت
و خورشید متغیر گردد و از حال خود بگردد و در چهار پاد و خورش و طیر و هم متغیر شود
مناسب صورت طالع قرآن کوکب مستقل و پادشاهان جبار پیدا شوند و در دنیا
بزرگ کنند و کاران قریب از دست ایشان برآید و از این قرآن در عالم جای قرآن اعظم

دیگر که آن بگوید و نیز از مشقت و مشا و است و بگوید و غبار و منفرد و جلیل
 شمس و غریبا و تاثیر قرآن اگر آنست که بعضی از احوال عالم تغییر و تبدل پذیرد و بعضی
 پیغمبر کنند و درین و شریعت نوسند و چون در آن قدرت و شریعت پادشاه قرآن
 دیگر و بیشتر احوال عالم متغیر شوند و تعویذ کنند و بعضی از رسوم و قواعد قرآن اعظم را بکار آید
 و همچنین تغییر و تبدل سلاطین و حکام واقع شود و ملک و دولت مستقل شود از خاندانی
 بخاندان دیگر و خرابی آبادان شود و آبادانیها از بین رود و صورت و لباس و خورشید
 مردمان متغیر شود و احوال از وضع قیود واقع شود و بعضی گویند که اثر این نصف قرآن
 اعظم بود و بعضی گویند ثلث و قدرت تاثیر این قرآن تا قرآن دیگر نیز که بقوله نصف و
 مشا و است و بگوید منفرد و مشقت سال و غریبا و درین قدرت جلیل و مشقت نفس سلطنت
 کنند و امه اعظم و تاثیر قرآن وسط آن بود که دولتها بگرد و در مملکتها نیز بقدر
 بجهت پدید و تغییر واقع شود و مملکت و دولت از خاندانی بخاندانی منتقل شود و اکثر مردمان
 بر دین و مملکت صاحب قرآن اگر روز و رسوم سلطنت و پادشاهی بر مذهب قرآن و مملکت
 و گویند مستقل بود و درین قرآن نیز سود و نفع عجیب و غریب و در غایت و مردم را عقل
 تحویل و جلال و وطن بسیار واقع شود و البته و طبع متغیر و نیز تغییر پیدا شود چنانکه بعضی
 متغیر و دیگر شود و بعضی مستقل و مشهور گردد و این قرآن را تاثیر نیمه قرآن اگر بود
 و قدرت تاثیرش و ولایت و جلیل باقی و بگوید دو بیت و جلیل و پنج سال بود و در این مدت
 دوازده نفر پادشاه تغییر یافته و تاثیر قرآن اصفی است که دولت و مملکت
 و مملکت مستقل شود اما از میان پیران و پیران و خویشان پیران و در وقت و جلیل که
 دولت از خاندانی بخاندانی دیگر منتقل کند و بعضی میگویند که این عمل اقصای شرح آن نمیشود
 و تغییر و تبدل و بعضی احوال واقع شود و عجب و معجزه بسیار و در غایت و لشکریان را

جمع شود و جلیل و نصیحا و وزیر او را باین مناصب بسیار واقع شود و در سال اول
 مردم بنایت متفرق و پرنیسان احوال باشند و گران و قحط در بعضی احوال واقع شود
 که منسوب باین دو گویند و طالع قرآن و بوج قرآن نیز و موت بزرگان نیز بجهت و بعضی
 مواضع از خاندانی به و ظلم و تعدی که از پیش بوده بهر کم نشود و این تاثیرات و تغییرات
 بحسب گویند سهوی بود و مدت تاثیرش بیست سال باشد و تقریباً

و امه اعظم و اکمل باقی مشیت و مملکت

تحریر از موم احمد السامی شیر

عزم الزام

سوره طه

الف الف

م

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين



